

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

تفسیر جوان

(برگرفته از تفسیر نمونه)

جز ۲۴ جلد ۲۴

۲۴

با نظارت: حضرت آیه الله مکارم شیرازی

با اهتمام: دکتر محمد بیستونی

الْإِهْدَاءِ

إِلَى سَيِّدِنَا وَنَبِيِّنَا مُحَمَّدٍ
رَسُولِ اللَّهِ وَخَاتَمِ النَّبِيِّينَ وَإِلَى مَوْلَانَا
وَمَوْلَى الْمُؤَحِّدِينَ عَلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ وَإِلَى بَضْعَةِ
الْمُصْطَفَى وَبَهْجَةِ قَلْبِهِ سَيِّدَةِ نِسَاءِ الْعَالَمِينَ وَإِلَى سَيِّدَتِي
شَبَابِ أَهْلِ الْجَنَّةِ، أَلَسِبْطَيْنِ، الْحَسَنِ وَالْحُسَيْنِ وَإِلَى الْأَيْمَةِ التَّسْعَةِ
الْمَعْصُومِينَ الْمُكَرَّمِينَ مِنْ وَلَدِ الْحُسَيْنِ لِأَسِيْمَا بَقِيَّةِ اللَّهِ فِي الْأَرْضِينَ وَوَارِثِ عُلُومِ
الْأَنْبِيَاءِ وَالْمُرْسَلِينَ، الْمَعْدُ لِقَطْعِ دَابِرِ الظُّلْمَةِ وَالْمُدْخِرِ لِأَحْيَاءِ الْفَرَائِضِ وَمَعَالِمِ الدِّينِ ،
الْحُجَّةِ بْنِ الْحَسَنِ صَاحِبِ الْعَصْرِ وَالزَّمَانِ عَجَّلَ اللَّهُ تَعَالَى فَرَجَهُ الشَّرِيفَ فَيَا مُعِزَّ
الْأَوْلِيَاءِ وَيَا مُدِلَّ الْأَغْدَاءِ أَيُّهَا السَّبَبُ الْمُتَّصِلُ بَيْنَ الْأَرْضِ وَالسَّمَاءِ قَدْ مَسَّنَا
وَأَهْلَنَا الضُّرُّ فِي غَيْبَتِكَ وَفِرَاقِكَ وَجِئْنَا بِبِضَاعَةٍ
مُرْجَاةٍ مِنْ وَلَانِكَ وَمَحَبَّتِكَ فَأَوْفِ لَنَا الْكِيلَ مِنْ مَنكَ وَ
فَضْلِكَ وَتَصَدَّقْ عَلَيْنَا بِنَظَرَةٍ رَحْمَةٍ مِنْكَ
إِنَّا نَرِيكَ مِنَ الْمُحْسِنِينَ

متن تأییدی مرجع عالیقدر حضرت «آیه الله العظمی مکارم شیرازی» در
مورد کتاب «تفسیر جوان» (منبع مطالعاتی و
تحقیقاتی اصلی «روش انس با قرآن»)

بسم الله الرحمن الرحيم

قرآن مجید بالاترین سند افتخار مامسلمانان است و تا کسی با قرآن آشنا نشود، پی
به عظمت آن نخواهد برد و هر قدر آشنایی ما با این کتاب بزرگ آسمانی افزون گردد،
به درجه اهمیت و عظمت آن بهتری می‌بریم، مخصوصاً برای حل مشکلات مسلمین
در دنیای امروز، بهترین راه گشا قرآن است.
به همین دلیل شایسته است نسل جوان پرومندا روزبه روز با این کتاب آسمانی
آشنا تر گردد، نه فقط به «خواندن» و «قرائت» و «حفظ» آن، بلکه به «محتوا و معنای

قرآن، به یقین قرآن مجید می‌تواند صفا و روشنی ویژه‌ای به تمام زندگی آنان بدهد و از آنان افرادی باایمان، شایسته، قوی، شجاع و طرفدار حق بسازد. از آنجا که تفسیر نمونه بحمدالله در میان تمام قشرها نفوذ یافته و تحولی در محیط ما ایجاد کرده است، جناب آقای «دکتر محمد بیستونی» که فردی باذوق و علاقمند به مسائل اسلامی و مسائل جوانان است. ابتکاری به خرج داده و تفسیر نمونه را به صورت فشرده و خلاصه با «سبکی تازه» که به آسانی قابل استفاده برای همه جوانان باشد، درآورده و به گونه‌ای که هم‌اکنون ملاحظه می‌کنید، در اختیار آنان گذاشته است. خداوند این خدمت را از ایشان قبول کند و به همه جوانان عزیز توفیق استفاده از آن را مرحمت فرماید.

ناصر مکارم شیرازی

۷۹/۸/۲۸

متن تأییدیة حضرت آیت الله خزعلی مفسر و حافظ کل قرآن کریم

بسم الله الرحمن الرحيم

هر زمانی را زبانی است یعنی در بستر زمان خواسته‌هایی نو نو پدید می‌آید که مردم آن دوران خواهان آنند. با وسایل صنعتی و رسانه‌های بی‌سابقه خواسته‌ها مضاعف می‌شود و امروز با اختلاف تمدن‌ها و اثرگذاری هریک در دیگری آرمان‌های گوناگون و خواسته‌های متنوع ظهور می‌یابد بر متفکران دوران و افراد دلسوز خود ساخته در برابر این هنجارها فرض است تا کمر خدمت را محکم ببندند و این خلأ را پر کنند همان‌گونه که علامه امینی با الغدیرش و علامه طباطبایی با المیزانش. در این میان نسل جوان را باید دست گرفت و بر سر سفره این پژوهشگران نشاند و رشد داد. جناب آقای دکتر محمد بیستونی رئیس هیئت مدیره مؤسسه قرآنی تفسیر جوان به فضل الهی

این کار را بعهده گرفته و آثار ارزشمند مفسران را با زبانی ساده و بیانی شیرین، پیراسته از تعقیدات در اختیار نسل جوان قرار داده علاوه بر این آنان را به نوشتن کتابی در موضوعی که منابع را در اختیارشان قرار داده دعوت می‌کند. از مؤسسه مذکور دیدار کوتاهی داشتیم، از کار و پشتکار و هدفمند بودن آثارشان اعجاب و تحسینم شعله‌ور شد، از خداوند منان افاضه بیشتر و توفیق افزونی برایشان خواستارم. به امید آنکه در مراحل غیرتفسیری هم از معارف اسلامی درهای وسیعی برویشان گشاده شود.

آمین رب العالمین .

۲۱ ربیع‌الثانی ۱۴۲۵

۲۱ خرداد ۱۳۸۳

ابوالقاسم خزعلی

✽ ویژگی‌ها و مزایای کتاب "تفسیر جوان"

- ۱- درج قول برتر و حذف اقوال متعدد در بیان تفسیر آیات.
- ۲- حفظ اصالت مطالب و مفاهیم ارائه شده در اصل تفسیر.
- ۳- خلاصه نمودن جملات طولانی در قالب عبارات کوتاه‌تر و ساده‌تر.
- ۴- اعراب‌گذاری آیات و روایات به منظور سهولت حفظ کردن آنها.
- ۵- استفاده از سه خط تحریری برای آیات، ترجمه و تفسیر، به منظور مطالعه روان آنها.
- ۶- درج ترجمه روان و تفسیر هر آیه به صورت مستقل، به جز در آیاتی که با هم ارتباط تنگاتنگ دارند.
- ۷- تیرگذاری و تدوین مطالب کتاب به سبک کتاب‌های آموزشی به منظور تدریس آسان در جلسات تفسیر قرآن.
- ۸- انتشار در قطع کوچک به منظور استفاده از اوقات فراغت روزانه و سهولت قرار گرفتن در جیب.
- ۹- قیمت ارزان کتاب به منظور خرید همگان خصوصاً جوانان عزیز و انس بیشتر جامعه با قرآن کریم.

محمد بیستونی

تهران - پائیز ۱۳۸۳

﴿ ۳۲ ﴾ فَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ كَذَبَ عَلَى اللَّهِ وَكَذَبَ بِالصَّدَقِ إِذْ جَاءَهُ الْيُسُ فِي جَهَنَّمَ مَثْوًى
لِلْكَافِرِينَ

ستمکار تراز کسی که بر خدا دروغ ببندد و سخن صدق را که به سراغ او آمده ، تکذیب کند ، چه کسی است ؟ آیا در جهنم جایگاه کافران نیست ؟
« مَثْوًى » از ماده « ثَوَّاء » به معنی اقامت توأم با استمرار است ، بنابراین « مَثْوًى » در این جا به معنی جایگاه همیشگی و دائمی است .
افراد بی ایمان و مشرک بسیار دروغ بر خدا می بستند ، گاه فرشتگان را دختران او می خواندند ، گاه عیسی را پسر او می گفتند ، گاه پت ها را شفیعیان درگاه او می دانستند و گاه احکام دروغینی در زمینه حلال و حرام جعل می کردند و به او نسبت می دادند و مانند این ها .
و اما سخن صدقی که به سراغ آن ها آمد و تکذیب کردند ، همان وحی آسمانی قرآن مجید بود .

﴿ ۳۳ ﴾ وَالَّذِي جَاءَ بِالصَّدَقِ وَصَدَّقَ بِهِ أُولَئِكَ هُمُ الْمُتَّقُونَ

اما کسی که سخن صدق بیاورد و کسی که آن را تصدیق کند، آن‌ها پرهیزکارانند. «الَّذِي جَاءَ بِالصَّدَقِ» منحصر به پیام‌آوران وحی نیست، بلکه تمام کسانی را که مبلّغ مکتب آن‌ها و مروّج سخنان حق و صدق بوده‌اند، در این صف قرار دارند و در این صورت هیچ مانعی ندارد که هر دو جمله بر یک گروه منطبق شود (همان‌گونه که ظاهر تعبیر آیه است، چرا که «وَالَّذِي» تنها یک بار ذکر شده است).

به این ترتیب سخن از کسانی است که هم آورنده صدقند و هم عمل‌کننده به آن، سخن از آن‌ها است که مکتب وحی و سخن حق پروردگار را در عالم نشر داده و خود به آن مؤمن هستند و عمل می‌کنند، اعم از پیامبران و امامان معصوم و تبیین‌کنندگان مکتب آن‌ها. جالب این‌که به جای «وَحْيٍ»، تعبیر به «صِدْق» می‌کند، اشاره به این‌که تنها سخنی که هیچ‌گونه احتمال دروغ و خلاف در آن نیست، سخنی است که از طریق وحی از ناحیه پروردگار نازل می‌گردد و تقوا و پرهیزکاری تنها در سایه تعلیمات مکتب انبیاء و

تصدیق آن در درون جانها شکوفا می شود .

نخستین صدیق که بود؟

بسیاری از مفسران اسلام اعم از شیعه و اهل سنت این روایت را در تفسیر آیه « وَالَّذِي جَاءَ بِالصَّدَقِ وَصَدَّقَ بِهِ » نقل کرده اند که منظور از « الَّذِي جَاءَ بِالصَّدَقِ » پیامبر اسلام و منظور از « صَدَّقَ بِهِ » علی علیه السلام می باشد .

مفسر بزرگ اسلام طبرسی در « مجمع البیان » و ابوالفتوح رازی در تفسیر « روح الجنان » آن را از ائمه اهل بیت نقل کرده اند .

اما جمعی از علما و مفسران اهل سنت آن را از « ابوهریره » از پیغمبر گرامی اسلام یا از طرق دیگر روایت کرده اند ، از جمله ؛

« علامه ابن مغازلی » در « مناقب » ، « علامه گنجی » در « کفایة الطالب » ، « قرطبی » در

تفسیر معروفش، «علامه سیوطی» در «درالمنثور» و همچنین «آلوسی» در «روح المعانی».^(۱)

لَهُمْ مَا يَشَاءُونَ عِنْدَ رَبِّهِمْ ذَلِكَ جَزَاءُ الْمُحْسِنِينَ ﴿۳۴﴾

آنچه بخواهند، نزد پروردگارشان برای آن‌ها موجود است و این است جزای نیکوکاران.

گسترده‌ی مفهوم این آیه به قدری است که تمام مواهب معنوی و نعمت‌های مادی را شامل می‌شود، آنچه در تصور و وهم ما بگنجد یا نگنجد؟

تعبیر «عِنْدَ رَبِّهِمْ» (نزد پروردگارشان) بیان نهایت لطف الهی درباره‌ی آن‌ها است، گویی که همیشه میهمان او هستند و هرچه بخواهند نزد او دارند.

تعبیر «ذَلِكَ جَزَاءُ الْمُحْسِنِينَ» (این است پاداش نیکوکاران) و به اصطلاح استفاده از اسم ظاهر به جای ضمیر اشاره به این است که علت اصلی این پاداش‌ها همان احسان و نیکوکاری آن‌ها است.

۱- برای آگاهی بیشتر به «احقاق الحق»، جلد ۳، صفحه ۱۷۷ مراجعه شود.

﴿۳۵﴾ لِيُكَفِّرَ اللَّهُ عَنْهُمْ أَسْوَأَ الَّذِي عَمِلُوا وَيَجْزِيَهُمْ أَجْرَهُمْ بِأَحْسَنِ الَّذِي كَانُوا يَعْمَلُونَ

تا خداوند بدترین اعمالی را که انجام داده‌اند، بیامرزد و آن‌ها را به بهترین اعمالی که انجام می‌دادند، پاداش دهد.

چه تعبیر جالبی، از یک سو این تقاضا را دارند که بدترین اعمالشان در سایه لطف الهی پوشانده شود و با آب توبه این لکه‌ها از دامانشان پاک گردد و از سوی دیگر تقاضایشان این است که خداوند بهترین اعمالشان را معیار پاداش قرار دهد و همه اعمال آن‌ها را به حساب آن پذیرد.

و خداوند نیز با تعبیری که در این آیات بیان فرموده، درخواست آنان را پذیرفته است، بدترین را می‌بخشد و بهترین را معیار پاداش قرار می‌دهد.

بدیهی است هنگامی که لغزش‌های بزرگ‌تر مشمول عفو الهی گردد، بقیه به طریق اولی مشمول خواهد بود، عمده این است که نگرانی انسان بیشتر از لغزش‌های بزرگ

است و به همین جهت مؤمنان بیشتر در فکر آن هستند .
 ذکر «غفران و آمرزش» قبل از پاداش ، به خاطر آن است که نخست باید شستشویی
 کنند و پاک شوند و آن‌گاه بر بساط قرب خدا قدم نهند ، نخست باید از عذاب الهی
 آسوده‌خاطر گردند تا نعمت‌های بهشتی بر آن‌ها گوارا شود .

﴿ ۳۶ ﴾ اَلَيْسَ اللّٰهُ بِكَافٍ عَبْدَهٗ وَيُخَوِّفُوْكَ بِالَّذِيْنَ مِنْ دُوْنِهٖ وَمَنْ يُّضِلِلِ اللّٰهُ فَمَا لَهُ
 مِنْ هَادٍ

آیا خداوند برای (نجات و حفظ) بنده‌اش کافی نیست؟ اما آن‌ها تو را از غیر او می‌ترسانند
 و هر کس را خداوند گمراه کند، هیچ هدایت‌کننده‌ای ندارد .

« خدا » کافی است

خداوندی که قدرتش برتر از همه قدرت‌ها است و از نیازها و مشکلات بندگان
 به‌خوبی آگاه است و نسبت به آن‌ها نهایت لطف و مرحمت را دارد ، چگونه ممکن است
 بندگان با ایمانش را در برابر طوفان حوادث و موج عداوت دشمنان تنها بگذارد .

این آیه نویدی است برای همه پویندگان راه حق و مؤمنان راستین مخصوصاً در محیط‌هایی که در اقلیت قرار دارند و از هرسو مورد تهدیدند .
 این آیه به آن‌ها دلگرمی و ثبات قدم می‌بخشد ، روح آن‌ها را سرشار از نشاط و گام‌هایشان را استوار می‌سازد و اثرات روانی زیانبار تهدیدهای دشمنان را خنثی می‌کند ، آری هنگامی که خدا با ما است ، از غیر او وحشتی نداریم ، و اگر از او بیگانه و جدا شویم ، همه چیز برای ما وحشتناک است .

﴿ ۳۷ ﴾ وَ مَنْ يَهْدِ اللَّهُ فَمَالَهُ مِنْ مُضِلٍّ أَلَيْسَ اللَّهُ بِعَزِيزٍ ذِي انْتِقَامٍ

و هرکس را خدا هدایت کند ، هیچ گمراه کننده‌ای نخواهد داشت ، آیا خداوند قادر و صاحب انتقام نیست ؟

بدیهی است نه آن ضلالت بی‌دلیل است و نه این هدایت بی‌حساب ، بلکه هریک تداومی است بر خواست خود انسان و تلاش او ، آنکس که در طریق گمراهی قدم می‌گذارد و با تمام توان برای خاموش کردن نور حق تلاش می‌کند ، هیچ فرصتی را برای اغفال

دیگران از دست نمی‌دهد و سر تا پا غرق گناه و عصیان است ، بدیهی است خداوند او را گمراه می‌سازد ، نه تنها توفیقش را از او برمی‌گیرد ، بلکه نیروی درک و تشخیص او را از کار می‌اندازد ، بر دل او مُهر می‌نهد و بر چشمانش پرده می‌افکند که این نتیجهٔ اعمالی است که انجام می‌دهد .

اما کسانی که با خلوص نیت ، قصد «سیر الی الله» را دارند و اسباب آن را فراهم ساخته و گام‌های نخستین را برداشته‌اند ، نور هدایت الهی به کمکشان می‌شتابد و فرشتگان حق به یاری آن‌ها می‌آیند ، وسوسه‌های شیاطین را از قلوبشان می‌زدایند ، ارادهٔ آن‌ها را نیرومند و گام‌هایشان را استوار می‌دارند و در لغزشگاه‌ها دست لطف الهی زیر بازوی آن‌ها را می‌گیرد . این‌ها مسائلی است که آیات فراوانی از قرآن مجید شاهد و گواه آن است و چه بی‌خبرند کسانی که رابطهٔ این‌گونه آیات را از آیات دیگر قرآن بریده و آن را گواه بر مکتب جبر گرفته‌اند ، گویی نمی‌دانند که آیات قرآن یکدیگر را تفسیر می‌کنند . بلکه در ذیل همین آیه ، شاهد گویایی بر این معنی است ، چراکه می‌فرماید :

« آیا خداوند قادر و صاحب انتقام نیست ؟ (أَلَيْسَ اللَّهُ بِعَزِيزٍ ذِي انْتِقَامٍ) .
 می دانیم انتقام از ناحیه خداوند به معنی مجازات در برابر اعمال خلافی است که انجام شده،
 این نشان می دهد که اضلال او جنبه مجازات دارد و عکس العمل اعمال خود انسان ها است و طبعاً
 هدایت او نیز جنبه پاداش و عکس العمل اعمال خالص و پاک و مجاهده در طریق « الله » دارد .
 ﴿ ۳۸ ﴾ وَلَئِنْ سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ لَيَقُولُنَّ اللَّهُ قُلْ أَفَرَأَيْتُمْ مَا تَدْعُونَ
 مِنْ دُونِ اللَّهِ إِنْ أَرَادَنِيَ اللَّهُ بِضُرٍّ هَلْ هُنَّ كَاشِفَاتُ ضُرِّهِ أَوْ أَرَادَنِي بِرَحْمَةٍ
 هَلْ هُنَّ مُمْسِكَاتُ رَحْمَتِهِ قُلْ حَسْبِيَ اللَّهُ عَلَيْهِ يَتَوَكَّلُ الْمُتَوَكِّلُونَ
 و اگر از آن ها پرسید چه کسی آسمان ها و زمین را آفریده ؟ حتماً می گویند : خدا ، بگو :
 آیا هیچ دربارۀ معبودانی که غیر از خدا می خوانید ، اندیشه می کنید که اگر خدا زبانی برای
 من بخواهد ، آیا آن ها می توانند آن را بر طرف سازند ؟ و یا اگر رحمتی برای من اراده
 کند ، آیا آن ها توانایی دارند جلوی رحمت او را بگیرند ؟ بگو : خدا
 مرا کافی است و همه متوکلان باید بر او توکل کنند .

آیا معبودان شما توانایی بر حل مشکلی دارند؟

هیچ وجدان و خردی نمی‌پذیرد که این عالم وسیع و پهناور با آن‌همه عظمت، مخلوق موجودی زمینی باشد، تا چه رسد به بت‌های بی‌روح و فاقد عقل و شعور، و به این ترتیب قرآن آن‌ها را به داوری عقل و حکم وجدان و فطرت می‌برد تا نخستین پایه توحید را که مسئله خالقیت آسمان و زمین است، در قلوب آن‌ها محکم کند.

در مرحله بعد سخن از مسئله سود و زیان و تأثیر در منافع و مضار انسان به میان می‌آورد تا ثابت کند بت‌ها هیچ نقشی در این زمینه ندارند.

اکنون که نه «خالقیت» از آن‌ها است و نه «قدرت بر سود و زیانی» دارند، پرستش آن‌ها چه معنی دارد؟ چرا مبدأ جهان آفرینش و مالک هر سود و زیان را رها کنید و دست به دامن این موجودات بی‌خاصیت و بی‌شعور بزنید؟ حتی اگر معبودان شعوری داشته باشند، همچون جن و فرشتگان که از سوی جمعی از بت‌پرستان مورد پرستش واقع شده‌اند، باز هم نه خالقند و نه مالک سود و زیان.

لذا این جا به عنوان یک نتیجه گیری کلی و نهایی می فرماید : « بگو : خدا برای من کافی است و متوکلان باید همه بر او توکل کنند » (قُلْ حَسْبِيَ اللَّهُ عَلَيْهِ يَتَوَكَّلُ الْمُتَوَكِّلُونَ) .

﴿ ۳۹ ﴾ قُلْ يَا قَوْمِ اَعْمَلُوا عَلَىٰ مَكَانَتِكُمْ اِنِّي غَامِلٌ فَسَوْفَ تَعْلَمُونَ
 بگو: ای قوم من ! شما هر چه در توان دارید ، انجام دهید ، من نیز به وظیفه خود عمل می کنم ، اما به زودی خواهید دانست ...
 در این آیه آنهایی را که در برابر منطق عقل و وجدان تسلیم نیستند ، با یک تهدید الهی و مؤثر مخاطب می سازد .

﴿ ۴۰ ﴾ مَنْ يَأْتِيهِ عَذَابٌ يُخْزِيهِ وَيَجِلُّ عَلَيْهِ عَذَابٌ مُّقِيمٌ
 چه کسی عذاب خوارکننده دنیا به سراغش می آید و (سپس) عذاب جاویدان (آخرت) بر او وارد می گردد .

و به این ترتیب آخرین سخن را به آن ها می گوید که یا تسلیم منطق عقل و خرد شوید و به ندای وجدان گوش فرادهید و یا در انتظار دو عذاب دردناک باشید ؛ عذابی در دنیا که

باعث خواری و رسوایی است و عذابی در آخرت که جاودانی و همیشگی است و این‌ها همان عذاب‌هایی است که با دست خود فراهم کرده‌اید و آتشی است که هیزم آن را خودتان جمع کرده و افروخته‌اید .

﴿۴۱﴾ **إِنَّا أَنْزَلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ لِلنَّاسِ بِالْحَقِّ فَمَنِ اهْتَدَىٰ فَلِنَفْسِهِ وَ مَن ضَلَّ فَإِنَّمَا يَضِلُّ عَلَيْهَا وَ مَا أَنْتَ عَلَيْهِمْ بِوَكِيلٍ**

ما این کتاب آسمانی را برای مردم به حق بر تو نازل کردیم ، هرکس هدایت را پذیرد ، به نفع خود او است ، و هرکس گمراهی را برگزیند ، تنها به زیان خود او خواهد بود و تو مأمور اجبار آن‌ها به هدایت نیستی .

این سخن که هرکس راه حق را پیش گیرد ، سودش عاید خود او می‌شود و هرکس در بیراهه گام نهد ، زیانش دامن خود او را می‌گیرد ، کراراً در آیات قرآن آمده است و تأکیدی است بر این واقعیت که نه خدا نیازی به ایمان بندگان و وحشتی از کفر آن‌ها دارد و نه پیامبر او ، او این برنامه را تنظیم نکرده تا سودی کند ، « بلکه تا بر بندگانش جودی کند » .

تعبیر « وَ مَا أَنْتَ عَلَيْهِمْ بِوَكِيلٍ » (با توجه به این که "وکیل" در این جا به معنی کسی است که موظف بر ایمان آوردن گمراهان باشد) کراراً در آیات قرآن با همین عبارت یا شبیه به آن تکرار شده و بیانگر این حقیقت است که پیغمبر مسؤول ایمان مردم نیست ، اصولاً ایمان از طریق اجبار به دست نمی آید و او تنها موظف است که در ابلاغ فرمان الهی به مردم لحظه ای کوتاهی و سستی نکند ، خواه پذیرا شوند یا رویگردان .

﴿ ۴۲ ﴾ **اللَّهُ يَتَوَفَّى الْأَنْفُسَ حِينَ مَوْتِهَا وَالَّتِي لَمْ تَمُتْ فِي مَنَامِهَا فَيُمْسِكُ الَّتِي قَضَىٰ عَلَيْهَا الْمَوْتَ وَيُرْسِلُ الْأُخْرَىٰ إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ**

خداوند ارواح را به هنگام « مرگ » قبض می کند و ارواحی را که نمرده اند نیز به هنگام « خواب » می گیرد ، سپس ارواح کسانی را که فرمان مرگ آن ها را صادر کرده ، نگه می دارد و ارواح دیگری را (که باید زنده بمانند) باز می گرداند تا سرآمد معینی ، در این امر نشانه های روشنی است برای کسانی که تفکر می کنند .

خداوند ارواح را به هنگام مرگ و خواب می‌گیرد

«تَوَفَّى» به معنی قبض و دریافت کامل است و «أَنْفُسَ» در این جا به معنی ارواح است به قرینه «يَتَوَفَّى».

«مَنَام» معنی مصدری دارد و به معنی نوم (خواب) است.

به این ترتیب «خواب»، برادر «مرگ» است و شکل ضعیفی از آن، چراکه رابطه روح با جسم به هنگام خواب به حداقل می‌رسد و بسیاری از پیوندهای این دو قطع می‌شود. بعد می‌افزاید: «ارواح کسانی را که فرمان مرگ آن‌ها را صادر کرده، نگه می‌دارد (به گونه‌ای که هرگز از خواب بیدار نمی‌شوند) و ارواح دیگری را که فرمان ادامه حیاتشان داده، به بدن‌هایشان بازمی‌گرداند تا سرآمد معینی» (فَيُؤَمِّسُكَ الَّتِي قَضَىٰ عَلَيْهَا الْمَوْتَ وَ يُرْسِلُ الْآخَرَىٰ إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى).

از این آیه امور زیر به خوبی استفاده می‌شود:

۱- انسان ترکیبی است از روح و جسم، روح گوهری است غیرمادی

که ارتباط آن با جسم ، مایه نور و حیات آن است .

۲- به هنگام مرگ ، خداوند این رابطه را قطع می کند و روح را به عالم ارواح می برد و به هنگام خواب نیز این روح را می گیرد ، اما نه آنچنان که رابطه به کلی قطع شود ، بنابراین روح نسبت به بدن دارای سه حالت است ؛ ارتباط تام (حالت حیات و بیداری) ، ارتباط ناقص (حالت خواب) و قطع رابطه به طور کامل (حالت مرگ) .

۳- «خواب» چهره ضعیفی از «مرگ» است و «مرگ» نمونه کاملی از «خواب» .

۴- «خواب» از دلایل استقلال و اصالت روح است ، مخصوصاً هنگامی که با «رؤیا» آنهم رؤیاهای صادق توأم باشد ، این معنی روشن تر می شود .

۵- بعضی از ارواح هنگامی که در عالم خواب رابطه آن ها با جسم ، ضعیف می شود ، گاه به قطع کامل این ارتباط می انجامد به طوری که صاحبان آن ها هرگز بیدار نمی شوند و اما ارواح دیگر در حال خواب و بیداری در نوسانند تا فرمان الهی فرارسد .

۶- توجه به این حقیقت که انسان همه شب به هنگام «خواب» در آستانه مرگ قرار

می‌گیرد ، درس عبرتی است که اگر در آن بیندیشد ، برای « بیداری » او کافی است .
 ۷- تمام این امور به دست قدرت خداوند انجام می‌گیرد و اگر در آیات دیگر سخن از قبض روح به دست « ملك الموت » و فرشتگان مرگ آمده ، به عنوان این است که آن‌ها فرمانبران حق و مجریان اوامر او هستند و تضادی میان این دو وجود ندارد .
 به هر حال این که در پایان آیه می‌فرماید : « در این موضوع نشانه‌های روشنی است برای کسانی که اندیشه می‌کنند » ، منظور نشانه‌هایی از قدرت خداوند و مسألة مبدأ و معاد و ضعف و ناتوانی انسان در برابر اراده او است .

« خواب » در روایات اسلامی

از روایاتی که مفسران در ذیل آیات فوق ذکر کرده‌اند ، نیز به خوابی روشن می‌شود که خواب در اسلام به عنوان حرکت روح به سوی عالم ارواح شمرده شده و بیداری بازگشت روح به بدن و نوعی حیات مجدد است .
 در حدیثی از امیرمؤمنان علی علیه السلام می‌خوانیم که به یارانش چنین تعلیم می‌داد :

«مسلمان نباید با حالت جنابت بخوابد و جز به طهارت وضو به بستر نرود، هرگاه آب نیابد، تیمم کند، زیرا روح مؤمن به سوی خداوند متعال بالا می‌رود، او را می‌پذیرد و به او برکت می‌دهد، هرگاه پایان عمرش فرارسیده باشد، او را در گنج‌های رحمتش قرار می‌دهد و اگر فراتر رسیده باشد، او را با اُمنائش از فرشتگان به جسدش باز می‌گرداند.» (۱)

در حدیث دیگری از امام باقر علیه السلام چنین می‌خوانیم: «إِذَا قُفَّتِ بِاللَّيْلِ مِنْ مَنَامِكَ فَقُلِ الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي رَدَّ عَلَيَّ رُوحِي لِأَحْمَدِهِ وَأَعْبَدُهُ: هنگامی که در شب از خواب برمی‌خیزی، بگو حمد خدایی را که روح مرا به من بازگرداند، تا او را حمد و سپاس گویم و عبادت کنم.» (۲)

و در این زمینه حدیث بسیار است.

﴿۴۳﴾ أَمْ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ شُفَعَاءَ قُلْ أَوْ لَوْ كَانُوا لَا يَمْلِكُونَ شَيْئاً وَلَا يَعْقِلُونَ
آیا برگرفتند جز خدا شفاعتی، بگو: اگر چه مالک چیزی نباشند و چیزی را درک نکنند.

می‌دانیم که یکی از بهانه‌های معروف بت‌پرستان در مورد پرستش بت‌ها این بود که می‌گفتند: «ما آن‌ها را به‌خاطر این می‌پرستیم که شفیعان ما نزد الله بوده باشند» چنان‌که در آیه ۳ این سوره خواندیم: «مَا نَعْبُدُهُمْ إِلَّا لِيُقَرِّبُونَا إِلَى اللَّهِ زُلْفَى» خواه از این جهت که بت‌ها را تمثال‌ها و مظاهری برای فرشتگان و ارواح مقدسه می‌دانستند و یا برای این سنگ و چوب‌های بی‌جان، قدرت مرموزی قائل بودند.

به‌هرحال از آن‌جا که شفاعت اولاً فرع بر درک فهم و شعور است و ثانیاً فرع بر قدرت و مالکیت، در دنباله آیه در پاسخ آن‌ها چنین می‌فرماید: «به آن‌ها بگو: آیا از آن‌ها شفاعت می‌طلبید، هرچند مالک چیزی نباشند و حتی درک و شعوری نداشته نباشند؟» (قُلْ أَوْ لَوْ كَانُوا لَا يَفْقَهُونَ شَيْئاً وَ لَا يَعْقِلُونَ).

اگر شفیعان خود را فرشتگان و ارواح مقدسه می‌دانید، آن‌ها از خود چیزی ندارند، هرچه دارند، از ناحیه خدا است و اگر از بت‌های سنگی و چوبی شفاعت می‌طلبید، آن‌ها علاوه بر عدم مالکیت، کمترین عقل و شعوری ندارند، این بهانه‌ها را رها کنید و رو به سوی کسی آورید

که مالکیت و حاکمیت تمام عالم هستی برای او است ، و تمام خطوط به او منتهی می گردد .
 ﴿۴۴﴾ قُلْ لِلّٰهِ الشَّفَاعَةُ جَمِيعًا لَهُ مُلْكُ السَّمٰوٰتِ وَ الْاَرْضِ ثُمَّ اِلَيْهِ تُرْجَعُوْنَ
 بگو : تمام شفاعت از آن خدا است ، زیرا حاکمیت آسمان ها و زمین آن او است و سپس همه به سوی او بازمی گردید .

به این ترتیب آن ها را به کلی خلع سلاح می کند ، زیرا توحیدی که بر کل عالم حاکم است ، می گوید : شفاعت نیز جز به اذن پروردگار ممکن نیست : « مَنْ ذَا الَّذِي يَشْفَعُ عِنْدَهُ اِلَّا بِاِذْنِهٖ : چه کسی است که نزد او جز به اذن و فرمان او شفاعت کند ؟ » (۲۵۷ / بقره) .
 یا به گفته بعضی از مفسران اساساً حقیقت شفاعت ، همان توسل به اسماء حسناى خداوند است ، توسل به رحمانیت و غفاریت و ستاریت او است ، بنابراین هرگونه شفاعتی سرانجام به ذات پاک او برمی گردد ، با این حال چگونه می توان از غیر او بدون اذن او شفاعت طلبید ؟^(۱)

در مورد ارتباط جمله « ثُمَّ إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ » (سپس به سوی او بازمی گردید) به ماقبل آن ،
بیانات مختلفی به شرح زیر از سوی مفسران ارائه شده است ؛

❧ ۱- این جمله اشاره به آن است که نه تنها شفاعت در این دنیا در اختیار خداوند است
و نباید همچون مشرکان حل مشکلات و رفع مصائب را از غیر خدا طلب نمود ، بلکه در
آخرت نیز شفاعت و نجات از آن او و از ناحیه او است .

❧ ۲- این جمله دلیل دومی است برای اختصاص شفاعت به خداوند ، زیرا در دلیل
اول روی « مالکیت » خداوند تکیه شده و در این جا روی « بازگشت همه اشیاء به سوی او » .
وَ إِذَا ذُكِرَ اللَّهُ وَحْدَهُ اشْمَأَزَّتْ قُلُوبُ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ وَ إِذَا
ذُكِرَ الَّذِينَ مِنْ دُونِهِ إِذَا هُمْ يَسْتَبْشِرُونَ

هنگامی که خداوند به یگانگی یاد می شود، دل های کسانی که
به آخرت ایمان ندارند، مضمّن (و متفر) می گردد، اما هنگامی که از
معبودهای دیگر یاد می شود ، آنها خوشحال می شوند .

آنها که از نام خدا وحشت دارند

«إِشْمَازَتْ» از ماده «اشمئزاز» به معنی گرفتگی و تنفر از چیزی است.

گاه انسان چنان به زشتی‌ها خومی‌گیرد و از پاکی‌ها و نیکی‌ها بیگانه می‌شود که از شنیدن نام حق ناراحت و از شنیدن باطل مسرور و شاد می‌گردد، در برابر خداوندی که آفریننده عالم هستی است، سر تعظیم فرود نمی‌آورد، اما در برابر قطعه سنگ و چوبی که خود ساخته و یا انسان و موجوداتی همانند خود زانو می‌زند و تعظیم می‌کند.

شبهه این معنی در آیه ۴۶ سورة اسراء نیز آمده است: «وَ إِذَا ذُكِّرْتُ بِرَبِّكَ فِي الْقُرْآنِ وَحْدَهُ وَ لَوْ أَنَّ عَلَى الْأَنْبَارِهِمْ نُفُورًا: هنگامی که پروردگارت را در قرآن به وحدانیت یاد می‌کنی، فرار می‌کنند». نقطه مقابل آنها مؤمنانی هستند که از شنیدن نام خداوند بیگانه چنان مجذوب نام مقدسش می‌شوند که حاضرند هرچه دارند، نثار راه او کنند، نام محبوب کامشان را شیرین و مشام جانشان را معطر و تمام قلبشان را روشن می‌سازد، نه تنها نام او که نام هرچه ارتباط و پیوندی با او دارد، برای آنان سرورآفرین است.

نباید پنداشت که این صفت مخصوص مشرکان عصر پیامبر بوده است ، در هر عصر و زمان منحرفان تاریک دلی هستند که از شنیدن نام دشمنان خدا و مکتب‌های الحادی و پیروزی ستمگران خوشحال می‌شوند ، اما نام نیکان و پاکان و برنامه‌ها و پیروزی‌هایشان برای آنان دردآور است ، لذا در بعضی از روایات این آیه به کسانی تفسیر شده که از شنیدن فضایل اهل بیت پیامبر یا پیروی از مکتبشان ناراحت می‌شوند .^(۱)

﴿٤٦﴾ قُلِ اللَّهُمَّ فَاطِرَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ عَالِمِ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ أَنْتَ تَحْكُمُ بَيْنَ عِبَادِكَ فِي مَا كَانُوا فِيهِ يَخْتَلِفُونَ

بگو: خداوندای آن‌که آفریننده آسمان‌ها و زمین تویی و آگاه از اسرار نهان و آشکار هستی ، تو در میان بندگان در آنچه اختلاف داشتند ، داوری می‌کنی .
آری روز قیامت که روز برچیده شدن همه اختلافات و روز بروز حقایق مخفی است ،

حاکم مطلق و فرمانروا تویی که هم خالق همه چیز هستی و هم آگاه از اسرار آنها ، آنجا است که با داوری تو اختلافات پایان می گیرد و این گمراهان لجوج به اشتباهات خود پی می برند و آنجا است که به فکر جبران می افتند ، اما چه سود ؟

﴿ ۴۷ ﴾ **وَلَوْ أَنَّ لِلَّذِينَ ظَلَمُوا مَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا وَمِثْلَهُ مَعَهُ لَافْتَدَوْا بِهِ مِنْ سُوءِ الْعَذَابِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَ بَدَّلَهُمْ مِنَ اللَّهِ مَا لَمْ يَكُونُوا يَحْتَسِبُونَ**

اگر ستمکاران تمام آنچه را روی زمین است ، مالک باشندو همانند آن بر آن افزوده شود، حاضرند همه را فدا کنند تا از عذاب شدیدروز قیامت رهایی یابند و از سوی خدا برای آنها اموری ظاهر می شود که هرگز گمان نمی کردند .

﴿ ۴۸ ﴾ **وَبَدَّلَهُمْ سَيِّئَاتُ مَا كَسَبُوا وَ حَاقَ بِهِمْ مَا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ**

در آن روز اعمال بدی را که انجام داده اند ، برای آنها ظاهر می شود و آنچه را استهزاء می کردند ، بر آنها واقع می گردد .

« ظَلَمَ » در این جا معنی وسیعی دارد که هم شرک را شامل می شود و هم مظالم دیگر را .

در حقیقت چهار موضوع در ارتباط با مشرکان و ظالمان در این دو آیه بیان شده است ؛ نخست این که هول و وحشت عذاب الهی در آن روز به قدری زیاد است که اگر دوچندان تمام ثروت و اموال روی زمین را در اختیار داشته باشند ، همه را می دهند تا از عذاب رهایی یابند ، اما در آن جا معامله ای صورت نمی گیرد . دیگر این که انواعی از مجازات الهی که هرگز به فکر آن ها خطور نمی کرد ، در برابر آنان ظاهر می شود .

سوم این که سیئات اعمالشان در برابر آن ها حضور پیدا می کند و تجسم می یابد . چهارم این که آنچه را در مورد معاد شوخی می پنداشتند ، به صورت واقعیت عینی می بینند و تمام درهای نجات به روی آن ها بسته می شود .

باتوجه به این که می گوید: « سیئات اعمالشان آشکار می شود » ، آیه فوق دلیل دیگری خواهد بود بر مسألة تجسم اعمال ، زیرا لزومی ندارد که کلمه مجازات و کیفر در تقدیر گرفته شود .

﴿ ۴۹ ﴾ فَإِذَا مَسَّ الْإِنْسَانَ ضُرٌّ دَعَانَا ثُمَّ إِذَا خَوَّلْنَاهُ نِعْمَةً مِّنَّا قَالَ إِنَّمَا أُوتِيتُهُ عَلَىٰ عِلْمٍ بَلْ هِيَ فِتْنَةٌ وَلَكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ

هنگامی که انسان را زبانی رسد ، ما را (برای حل مشکلیش) می خواند ، سپس هنگامی که به او نعمتی دهیم ، می گوید : این نعمت را به خاطر کاردانی خودم به دست آوردم بلکه این وسیله آزمایش آنهاست ، ولی اکثرشان نمی دانند .

« خَوَّلَ » از ماده « تَخَوَّلَ » به معنی اعطا و بخشش و تفضل است و در ذیل آیه ۸ همین سورة زمر ، شرح بیشتری درباره این لغت مطرح شده است . ضمیر « أُوتِيتُهُ » با این که به نعمت باز می گردد ، به صورت مذكر آمده ، چراکه منظور از آن « شَيْءٌ مِنَ النِّعْمَةِ » یا « قِسْمٌ مِنَ النِّعْمَةِ » می باشد .

این حقیقت بارها در آیات قرآن تکرار شده است که خداوند حکیم گاه انسان را در تنگنای مشکلات قرار می دهد و گاه در رفاه و آسایش و نعمت ، تا او را از این طریق بیازماید ، ارزش وجودی او را بالا ببرد و به این حقیقت که همه چیز از

ناحیه او است ، آشنا سازد .

اصولاً شدائد زمینه ساز شکوفایی فطرت است ، همان گونه که نعمت ها مقدمه معرفت می باشد (در این زمینه بحث دیگری در جلد ۱۶ تفسیر نمونه ، صفحه ۳۴۳ ذیل آیه ۶۵ عنکبوت ذکر شده است) .

قابل توجه این که در این آیه روی کلمه « اِنْسَان » تکیه شده و او را به عنوان فراموشکار و مغرور معرفی کرده ، این اشاره به انسان هایی است که تحت تربیت مکتب های الهی قرار نگرفته اند و مربی و راهنمایی نداشته اند ، شهواتشان آزاد بوده ، در میان هوس ها غوطه ور شده و به صورت گیاهانی خودرو بوده اند ، آری آن ها هستند که هرگاه گرفتار درد و رنجی شوند ، به سوی خدا می آیند و هنگامی که طوفان حوادث فرو می نشیند و مشمول نعمت هایی می گردند ، خدا را به دست فراموشی می سپارند (شرح بیشتر پیرامون این موضوع را تحت عنوان « انسان در قرآن کریم » در جلد ۸ تفسیر نمونه صفحه ۲۳۹ ذیل آیه ۱۲ سوره یونس مطالعه فرمایید) .

﴿ ۵۰ ﴾ قَدْ قَالَهَا الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ فَمَا أَغْنَىٰ عَنْهُمْ مَا كَانُوا يَكْسِبُونَ
همین سخن را کسانی که قبل از آنها بودند ، گفتند ، ولی آنچه را به دست آوردند ،
برای آنها سودی نداشت .

آری قارون‌های مغرور اموالشان را مولود لیاقت خودشان می‌پنداشتند و مواهب الهی را
بر خویش فراموش کرده بودند ، از مبدأ اصلی نعمت غافل شده و تنها چشم‌به اسباب
ظاهری دوخته بوده‌اند ، ولی تاریخ نشان می‌دهد وقتی خداوند آنها و گنج‌هایشان را به زمین
فروبرد ، کسی نبود که به یاری آنها برخیزد و اموال آنها کمترین سودی به حالشان
نداشت ، چنان‌که قرآن می‌گوید : « فَحَسَنَّا بِهِ وَبِذَارِهِ الْأَرْضَ فَمَا كَانَ لَهُ مِنْ فِئَةٍ يَنْصُرُوهُ
مِنْ دُونِ اللَّهِ » (۸۱ / قصص) .

نه تنها قارون که اقوامی همچون عاد و ثمود و قوم سبا و مانند آنها
گرفتار همین سرنوشت شدند .

﴿ ۵۱ ﴾ فَأَصَابَهُمْ سَيِّئَاتُ مَا كَسَبُوا وَالَّذِينَ ظَلَمُوا مِنْ هَؤُلَاءِ سَيُصِيبُهُمْ سَيِّئَاتُ مَا

كَسَبُوا وَ مَا هُمْ بِمُعْجِزِينَ

سپس سیئات اعمالشان به آن‌ها رسید و ظالمان این گروه (اهل مکه) نیز به زودی گرفتار سیئات اعمالی که انجام داده‌اند، خواهند شد و هرگز نمی‌توانند از چنگال عذاب الهی بگریزند.

و هرکدام به نوعی از عذاب‌های الهی؛ طوفان، سیلاب، زلزله و صیحه‌های آسمانی، گرفتار شدند و از میان رفتند.

می‌افزاید: این سرنوشت منحصر به آن‌ها نبود «این مشرکان و ظالمان مکه نیز به زودی گرفتار سیئات اعمالشان خواهند شد و هرگز نمی‌توانند از چنگال عذاب الهی بگریزند» (وَالَّذِينَ ظَلَمُوا مِنْ هَؤُلَاءِ سَيُصِيبُهُمْ سَيِّئَاتُ مَا كَسَبُوا وَ مَا هُمْ بِمُعْجِزِينَ).

بلکه از آن‌ها نیز فراتر رفته و همه ستمگران مغرور و بی‌خبر از خدا در تمام اعصار و قرون را شامل می‌شود.

منظور از «سَيُصِيبُهُمْ سَيِّئَاتُ مَا كَسَبُوا» به قرینه «فَأَصَابَهُمْ سَيِّئَاتُ مَا كَسَبُوا» (پیشینیان

آنها گرفتار سیئات اعمالشان شدند)، عذاب دنیوی است.

﴿۵۲﴾ **أَوْ لَمْ يَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَنْ يَشَاءُ وَ يَقْدِرُ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ**

آیا آنها ندانستند خداوند روزی را برای هرکس بخواهد گسترده یا تنگ می‌سازد؟ در

این، آیات و نشانه‌هایی است برای گروهی که ایمان می‌آورند.

چه بسیارند افراد شایسته‌ای که در زندگی محروم و منزوی هستند و چه بسیار افراد ضعیف و ناتوانی که از هر نظر متنعمند، اگر پیروزی‌های مادی همگی در سایه تلاش و کوشش خود افراد و لیاقت‌های آنها به دست می‌آمد، نباید شاهد چنین صحنه‌هایی باشیم. این خود نشانگر این مطلب است که در پشت عالم اسباب، دست نیرومند دیگری است که آن را طبق برنامه حساب شده‌ای اداره می‌کند.

درست است که انسان باید در زندگی تلاش و کوشش کند، درست است که جهاد و کوشش، کلید حل بسیاری از مشکلات است، اما این اشتباه بزرگی است

که ما مُسَبِّبِ الْأَسْبَابِ را فراموش کنیم و تنها چشم به اسباب بدوزیم و مؤثر واقعی را خودمان بدانیم .

یکی از اسرار ناکام ماندن جمعی از آگاهان لایق و کامیاب شدن جمعی از جاهلان بی‌کفایت همین است که هشدار برای همهٔ مردم باشد تا در عالم اسباب گم نشوند و تنها بر نیروی شخصی خود تکیه نکنند .

بنابراین در پایان آیه می‌افزاید : « در این آیات نشانه‌هایی است برای گروهی که ایمان می‌آورند » (إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ).

نشانه‌هایی برای ذات پاک خدا همان‌گونه که امیرمؤمنان (علیه السلام) فرمود : « عَرَفْتُ اللَّهَ بِفَسْخِ الْعَزَائِمِ وَ حَلِّ الْعُقُودِ وَ نَقْضِ الْهَمَمِ : من خدا را به وسیلهٔ برهم خوردن تصمیم‌ها، گشوده شدن گره‌ها و درهم شکستن اراده‌ها شناختم » .^(۱)

و نشانه‌هایی است از ضعف و ناتوانی انسان تا خود را گم نکند و گرفتار غرور و خودبینی نگردد .

﴿۵۳﴾ قُلْ يَا عِبَادِيَ الَّذِينَ أَسْرَفُوا عَلَىٰ أَنْفُسِهِمْ لَا تَقْنَطُوا مِنْ رَحْمَةِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يَغْفِرُ الذُّنُوبَ جَمِيعًا إِنَّهُ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ

بگو : ای بندگان من که بر خود اسراف و ستم کرده‌اید ، از رحمت خداوند نومید نشوید که خدا همه گناهان را می‌آمرزد ، زیرا او بسیار آمرزنده و مهربان است .

خداوند همه گناهان را می‌آمرزد

دقت در تعبیرات این آیه نشان می‌دهد که از امیدبخش‌ترین آیات قرآن مجید نسبت به همه گنهکاران است ، شمول و گستردگی آن به حدی است که طبق روایتی امیرمؤمنان علی علیه السلام فرمود : « در تمام قرآن آیه‌ای وسیع‌تر از این آیه نیست » (ما فی القرآن آیه

أَوْسَعُ مِنْ يَا عِبَادِيَ الَّذِينَ أَسْرَفُوا... (۱)

دلیل آن نیز روشن است ، زیرا ؛

- ❧ ۱- تعبیر به «یا عِبَادِی» (ای بندگان من) آغازگر لطفی است از ناحیه پروردگار .
- ❧ ۲- تعبیر به «إِسْرَافَ» به جای «ظلم و گناه و جنایت» نیز لطف دیگری است .
- ❧ ۳- تعبیر به «عَلَى أَنْفُسِهِمْ» که نشان می دهد گناهان آدمی همه به خود او بازمی گردد ، نشانه دیگری از محبت پروردگار است ، همان گونه که یک پدر دلسوز به فرزند خویش می گوید : «این همه بر خود ستم مکن» .
- ❧ ۴- تعبیر به «لَا تَقْنَطُوا» (مأیوس نشوید) با توجه به این که «قُنُوط» در اصل به معنی مأیوس شدن از خیر است ، به تنهایی دلیل بر این است که گنهکاران نباید از "لطف الهی" نومید گردند .

۱- «مجمع البیان» ، «تفسیر قرطبی» و «تفسیر صافی» ، ذیل آیه مورد بحث .

﴿ ۵ - تعبير به « مِنْ رَحْمَةِ اللَّهِ » بعد از جمله « لَا تَقْنَطُوا » تأکید بیشتری بر این خیر و محبت می‌باشد .

﴿ ۶ - هنگامی که به جمله « إِنَّ اللَّهَ يَغْفِرُ الذُّنُوبَ » می‌رسیم که با حرف تأکید آغاز شده و کلمه « الذُّنُوبَ » (جمع با الف و لام) همه گناهان را بدون استثناء دربرمی‌گیرد و دریای رحمت مَوَاج می‌شود .

﴿ ۷ - هنگامی که « جَمِيعاً » به عنوان تأکید دیگری بر آن افزوده می‌شود ، امیدواری به آخرین مرحله می‌رسد .

﴿ ۸ - توصیف خداوند به « غَفُور » و « رَحِيم » که دو وصف از اوصاف امیدبخش پروردگار است ، در پایان آیه ، جایی برای کمترین یأس و نومیدی باقی نمی‌گذارد . آری به‌همین دلیل آیه فوق ، از گسترده‌ترین آیات قرآن است که شمول آن هرگونه گناه را دربرمی‌گیرد و نیز به‌همین دلیل از امیدبخش‌ترین آیات قرآن مجید محسوب می‌شود . و به‌راستی از کسی که دریای لطفش بی‌کران و شعاع فیضش نامحدود است ،

جز این انتظاری نمی‌توان داشت .

از کسی که «رحمتش بر غضبش پیشی گرفته» و بندگان را برای رحمت آفریده ، نه برای خشم و عذاب ، غیر از این چشم داشتی نیست .

﴿۵۴﴾ **وَ أَنْبِئُوا إِلَىٰ رَبِّكُمْ وَأَسْلِمُوا لَهُ مِنْ قَبْلِ أَنْ يَأْتِيَكُمُ الْعَذَابُ ثُمَّ لَا تُنصَرُونَ**
و به‌درگاه پروردگارتان بازگردید و در برابر او تسلیم شوید، پیش از آن‌که عذاب به‌سراغ شما آید، سپس از سوی هیچ‌کس یاری نشوید .

﴿۵۵﴾ **وَ اتَّبِعُوا أَحْسَنَ مَا أُنْزِلَ إِلَيْكُمْ مِنْ رَبِّكُمْ مِنْ قَبْلِ أَنْ يَأْتِيَكُمُ الْعَذَابُ بَغْتَةً وَ أَنْتُمْ لَا تَشْعُرُونَ**

و از بهترین دستوراتی که از سوی پروردگارتان بر شما نازل شده ، پیروی کنید ، پیش از آن‌که عذاب (الهی) ناگهانی به‌سراغ شما آید ، در حالی‌که از آن خبر ندارید .

گام‌های سه‌گانه وصول به رحمت خدا

و به این ترتیب مسیر وصول به رحمت خدا ، سه گام بیشتر نیست ؛

✎ گام اول ؛ توبه و پشیمانی از گناه و روی آوردن به سوی خدا .
 ✎ گام دوم ؛ ایمان و تسلیم در برابر فرمان او .
 ✎ گام سوم ؛ عمل صالح .
 و بعد از این سه گام ورود در دریای بی کران رحمتش طبق وعده‌ای که فرموده
 قطعی است، هر چند بار گناهان انسان سنگین باشد.
 در این که منظور از «إِتَّبِعُوا أَحْسَنَ مَا أُنْزِلَ إِلَيْكُمْ مِنْ رَبِّكُمْ» (از بهترین چیزی که از سوی
 پروردگارتان بر شما نازل شده، پیروی کنید) چیست، مفسران احتمالات متعددی داده‌اند .
 آنچه از همه بهتر به نظر می‌رسد، این است که دستوراتی که از سوی خداوند نازل شده،
 مختلف است، بعضی دعوت به واجبات و بعضی مستحبات و بعضی مشتمل بر
 اجازه مباحات است، منظور از «أَحْسَنَ»، انتخاب واجبات و مستحبات
 می‌باشد، با توجه به سلسله مراتب آنها .
 بعضی نیز آنرا اشاره به قرآن در میان کتب آسمانی دانسته‌اند، به قرینه آنچه در آیه ۲۳

همین سوره (زمر) آمده است که قرآن را «أَحْسَنُ الْحَدِيثِ» (بهترین سخن) نامیده ؛ «اللَّهُ نَزَّلَ أَحْسَنَ الْحَدِيثِ كِتَابًا مُّتَشَابِهًا مَّثَانًى» .

البته این دو تفسیر منافاتی باهم ندارند .

﴿۵۶﴾ أَنْ تَقُولَ نَفْسٌ يَا حَسْرَتِي عَلَىٰ مَا فَرَّطْتُ فِي جَنْبِ اللَّهِ وَإِنْ كُنْتُ لَمِنَ السَّآخِرِينَ

(این دستور هابه خاطر آن است که) مبادا کسی روز قیامت بگوید: افسوس بر من از کوتاهی هایی

که در اطاعت فرمان خدا کردم و (آیات او را) به سخریه گرفتم .

آن روز پشیمانی بیهوده است

« يَا حَسْرَتَا » در اصل « يَا حَسْرَتِي » (حسرت به یاء متکلم اضافه شده

است) بوده ، و «حسرت» به معنی اندوه و غم بر چیزهایی است که از دست

رفته و پشیمانی به بار آورده است .

«راغب» در «مفردات» می گوید: این کلمه از ماده «حَسَر» به معنی برهنه کردن و کنار

زدن لباس است و از آنجا که در موارد ندامت و اندوه بر گذشته ، گویی پرده های جهل کنار

رفته ، این تعبیر به کار می رود .

آری هنگامی که انسان وارد عرصه محشر می شود و نتیجه تفریطها و مسامحه کاری ها و خلافتکاری ها و شوخی گرفتن جدی ها را در برابر چشم خود می بیند ، فریادش به « وَا حَسْرَتًا » بلند می شود ، اندوهی سنگین توأم با ندامتی عمیق بر قلب او سایه می افکند و این حالت درونی خود را بر زبان آورده و به صورت جمله های فوق بیان می دارد . در این که « جَنْبِ اللَّهِ » در این جا به چه معنی است ، مفسران احتمالات فراوانی داده اند . حقیقت این است که « جَنْبِ » در لغت به معنی پهلو است و سپس به هر چیزی که در کنار چیزی قرار گرفته باشد ، اطلاق می شود ، همان گونه که « یمین » و « یسار » به معنی طرف چپ و راست بدن است ، سپس به هر چیزی که در این ناحیه قرار گیرد ، یمین و یسار گفته می شود ، در این جا « جَنْبِ اللَّهِ » نیز به معنی تمام اموری است که در جانب پروردگار قرار دارد ؛ فرمان او ، اطاعت او ، قرب او و کتب آسمانی که از ناحیه او نازل شده است ، همه در معنی آن جمع است .

و به این ترتیب گنهکاران اظهار ندامت و پشیمانی و غم و اندوه و حسرت نسبت به تمام کوتاهی‌هایی که در برابر خداوند داشتند، می‌کنند، مخصوصاً روی مسألهٔ سخریه و استهزاء نسبت به آیات و رسولان او انگشت می‌نهند، چراکه عامل اصلی تفریط‌های آن‌ها همین بی‌اعتنا بودن و شوخی پنداشتن این حقایق بزرگ بر اثر جهل و غرور و تعصب است.

تفریط در جنب الله

«جَنَّبَ اللَّهُ» در آیهٔ مورد بحث معنی وسیعی دارد که هرگونه مطلبی را که مربوط به خداوند است، شامل می‌شود و به این ترتیب تفریط در این قسمت شامل تمام انواع تفریط‌ها در اطاعت فرمان او و پیروی از کتب آسمانی و اقتداء به انبیاء و اولیاء می‌گردد. به همین دلیل در روایات متعددی از ائمهٔ اهل بیت می‌خوانیم که: «جنب الله» به امامان تفسیر شده، از جمله در روایتی در «اصول کافی» از امام موسی بن جعفر علیه السلام در تفسیر «یا حَسْرَتِی عَلٰی مَا فَرَّطْتُ فِی جَنْبِ اللَّهِ» چنین آمده: «جَنَّبُ اللَّهُ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ علیه السلام وَ كَذَلِكَ مَنْ كَانَ بَعْدَهُ مِنَ الْأَوْصِيَاءِ بِالْمَكَانِ الرَّفِيعِ إِلَى أَنْ يَنْتَهِيَ الْأَمْرُ إِلَى آخِرِهِمْ: جنب الله،

امیر مؤمنان علیه السلام و همچنین اوصیای بعد از او هستند که مقام والایی دارند ، تا به آخرین نفر آنها برسد (که حضرت مهدی " ارواحنا فداه " می باشد) . (۱)

و نیز در تفسیر «علی بن ابراهیم» از امام صادق علیه السلام می خوانیم :
« نَحْنُ جَنْبُ اللَّهِ : جنب الله مایم » . (۲)

این تفسیرها از قبیل بیان مصداق های روشن است ، چرا که آنها از خود چیزی نمی گویند .

در حدیث دیگری مصداق روشن حسرت داران روز قیامت را « عالمان بی عمل » معرفی می کند ، در کتاب « محاسن » از امام محمد باقر علیه السلام آمده است : « إِنَّ أَشَدَّ النَّاسِ حَسْرَةً يَوْمَ الْقِيَامَةِ الَّذِينَ وَصَفُوا الْعَدْلَ ثُمَّ خَالَفُوهُ وَهُوَ قَوْلُ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ " أَنْ تَقُولَ نَفْسٌ يَا حَسْرَتِي عَلَى مَا فَرَّطْتُ فِي جَنْبِ اللَّهِ " : از همه مردم متأسف تر در روز قیامت ، کسانی هستند که طریقه حق و عدالت را

برای مردم توصیف کردند، سپس خود به مخالفت برخاستند و این همان است که خداوند متعال می گوید؛

«أَنْ تَقُولَ نَفْسُ يَا حَسْرَتِي عَلَى مَا فَرَطْتُ فِي جَنبِ اللَّهِ» (۱).

﴿۵۷﴾ أَوْ تَقُولَ لَوْ أَنَّ اللَّهَ هَدَانِي لَكُنْتُ مِنَ الْمُتَّقِينَ

و مبادا بگویم: اگر خداوند مرا هدایت می کرد، از پرهیزکاران بودم.

این سخن را گویا زمانی می گوید که او را به پای میزان حساب می آورند، گروهی را می بیند که با دست پر از حسنات به سوی بهشت روانه می شوند، او نیز آرزو می کند در صف آنان باشد و همراه آنان به سوی نعمت های الهی برود.

﴿۵۸﴾ أَوْ تَقُولَ حِينَ تَرَى الْعَذَابَ لَوْ أَنَّ لِي كَرَّةً فَأَكُونَ مِنَ الْمُحْسِنِينَ

یا هنگامی که عذاب را می بیند، بگوید: آیا می شود بار دیگر (به دنیا)

بازگردم تا از نیکوکاران باشم؟

این هنگامی است که او را به سوی دوزخ می‌برند و چشمش به آتش سوزان و منظره عذاب دردناک آن می‌افتد ، آهی از دل برمی‌کشد و آرزو می‌کند ؛ ای کاش به او اجازه داده می‌شد تا به دنیا بازگردد ، تبهکاری‌های گذشته را با اعمال نیکش بشوید و در صف نیکوکاران جای گیرد .

به این ترتیب هریک از این گفتارهای سه گانه مجرمان در قیامت در موقعی اظهار می‌شود:

با ورود در صحنه محشر اظهار حسرت می‌کنند .

با مشاهده پاداش پرهیزکاران ، آرزوی سرنوشت آن‌ها را می‌نماید .

و با مشاهده عذاب الهی ، آرزوی بازگشت به دنیا و جبران گذشته را می‌کند .

بَلَىٰ قَدْ جَاءَكَ آيَاتِي فَكَذَّبْتَ بِهَا وَاسْتَكْبَرْتَ وَ كُنْتَ مِنَ الْكَافِرِينَ ﴿٥٩﴾

آری آیات من به سراغ تو آمد، اما آن را تکذیب کردی و تکبر ورزیدی و از کافران بودی.

قرآن در برابر این سه گفتار ، تنها به گفتار دوم پاسخ می‌گوید و اشاره می‌کند که می‌گویی؛

«اگر هدایت الهی به سراغ من آمده بود ، از پرهیزکاران بودم» ، هدایت الهی چیست ؟ جز

این همه کتب آسمانی و فرستادگان خدا و آیات و نشانه‌های حق در آفاق و انفس؟ همه این آیات را دیدی و شنیدی، عکس‌العمل تو در مقابل آن چه بود؟ تکذیب و استکبار و کفر. مگر ممکن است خدا بدون اتمام حجت کسی را مجازات کند؟ مگر میان تو و هدایت‌یافتگان تفاوتی از نظر برنامه‌های تربیتی خداوند وجود داشت؟ لذا مقصر اصلی خودت هستی و خود کرده‌ای که لعنت بر خودت باد.

از میان این سه عمل، «استکبار» ریشه اصلی است و به دنبال آن «تکذیب آیات الهی» و نتیجه آن «کفر و بی‌ایمانی» است.

اما چرا از گفتار اول آن‌ها پاسخ نمی‌دهد؟ زیرا واقعیتی است که گریزی از آن نیست، آن‌ها باید حسرت بخورند و غرق غم و اندوه باشند.

و اما در مورد گفتار سوم دایره تقاضای بازگشت به دنیا چون در موارد متعددی از آیات قرآن به آن پاسخ داده شده، از جمله آیه ۲۸ سوره انعام: «وَلَوْ رُدُّوا لَعَادُوا لِمَا نُهُوا

عَنْهُمْ لَكَاذِبُونَ: اگر بازگردند، همان اعمال گذشته را تکرار خواهند کرد و آنها دروغ می‌گویند» و همچنین آیه ۱۰۰ سورة مؤمنون، دیگری نیازی به تکرار نبوده است.

از این گذشته پاسخی را که از گفتار دوم آنها داده است، می‌تواند اشاره‌ای به پاسخ این سؤال نیز باشد، زیرا هدف از بازگشت به دنیا چیست؟ آیا چیزی جز اتمام حجت است، در حالی که خداوند اتمام حجت بر آنان کرده و چیزی در این زمینه کم نگذاشته است که بار دوم آن را بیان کند، آن تنبه و بیداری که مجرمان به هنگام مشاهده عذاب پیدا می‌کنند، یک نوع «بیداری اضطراری» است که در صورت بازگشت به حال عادی آثار آن باقی نخواهد ماند، درست همانند مطلبی است که قرآن درباره مشرکان به هنگام گرفتار شدن در میان امواج دریا بیان می‌کند که خدا را به اخلاص می‌خوانند، اما وقتی که به ساحل نجات رسیدند، همه چیز را به دست فراموشی می‌سپارند؛ «فَإِذَا رَكِبُوا فِي الْفُلِّ دَعَوْا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ فَلَمَّا نَجَّاهُمْ إِلَى الْبَرِّ إِذَا هُمْ يُشْرِكُونَ» (۶۵ / عنکبوت).

﴿ ۶۰ ﴾ وَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ تَرَى الَّذِينَ كَذَبُوا عَلَى اللَّهِ وُجُوهُهُم مُّسْوَدَّةٌ أَلَيْسَ فِي جَهَنَّمَ مَثْوًى لِّلْمُتَكَبِّرِينَ

و روز قیامت کسانی را که بر خدا دروغ بستند ، می بینی که صورت هایشان سیاه است ،
آیا در جهنم جایگاهی برای متکبران نیست ؟

گرچه مفهوم « كَذَبُوا عَلَى اللَّهِ » (دروغ بر خدا بستند) وسیع و گسترده است ، ولی در مورد
آیه بیشتر نظر روی نسبت دادن شریک به خدا و ادعای وجود فرزند برای او از فرشتگان یا
حضرت مسیح علیه السلام و مانند آن است .

واژه « مُتَكَبِّر » هر چند به تمام کسانی که خود بزرگ بین هستند ، اطلاق می گردد ، ولی در
این جا بیشتر منظور کسانی است که در برابر دعوت انبیاء به آیین حق ، استکبار
جستند و از پذیرش دعوت آن ها سر باز زدند .

روسیاهی دروغگویان در قیامت ، نشانه ذلت و خواری و رسوایی آن ها است
و چنان که می دانیم ، عرصه قیامت ، عرصه بروز اسرار نهان و تجسم اعمال و افکار انسان

است ، آنها که در این دنیا قلب‌هایی سیاه و تاریک داشتند و اعمالشان نیز همچون افکارشان تیره و تار بود ، در آن‌جا این حال درونی آن‌ها به برون منتقل می‌شود و چهره‌هایشان تاریک و سیاه خواهد بود .

و به تعبیر دیگر ؛ در قیامت ظاهر و باطن یکی می‌شود و صورت‌ها به رنگ دل‌ها درمی‌آید ، آنها که قلبی تاریک دارند ، صورتی تاریک خواهند داشت و آنها که قلب‌هایشان نورانی است ، صورت‌هایشان نیز چنین است .

﴿ ۶۱ ﴾ **وَيُنَجِّي اللَّهُ الَّذِينَ اتَّقَوْا بِمَفَازَتِهِمْ لَا يَمَسُّهُمْ السُّوءُ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ**
و خداوند کسانی را که تقوا پیشه کردند ، بارسنگاری‌هایی می‌بخشد ، هیچ بدی به آن‌ها نمی‌رسد و هرگز غمگین نخواهند شد .

«مَفَازَة» مصدر میمی و به معنی رستگاری و پیروزی است .

افراد متقی در جهانی زندگی می‌کنند که جز نیکی و پاکی و وجد و سرور ، چیزی وجود ندارد ، این تعبیر کوتاه در حقیقت تمام مواهب الهی را در خود جمع کرده است .

﴿ ۶۲ ﴾ اللَّهُ خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ وَكِيلٌ

خداوند خالق همه چیز است و حافظ و ناظر بر همه اشیا.

جمله اول اشاره به «توحید خالقیت» است و جمله دوم اشاره به «توحید ربوبیت» . اما مسأله «توحید خالقیت» چیزی است که حتی مشرکان غالباً به آن معترف بوده اند ، چنان که در آیه ۳۸ همین سوره خواندیم که : «اگر از مشرکان سؤال کنی چه کسی آسمان و زمین را آفریده است ، می گویند : الله» . ولی آنها در «توحید ربوبیت» گرفتار انحراف شده بودند ، گاه حافظ و نگهدار و مدبر کارهای خود را بت ها می دانستند و در مشکلات به آنها پناه می بردند ، قرآن با بیان فوق درواقع به این حقیقت اشاره می کند که تدبیر امور عالم و حفظ و نگهداری آن به دست کسی است که آن را آفریده ، بنابراین در همه حال باید به او پناه برد . «ابن منظور» در «لسان العرب» معانی متعددی برای «وکیل» ذکر کرده از جمله : کفیل ، حافظ و کسی که به تدبیر امور چیزی قیام می کند .

به این ترتیب ثابت می‌شود که بت‌ها نه منشأ سودی هستند و نه زیانی، نه گرهی را می‌گشایند و نه گرهی به‌دست آن‌ها زده می‌شود، موجودات ضعیف و ناتوانی هستند که هیچ کاری از آن‌ها ساخته نیست.

جمعی از پیروان مکتب جبر از جمله «اللَّهُ خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ» برای عقیده انحرافی خود استدلال کرده‌اند و می‌گویند: اعمال ما نیز در مفهوم آیه وارد است، بنابراین خداوند خالق آن است، هرچند محل ظهور آن اعضای تن ما است.

اشتباه بزرگ آن‌ها این‌جا است که نتوانسته‌اند این مطلب را درک کنند که خالقیت خداوند نسبت به افعال ما، هیچ‌گونه منافاتی با اختیار و آزادی اراده ما ندارد، چراکه این دو نسبت، در طول هم هستند نه در عرض هم.

توضیح این‌که: اعمال ما هم نسبتی به خدا دارد و هم نسبتی به ما، از یک سو چیزی در تمام عالم هستی از حیطة قدرت خداوند بیرون نیست و اعمال ما از این نظر مخلوق او است، زیرا قدرت و عقل و اختیار و ابزار کار و آزادی عمل را او به ما داده است و از این

نظر عمل ما را می توان به او نسبت داد ، او خواسته است که ما آزاد باشیم و اعمال اختیاری به جا آوریم و تمام وسایل را او در اختیار ما گذارده است .

ولی در عین حال ما در عمل خود آزاد و مختاریم و از این نظر افعال ما به ما منتسب است و ما در برابر آن مسؤولیم .

اگر کسی بگوید : ما خالق اعمال خویش هستیم و خداوند هیچ دخالتی در آن ندارد ، او مشرک است ، چون معتقد به دو خالق شده ، خالق بزرگ و خالق کوچک ، و اگر بگوید : خالق اعمال ما خدا است و ما هیچ دخالت نداریم ، او منحرف است ، چراکه حکمت و عدالت خدا را انکار کرده ، مگر می شود اعمال مال او باشد و ما در مقابل آن مسؤول باشیم ؟ در این صورت مجازات و پاداش و حساب و معاد و تکلیف و مسؤولیت معنی ندارد . بنابراین اعتقاد صحیح اسلامی که از جمع بندی آیات قرآن به خوبی به دست می آید ، این است که تمام اعمال ما هم منتسب به او است و هم منتسب به خود ما و این دو نسبت هیچ گونه منافاتی با هم ندارد ، چراکه دو نسبت طولی است ، نه عرضی .

لَهُ مَقَالِيدُ السَّمٰوٰتِ وَ الْاَرْضِ وَ الَّذِيْنَ كَفَرُوْا بِآيٰتِ اللّٰهِ اُولٰٓئِكَ هُمُ الْخٰسِرُوْنَ ﴿٦٣﴾

کلیدهای آسمان و زمین از آن اوست و کسانی که به آیات خداوند کافر شدند، زیانکارند. «مقالید» به گفته غالب ارباب لغت، جمع «مقلید» است و «مقلید» و «اقلید» هردو به معنی کلید است و به گفته «لسان العرب» و بعضی دیگر اصل آن از «کلید» فارسی گرفته شده و در عربی نیز به همین معنی استعمال می شود، بنابراین «مقالید السَّمٰوٰتِ وَ الْاَرْضِ» به معنی کلیدهای آسمان و زمین می باشد.

این تعبیر معمولاً کنایه از مالکیت و یا سلطه بر چیزی است، چنان که می گوئیم: «کلید این کار به دست فلانی است»، لذا آیه فوق می تواند هم اشاره به توحید مالکیت خداوند بوده باشد و هم توحید تدبیر و ربوبیت و حاکمیت او بر عالم هستی. به همین دلیل بلافاصله بعد از این جمله چنین نتیجه گیری می کند: «وَ الَّذِيْنَ كَفَرُوْا بِآيٰتِ اللّٰهِ اُولٰٓئِكَ هُمُ الْخٰسِرُوْنَ».

چراکه منبع اصلی و سرچشمه واقعی همه خیرات و برکات را رها کرده و در بیراهه ها

سرگردان شده‌اند، از کسی که تمام کلیدهای آسمان و زمین به دست او است ، روی پرتافته و به سراغ موجودات ناتوانی رفته‌اند که مطلقاً کاری از آن‌ها ساخته نیست .

در حدیثی از امیر مؤمنان علیه السلام آمده که از رسول خدا تفسیر «مقالید» را پرسیدم ، فرمود : « يَا عَلِيُّ لَقَدْ سَأَلْتُ عَنْ عَظِيمِ الْمَقَالِيدِ هُوَ أَنْ تَقُولَ عَشْرًا إِذَا أَصْبَحْتَ وَعَشْرًا إِذَا أَمْسَيْتَ، لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَاللَّهُ أَكْبَرُ وَسُبْحَانَ اللَّهِ وَالْحَمْدُ لِلَّهِ وَاسْتَغْفِرُ اللَّهَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ (هُوَ الْأَوَّلُ وَالْآخِرُ وَالظَّاهِرُ وَالْبَاطِنُ لَهُ الْمُلْكُ وَلَهُ الْحَمْدُ يُحْيِي وَيُمِيتُ) بِيَدِهِ الْخَيْرُ وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ: از کلیدهای بزرگی سؤال کردی ، آن این است که هر صبح و شام ده بار این جمله‌ها را تکرار کنی ؛ لا اله الا الله و الله اكبر و سبحان الله و الحمد لله ... تا آخر حدیث » ، سپس افزود : « کسی که هر صبح و شام ده بار این کلمات را تکرار کند ، خداوندش پاداش به او می‌دهد که یکی از آن‌ها را این می‌شمارد که خداوند او را از شیطان و لشکر شیطان حفظش می‌کند تا سلطه‌ای بر او نداشته باشند » . (۱)

ناگفته روشن است که گفتن این کلمات به صورت لقلقه لسان برای این همه پاداش کافی نیست ، بلکه ایمان به محتسوا و تخلق به آن نیز لازم است .

﴿ ٦٤ ﴾ قُلْ أَفَعَيِّرَ اللَّهَ تَأْمُرُونَنِي أَعْبُدُ أَيُّهَا الْجَاهِلُونَ

آیا به من دستور می دهید که غیر خدا را عبادت کنم ، ای جاهلان !

این سخن مخصوصاً با توجه به این که کفار و مشرکان گاهی پیامبر اسلام را دعوت می کردند که خدایان آنها را احترام و پرستش کند و یا حداقل از عیبجویی و انتقاد نسبت به بت ها بپرهیزد ، مفهوم عمیق تری پیدامی کند و باصراحت اعلام می دارد که مسئله توحید و نفی شرک ، مطلبی نیست که بتوان بر سر آن معامله و سازش کرد ، شرک باید در تمام چهره هایش درهم کوبیده شود و از صفحه جهان محو گردد .

مفهوم آیه این است که بت پرستان عموماً مردمی جاهلند ، نه تنها نسبت به پروردگار جهل دارند ، که مقام والای انسانی خود را نیز نشناخته و لگدمال کرده اند .

تعبیر به امر و دستور در آیه فوق نیز پرمعنی است و نشان می دهد که آنها با لحنی

آمرانه و بدون ذکر دلیل و منطق ، پیغمبر اسلام را دعوت به بت پرستی می کردند ، این موضع گیری از افراد جاهل و نادان عجیب نیست .

آیا این جهل و نادانی نیست که انسان این همه نشانه های خدا را در عالم هستی که گواه بر علم و قدرت و تدبیر و حکمت او است ، رها کرده و به موجودات بی ارزشی بچسبد که مبدأ هیچ اثر و منشأ هیچ خاصیتی نیستند .

﴿ ۶۵ ﴾ **وَلَقَدْ أَوْحَىٰ إِلَيْكَ وَإِلَى الَّذِينَ مِن قَبْلِكَ لَئِنْ أَشْرَكْتَ لَيَحْبَطَنَّ عَمَلُكَ وَلَتَكُونَنَّ مِنَ الْخَاسِرِينَ**

به تو و همه انبیای پیشین وحی شده که اگر مشرک شوی ، تمام اعمالت نابود می شود و از زیانکاران خواهی بود .

اگر مشرک شوی ، اعمالت بر باد می رود

به این ترتیب شرک ، دو پیامد خطرناک دارد ، حتی در مورد پیامبران الهی اگر به فرض محال مشرک شوند .

نخست مسأله حبط اعمال است و دوم گرفتار خسران و زیان زندگی شدن .
 اما « حبط اعمال » به معنی محو آثار و پاداش عمل به خاطر شرک است ، چراکه شرط قبولی اعمال، اعتقاد به اصل توحید است و بدون آن هیچ عملی پذیرفته نیست .
 شرک، آتش سوزانی است که شجره اعمال آدمی را می سوزاند.
 شرک، صاعقه ای است که تمام محصول زندگی او را به آتش می کشد .
 لذا در حدیثی از پیغمبر گرامی اسلام آمده : « إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى يُخَاسِبُ كُلَّ خَلْقٍ إِلَّا مَنْ أَشْرَكَ بِاللَّهِ فَإِنَّهُ لَا يُخَاسِبُ وَيُؤْمَرُ بِهِ إِلَى النَّارِ : خداوند همه بندگان را محاسبه می کند ، مگر کسی که شرک به خدا آورده که بدون حساب به آتش فرستاده می شود . » (۱)
 و اما زیانکار شدن آن ها به خاطر این است که بزرگترین سرمایه های خود را که عقل و خرد و عمر گرانبها است ، در این بازار بزرگ تجارت دنیا از دست داده و « جز

۱- « نور الثقلین » ، جلد ۴ ، صفحه ۴۹۷ .

حسرت و اندوه متاعی نخریدند» .

بحثی پیرامون « حبط اعمال »

آیا بهراستی ممکن است اعمال نیک آدمی به خاطر اعمال بدش حبط و نابود شود ؟ آیا این مسأله با عدالت خداوند از یکسو و با ظواهر آیاتی که می‌گوید : اگر انسان ذره‌ای کار نیک یا بد انجام دهد ، آن را می‌بیند ، منافات ندارد ؟

در این جا بحث دامنهداری است هم از نظر دلایل عقلی و هم از نظر دلایل نقلی که قسمتی از آن در جلد دوم تفسیر نمونه ، ذیل ۲۱۷ / بقره مطرح شده است .

آنچه در این جا لازم است اشاره کنیم و در آیات مورد بحث مطرح می‌باشد ، این است که اگر کسی در مورد « حبط اعمال » در برابر معاصی تردید کند ، در مورد « شرک » و تأثیر آن در حبط اعمال تردیدی نخواهد داشت ، چراکه آیات بسیاری از قرآن مجید که در بالا به بعضی از آنها اشاره شد ، صراحت دارد در این که « موافات با ایمان » (باایمان از دنیا رفتن) شرط قبولی اعمال است و بدون آن هیچ عملی پذیرفته نیست .

قلب مشرک همچون شوره‌زاری است که اگر تمام بذرهای گل‌ها را در آن بپاشند و باران حیاتبخش بر آن بیارد ، استعداد پرورش گلی را ندارد و جز خس از آن نمی‌روید .

﴿۶۶﴾ بَلِ اللّٰهُ فَاَعْبُدُوْهُ وَكُنْ مِنَ الشّٰكِرِيْنَ

بلکه تنها خداوند را عبادت کن و از شکرگزاران باش .

مقدم داشتن « اَللّٰهُ » برای حصر است ، یعنی معبود تو باید منحصرأ ذات پاک « الله » باشد و به دنبال آن دستور به شکرگزاری می‌دهد ، چراکه شکر در برابر نعمت‌هایی که انسان در آن غوطه‌ور است ، همیشه نردبانی است برای « معرفه الله » و نفی هرگونه شرک ، شکر در برابر نعمت فطری هر انسانی است و برای شکرگزاری قبل از هرچیز باید شخص منعم را شناخت و این‌جا است که خط شکر به خط توحید منتهی می‌شود و بت‌ها که مبدأ هیچ نعمتی نیستند ، کنار می‌روند .

﴿۶۷﴾ وَ مَا قَدَرُوا اللّٰهَ حَقَّ قَدْرِهٖ وَ الْاَرْضُ جَمِیْعًا قَبْضَتُهُ يَوْمَ الْقِيٰمَةِ وَ السَّمٰوٰتُ

مَطَوِيَّاتٌ بِيَمِينِهِ سُبْحَانَهُ وَ تَعَالَى عَمَّا يُشْرِكُونَ

آن‌ها خدا را آن‌گونه که شایسته است، شناختند، در حالی که تمام زمین در روز قیامت در قبضه قدرت او است و آسمان‌ها پیچیده در دست او، خداوند منزّه و بلند مقام است از شریک‌هایی که برای او درست می‌کنند.

«قَبْضَةُ» به معنی چیزی است که در مشت می‌گیرند و معمولاً کنایه از قدرت مطلقه و سلطه کامل بر چیزی است، همان‌گونه که در تعبیرات روزمره می‌گوییم: «فلان شهر در دست من است» و یا «فلان ملک در قبضه و مشت من می‌باشد».

«مَطَوِيَّاتٌ» از ماده «طی» به معنی به‌هم‌پیچیدن است که گاه کنایه از گذشتن عمر یا عبور از چیزی نیز می‌باشد.

آری سرچشمه شرک، عدم معرفت صحیح درباره خداوند است، کسی که بداند اولاً او وجودی است بی‌پایان و نامحدود از هر نظر، ثانیاً آفرینش همه موجودات از ناحیه او است و حتی در بقای خود هر لحظه به فیض وجود او نیازمندند، ثالثاً تدبیر عالم هستی و گشودن

گره تمام مشکلات و همهٔ ارزاق به دست با قدرت او است و حتی اگر شفاعتی هم انجام گیرد، به اذن و فرمان او خواهد بود، معنی ندارد، رو به سوی دیگری آورد. کسی که طوماری را درهم پیچیده و در دست راست گرفته، کامل ترین تسلط را بر آن دارد، خصوصاً انتخاب «یَمِین» (دست راست) به خاطر آن است که غالب اشخاص کارهای مهم را با دست راست انجام می دهند و قوت و قدرت بیشتری در آن احساس می کنند. همهٔ این تعبیرات و تشبیهات، کنایه از سلطهٔ مطلقهٔ پروردگار بر عالم هستی در جهان دیگر است، تا همگان بدانند در عالم قیامت نیز کلید نجات و حل مشکلات در کف قدرت خداوند است تا به بهانهٔ شفاعت و مانند آن به سراغ بت ها و معبودهای دیگر نروند. مگر در این دنیا زمین و آسمان به همین صورت در قبضهٔ قدرت او نیست؟ چرا سخن از آخرت می گوید؟

پاسخ این است که در آن روز قدرت خداوند از هر زمان آشکارتر است و به مرحلهٔ ظهور و بروز نهایی می رسد، همگی به روشنی درمی یابند که همه چیز از آن او و در اختیار او است.

به علاوه ممکن است بعضی به بهانه نجات در قیامت ، به سراغ غیر خدا بروند ، همان گونه که مسیحیان برای مسأله پرستش عیسی مسیح (علیه السلام) موضوع «نجات» را پیش می کشند ، بنابراین مناسب این است که از قدرت خداوند در قیامت سخن گفته شود .

﴿ ۶۸ ﴾ وَ نُفِخْ فِي الصُّورِ فَصَعِقَ مَنْ فِي السَّمَوَاتِ وَ مَنْ فِي الْأَرْضِ إِلَّا مَنْ شَاءَ اللَّهُ ثُمَّ نُفِخَ فِيهِ أُخْرَى فَإِذَا هُمْ قِيَامٌ يَنْظُرُونَ

و در صور دمیده می شود ، و تمام کسانی که در آسمان ها و زمین هستند ، می میرند مگر کسانی که خدا بخواهد ، سپس بار دیگر در صور دمیده می شود ، ناگهان همگی به پا می خیزند و در انتظار (حساب و جزا) هستند .

« نفخه صور » و مرگ و حیات عمومی بندگان

از این آیه به خوبی استفاده می شود که در پایان جهان و آغاز رستاخیز ، دو حادثه ناگهانی رخ می دهد ؛ در حادثه اول همه موجودات زنده ، فوراً می میرند و در حادثه دوم که با فاصله ای صورت می گیرد ، همه انسان ها ناگهان زنده می شوند و به پا می خیزند و در انتظار حسابند .

قرآن مجید از این دو حادثه به عنوان «نفخ صور» تعبیر کرده که تعبیر کنایی زیبایی است از حوادث ناگهانی و همزمان ، زیرا «نَفَخَ» به معنی دمیدن و «صُور» به معنی شیپور یا شاخ میان تهی است که معمولاً برای حرکت قافله یا لشکر یا برای توقف آنها به صدا درمی آورند ، البته آهنگ این دو باهم متفاوت بود ، شیپور توقف ، قافله را یکجا متوقف می کرد و شیپور حرکت ، اعلام شروع حرکت قافله بود .

این تعبیر ضمناً بیانگر سهولت امر است و نشان می دهد که خداوند بزرگ با یک فرمان که به سادگی دمیدن در یک شیپور است ، اهل آسمان و زمین را می میراند و با یک فرمان که آنهم شبیه به «شیپور رحیل و حرکت» است ، همه را زنده می کند .

الفاظ ماکه برای زندگی روزمره محدود خودمان وضع شده ، عاجزتر از آن است که بتواند حقایق مربوط به جهان ماوراء طبیعت یا پایان این جهان و آغاز جهان دیگر را دقیقاً بیان کند ، لذا باید از الفاظ معمولی ، معانی وسیع تر و گسترده تری استفاده شود ، منتها با توجه به قرائن موجود .

توضیح این‌که؛ در قرآن مجید از حادثه پایان جهان و آغاز جهان دیگر تعبیرات مختلفی آمده است؛

در آیات متعددی (متجاوز از ده مورد) سخن از «نفخ صور» به میان آمده است. (۱)
در یک مورد تعبیر به «نَقَر در ناقور» شده که آن نیز به معنی دمیدن در شیپور یا شبیه آن است (۸ / مدثر).

و در بعضی از موارد تعبیر به «قَارِعَة» به معنی کوبنده شدید دیده می‌شود (۱ و ۲ و ۳ / قارعه).
و بالاخره در بعضی دیگر تعبیر به «صَيْحَة» آمده است که آن به معنی صدای عظیم است،
مانند ۴۹ / یس؛ «مَا يَنْظُرُونَ إِلَّا صَيْحَةً وَاحِدَةً تَأْخُذُهُمْ وَهُمْ يَخِصِّمُونَ» این آیه از صیحه
پایان جهان سخن می‌گوید که مردم را غافلگیر می‌سازد و در ۵۳ / یس نیز آمده؛ «إِنْ كَانَتْ
إِلَّا صَيْحَةً وَاحِدَةً فَإِنَّهُمْ جَمِيعٌ لَدَيْنَا مُخْضَرُونَ»، سخن از صیحه رستاخیز است که همه

۱- از جمله ۹۹ / کهف، ۵۱ / یس، ۷۳ / انعام، ۱۳ / حاقه، ۱۸ / نبأ و ...

مردم به دنبال آن زنده شده و در محضر عدل پروردگار حضور می یابند .
 از مجموع این آیات استفاده می شود که در پایان جهان صیحه عظیمی اهل آسمان ها و زمین را می میراند و این « صیحه مرگ » است .
 و در آغاز رستاخیز با صیحه و فریاد عظیمی همه زنده می شوند و به پا می خیزند و این « فریاد حیات و زندگی » است .
 اما این دو فریاد دقیقاً چگونه است ؟ چه اثری در صیحه اول و چه تأثیری در صیحه دوم است ؟ جز خدا کسی نمی داند و لذا در بعضی از روایات در توصیف « صُور » که اسرافیل در پایان جهان در آن می دمد ، چنین آمده است : « وَ لِلصُّورِ رَأْسٌ وَاجِدٌ وَ طَرَفَانِ وَ بَيْنَ طَرَفَيْ رَأْسٍ كُلِّ مِنْهُمَا إِلَى الْآخِرِ مِثْلُ مَا بَيْنَ السَّمَاءِ إِلَى الْأَرْضِ : شیپور اسرافیل یک سر و دو شاخه دارد که فاصله میان این دو شاخه با یکدیگر مانند فاصله آسمان تا زمین است » .
 سپس در ذیل همین روایت می خوانیم : « هنگامی که در آن سر زمینی می دمد ، موجود زنده ای بر زمین باقی نمی ماند و هنگامی که در آن سر آسمانی می دمد ، اهل آسمان ها همه می میرند و بعد خداوند فرمان

مرگ به اسرافیل می‌دهد و می‌گوید: بمیر! او هم می‌میرد».^(۱)

به هر حال اکثر مفسران «نفخ صور» را به همان معنی «دمیدن در شیپور» تفسیر کرده‌اند که این‌ها کنایات لطیفی است دربارهٔ چگونگی پایان جهان و آغاز رستاخیز.

صور اسرافیل چیست؟

چگونه امواج صوتی آن تمام جهان را فرا می‌گیرد؟ با این‌که می‌دانیم امواج صوتی حرکت کندی دارد و از دویست و چهل متر در ثانیه تجاوز نمی‌کند، در حالی‌که حرکت نور بیش از یک میلیون بار از آن سریع‌تر است و به سیصد هزار کیلومتر در ثانیه می‌رسد. باید گفت ما نسبت به این موضوع مانند بسیاری از مسائل مربوط به قیامت، تنها علم اجمالی داریم و جزئیات آن بر ما روشن نیست.

دقت در روایاتی که در منابع اسلامی در تفسیر «صور» آمده، نیز نشان

۱- «نور الثقلین»، جلد ۴، صفحه ۵۰۲.

می‌دهد که برخلاف پندار بعضی «صُور» یک شیپور معمولی نیست .
 در روایتی از امام علی بن الحسین زین العابدین علیه السلام آمده است : « صور ، شاخ بزرگی است که یک سر و دو طرف دارد و میان طرف پایین که در سمت زمین است ، تا طرف بالا که در سمت آسمان است ، به اندازه فاصله عمیق زمین تا فراز آسمان هفتم است و در آن سوراخهایی به عدد ارواح خلایق می‌باشد » . (۱)
 در حدیث دیگری از پیامبر اسلام می‌خوانیم : « الصُّوْرُ قَرْنٌ مِنْ نُورٍ فِيهِ انْقِطَابٌ عَلَى عَدَدِ اَرْوَاحِ الْعِبَادِ : صور ، شاخی است از نور که در آن سوراخهایی به عدد ارواح بندگان است » . (۲)
 مطرح شدن مسأله نور در این جا به سؤال دومی که در بالا ذکر شد ، نیز پاسخ می‌گوید و روشن می‌سازد که این فریاد عظیم از قبیل امواج صوتی معمولی ما نیست ، فریادی است برتر و بالاتر ، با امواجی فوق العاده سریع تر از امواج نور که پهنه زمین و آسمان را در فاصله کوتاه طی می‌کند ، بار اول مرگ آفرین است و بار دیگر زنده گر و حیات بخش .

۱- «لئالی الاخبار» ، صفحه ۴۵۳ .

۲- «علم الیقین» ، صفحه ۱۹۲ .

این مسأله که چگونه ممکن است صدا این چنین مرگ آفرین باشد، اگر در گذشته برای بعضی شگفت‌انگیز بود، امروز برای ما تعجیبی ندارد، چراکه بسیار شنیده‌ایم موج انفجار گوش‌ها را کر، بدن‌ها را متلاشی و حتی خانه‌ها را ویران می‌سازد، انسان‌هایی را از جای خود برداشته، به فاصله‌های دوردست پرتاب می‌کند، بسیار دیده شده که حرکت سریع یک هواپیما و به اصطلاح شکستن دیوار صوتی چنان صدای وحشتناک و امواج ویرانگری به وجود می‌آورد که شیشه‌های عمارت‌ها را در شعاع وسیعی خرد می‌کند. جایی که نمونه‌های کوچک امواج صوتی که به وسیله انسان‌ها ایجاد شده، این چنین اثراتی از خود نشان می‌دهد، آن صیحه عظیم الهی، آن انفجار بزرگ جهانی چه آثاری به بار خواهد آورد؟

به همین دلیل جای تعجب نیست که امواجی هم در نقطه مقابل آن تکان‌دهنده و بیدارکننده و احیاگر باشد، هرچند تصور آن امروز برای ما ممکن نیست، ولی بیدار کردن افراد خواب را با فریاد و یا به هوش آوردن انسان‌های بی‌هوش را با شوک‌های شدید لااقل

دیده‌ایم و باز تکرار می‌کنیم ما با علم محدودمان تنها شبیحی از این امور را از دور می‌بینیم .

چه کسانی از مرگ پایانی جهان مستثنی هستند ؟

در آیه مورد بحث می‌گوید : همه اهل آسمان‌ها و زمین می‌میرند ، سپس گروهی را استثناء می‌کند و می‌فرماید : « الْأَمْنُ شَاءَ اللَّهُ » (مگر کسانی که خدا بخواهد) در این‌که این افراد چه کسانی هستند ؟ در میان مفسران گفتگو است .

گروهی معتقدند که آن‌ها جمعی از فرشتگان بزرگ خدا همچون جبرئیل و میکائیل و اسرافیل و عزرائیل می‌باشند ، در روایتی نیز به این معنی اشاره شده است .^(۱)
 بعضی حاملان عرش خدا را نیز بر آن افزوده‌اند (چنان‌که در روایت دیگری آمده است).^(۲)

۱- « مجمع البیان » ، ذیل آیات مورد بحث .

۲- « بحار الانوار » ، جلد ۶ ، صفحه ۳۲۹ .

و بعضی دیگر ارواح شهدا را که به حکم آیه قرآن ؛ «أَحْيَاءُ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ» زنده‌اند و در نزد پروردگارشان روزی می‌برند ، مستثنی دانسته‌اند، در روایتی نیز به این معنی اشاره شده است .^(۱)

البته این روایات منافاتی باهم ندارند ، ولی بهر حال از ذیل بعضی از همین روایات به خوبی استفاده می‌شود که این گروه باقی مانده نیز سرانجام می‌گیرند به گونه‌ای که در سرتاسر عالم هستی ، موجود زنده نخواهد بود، جز خداوند «حَیُّ لَا یَمُوتُ» . در این که مرگ برای فرشتگان یا ارواح شهدا و انبیا و اولیا چگونه است ؟ احتمال دارد مراد از مرگ درباره آن‌ها گسستن پیوند روح از قالب مثالی بوده باشد ، یا از کار افتادن فعالیت مستمر ارواح .

﴿٦٩﴾ وَأَشْرَقَتِ الْأَرْضُ بِنُورِ رَبِّهَا وَوُضِعَ الْكِتَابُ وَجِيءَ النَّبِيُّنَ وَالشُّهَدَاءُ وَ

۱- «نور الثقلین» ، جلد ۴ ، صفحه ۵۰۳ ، حدیث ۱۱۹ .

قُضِيَ بَيْنَهُمْ بِالْحَقِّ وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ

و زمین (در آنروز) به نور پروردگار روشن می شود و نامه های اعمال را پیش می نهند و پیامبران و گواهان را حاضر می سازند و در میان آنها به حق داوری می شود و به کسی ستم نخواهد شد.

آن روز که زمین به نور خدا روشن می شود

در این که منظور از این «اشراق» و روشنائی به نور الهی چیست ، تفسیرهای مختلفی گفته شده است که دو تفسیر مناسب تر، به شرح زیر است؛

❧ ۱ - جمعی گفته اند : منظور از نور رب ، حق و عدالت است که خداوند صفحه زمین را در آن روز با آن نورانی می کند .

مرحوم «علامه مجلسی» در «بحار الانوار» می گوید : «أَيُّ أَضَاءَاتِ الْأَرْضِ بِعَدْلِ رَبِّهَا يَوْمَ الْقِيَامَةِ لِأَنَّ نُورَ الْأَرْضِ بِالْعَدْلِ : یعنی زمین به عدل پروردگار در روز

قیامت روشن می‌شود، زیرا نور زمین به عدالت است» (۱).

بعضی دیگر حدیث معروف نبوی که می‌گوید: «الظُّلُمُ ظُلُمَاتُ يَوْمِ الْقِيَامَةِ: ظلم در قیامت در صورت تاریکی و ظلمت مجسم می‌شود»، را شاهد این معنی گرفته‌اند. (۲)
 «زمخشری» در «کشاف» نیز همین معنی را برگزیده و می‌گوید: «در آنروز زمین از اقامه عدل و گسترش قسط در حساب و ارزیابی حسنات و سیئات روشن می‌گردد».
 ۲- مفسر عالی قدر نویسنده «المیزان» می‌گوید: مراد از روشن شدن زمین به نور پروردگار که از خصوصیات روز قیامت است، همان انکشاف غطاء و کنار رفتن پرده‌ها و حجاب‌ها و ظاهر شدن حقایق اشیاء و اعمال انسان‌ها از خیر و شر و اطاعت و عصیان و حق و باطل می‌باشد، سپس به آیه ۲۲ سوره ق بر این معنی استدلال کرده است: «لَقَدْ كُنْتَ فِي

۱- «بحار الانوار»، جلد ۶، صفحه ۳۲۱.

۲- «روح المعانی» و «روح البیان»، ذیل آیات مورد بحث.

عَفَلَةٍ مِنْ هَذَا فَكَشَفْنَا عَنْكَ غِطَاءَكَ فَبَصَرُكَ الْيَوْمَ حَدِيدٌ: تو در غفلت از این موضوع بودی ، ما پرده را از برابر چشمت کنار زدیم و امروز چشمت به خویی می بیند .

درست است که این اشراق الهی در آن روز همه چیز را شامل می شود ، ولی ذکر خصوص زمین در این میان ، به خاطر آن است که هدف اصلی بیان حال مردم روی زمین در آن روز است .

بدون شک این آیه مربوط به قیامت است و اگر می بینیم در بعضی از روایات اهل بیت ، به قیام حضرت مهدی علیه السلام تفسیر شده ، در حقیقت نوعی تطبیق و تشبیه است و تأکیدی بر این معنی است که به هنگام قیام مهدی علیه السلام دنیا نمونه ای از صحنه قیامت خواهد شد و عدل و داد به وسیله آن امام به حق و جانشین پیامبر و نماینده پروردگار ، در روی زمین تا آن جا که طبیعت دنیا می پذیرد ، حکمفرما خواهد شد .

« مفضل بن عمر » از امام صادق علیه السلام نقل می کند : « إِذَا قَامَ قَائِمُنَا أَشْرَقَتِ الْأَرْضُ بِنُورِ رَبِّهَا وَاسْتَعْنَى الْعِبَادُ عَنْ ضَوْءِ الشَّمْسِ وَ دَهَبَتِ الظُّلُمَةُ : هنگامی که قائم مقام ما قیام کند ، زمین به نور

پروردگارش روشن می‌شود و بندگان از نور آفتاب مستغنی می‌شوند و ظلمت برطرف می‌گردد».^(۱)

در جمله دوم از این آیه سخن از نامه اعمال است ، می‌گوید : «در آن روز نامه‌های اعمال را پیش می‌نهند و به آن رسیدگی می‌کنند» (وَ وُضِعَ الْكِتَابُ) .

نامه‌هایی که تمامی اعمال انسان از کوچک و بزرگ در آن جمع است و به گفته قرآن در آیه ۴۹ سوره کهف: « لَا يُغْنَادِرُ صَغِيرَةً وَلَا كَبِيرَةً إِلَّا أَحْصَاهَا : هیچ محصیت کوچک و بزرگی نیست، مگر این که در آن احصاء شده است » .

و در جمله بعد که سخن از گواهان است ، می‌افزاید : « پیامبران و گواهان را در آن روز حاضر می‌کنند » (وَ جِئَءَ بِالنَّبِيِّينَ وَالشُّهَدَاءِ) .

پیامبران احضار می‌شوند تا از ادای رسالت خود به مجرمان سخن‌گویند، همان‌گونه که در آیه ۶ سوره اعراف می‌خوانیم : « وَلَنَسْأَلَنَّ الْمُرْسَلِينَ : ما از رسولان به‌طور قطع سؤال خواهیم کرد » .

۱- «نور الثقلین» و «تفسیر صافی» ، ذیل آیات مورد بحث .

و گواهان نیز احضار می شوند برای این که در آن محکمه عدل گواهی دهند ، درست است که خداوند از همه چیز آگاه است ، ولی برای تأکید مراتب عدالت ، حضور شهود لازم است .

در این که این گواهان چه کسانی هستند ، بین مفسران گفتگو است ؛ بعضی آن ها را نیکان و پاکان و عدول امت ها دانسته اند که هم گواهی بر ادای رسالت انبیاء می دهند و هم بر اعمال مردمی که در عصر آن ها می زیسته اند که « امامان معصوم » در طلوع آن ها قرار دارند .

بعضی دیگر آن را به فرشتگانی تفسیر کرده اند که گواه بر اعمال انسان ها هستند و آیه ۲۱ سورة ق را گواه این معنی دانسته اند که می گوید : « وَ جَاءَتْ كُلُّ نَفْسٍ مَعَهَا سَائِقٌ وَ شَهِيدٌ : هر انسانی وارد صحنه محشر می شود ، در حالی که همراه او کسی است که او به دادگاه الهی می راند و نیز با او گواهی است » .

بعضی نیز آن را به اعضای بدن و مکان و زمان اطاعت و معصیت که از گواهان روز

قیامتند ، تفسیر کرده‌اند .

ولی ظاهر این است که «شهداء» (گواهان) معنی گسترده‌ای دارد که هریک از مفسرین به بخشی از آن اشاره کرده‌اند .

﴿۷۰﴾ **وُفِّيَتْ كُلُّ نَفْسٍ مَا عَمِلَتْ وَهُوَ أَعْلَمُ بِمَا يَفْعَلُونَ**

و به هرکس آنچه انجام داده است ، بی‌کم و کاست داده می‌شود و او نسبت به آنچه انجام می‌دادند ، از همه آگاه‌تر است .

نه جزا و پاداش و کیفر اعمالشان ، که خود اعمالشان به آن‌ها داده می‌شود و چه پاداش و کیفری از برتر که عمل انسان به‌طور کامل به او تحویل داده شود (توجه داشته باشید «وُفِّيَتْ» به معنی اداکردن به‌طور کامل است) و برای همیشه قرین و همنشین او گردد . چه کسی می‌توان این برنامه‌های عدالت را دقیقاً اجرا کند ؟ کسی که علم او به همه‌چیز احاطه دارد .

حتی نیازی به شهود نیست که او از همه شهود اعلم است ، اما لطف و

عدالتش ایجاب می‌کند که گواهان را احضار کند ، آری این چنین است
 صحنه قیامت که باید همه برای آن آماده شویم .

﴿ ۷۱ ﴾ وَ سِيقَ الَّذِينَ كَفَرُوا إِلَىٰ جَهَنَّمَ زُمَرًا ۖ حَتَّىٰ إِذَا جَاءُوهَا فَفُتِحَتْ أَبْوَابُهَا وَقَالَ لَهُمْ
 خَزَنَتُهَا أَلَمْ يَأْتِكُمْ رُسُلٌ مِّنكُمْ يَتْلُونَ عَلَيْكُمْ آيَاتِ رَبِّكُمْ وَيُنذِرُونَكُمْ لِقَاءَ يَوْمِكُمْ
 هَٰذَا قَالُوا بَلَىٰ وَلَٰكِنْ حَقَّتْ كَلِمَةُ الْعَذَابِ عَلَى الْكَافِرِينَ

و کسانی که کافر شدند، گروه گروه به سوی جهنم رانده می‌شوند، وقتی به دوزخ می‌رسند،
 درهای آن گشوده می‌شود و نگهبانان دوزخ به آن‌ها می‌گویند : آیا رسولانی از میان
 شما نیامدند که آیات پروردگارتان را برای شما بخوانند و از ملاقات این روز شما را
 برحذر دارند ؟ آری (پیامبران آمدند و آیات الهی را بر ما خواندند) ولی
 فرمان عذاب الهی بر کافران مسلم شده است .

آن‌ها که گروه گروه، وارد دوزخ می‌شوند

« سِيقَ » از ماده « سَوَّقَ » به معنی حرکت دادن است .

تعبیر به « زُمْر » به معنی گروه اندک ، نشان می دهد که کفار در دسته های کوچک و پراکنده به سوی جهنم رانده می شوند .

« خَزَنَة » جمع « خازن » از ماده « خَزَن » به معنی حفظ کردن چیزی است و « خازن » به حافظ و نگهبان گفته می شود .

چه کسانی آن ها را می رانند ؟ فرشتگان عذاب که مأمورند آن ها را تا تا مقابل درهای دوزخ ببرند، شبیه این تعبیر در آیه ۲۱ سوره ق نیز آمده است: « وَ جَاءَتْ كُلُّ نَفْسٍ مَعَهَا سَائِقٌ وَ شَهِيدٌ: هر انسانی در صحنه قیامت وارد می شود ، در حالی که همراه او کسی است که او را می راند و شاهد و گواهی » . سپس می افزاید : « حَتَّىٰ إِذَا جَاءُوهَا... » ، از این تعبیر به خوبی استفاده می شود که درهای جهنم قبل از ورود آن ها بسته است ، درست همانند درهای زندان ها هنگامی که نزدیک آن می رسند ، ناگهان به روی آن ها گشوده می شود و این مشاهدۀ ناگهانی ، وحشت بیشتری در آن ها ایجاد می کند ، اما قبل از هر چیز در زیر رگبار ملامت خازنان دوزخ قرار می گیرند که به آن ها می گویند : « تمام اسباب هدایت برای شما فراهم بود » .

پیامبرانی از جنس خود شما همراه با آیات پروردگارتان و با انذار و اعلام خطرهای مستمر و پی‌درپی و تلاوت آیات به‌طور پی‌گیر و مداوم به سراغ شما آمدند .
 با این حال چگونه این تیره‌روزی دامن شما را گرفت ؟ و به راستی این گفتگوی خازنان دوزخ از دردناک‌ترین عذاب‌ها برای آن‌ها است که به هنگام ورود در جهنم (به‌جای خوش‌آمد بهشتیان) با آن روبرو می‌شوند .
 به‌هرحال آن‌ها با یک جمله کوتاه و دردآلود به آن‌ها پاسخ می‌دهند : « قَالُوا بَلَىٰ... » .
 به این ترتیب آن‌ها اعتراف می‌کنند که راه تکذیب انبیاء و انکار آیات الهی را پیش گرفتند و طبعاً سرنوشتی بهتر از این نخواهند داشت .
 این احتمال نیز وجود دارد که منظور از « حَقَّتْ كَلِمَةُ الْعَذَابِ » همان باشد که در آیه ۷ سورة یس آمده است : « لَقَدْ حَقَّ الْقَوْلُ عَلَىٰ أَكْثَرِهِمْ فَهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ » : فرمان عذاب درباره اکثر آن‌ها محقق شده است ، آن‌ها دیگر ایمان نمی‌آورند .
 اشاره به این‌که گاه انسان بر اثر گناه فراوان و دشمنی و لجajt و تعصب در برابر حق ،

کارش به جایی می‌رسد که بر دل او مُهر نهاده می‌شود و راه بازگشتی برای او باقی نمی‌ماند و با این حال فرمان عذاب الهی در مورد او قطعی می‌شود .

ولی به هر حال همه این‌ها از اعمال خود انسان سرچشمه می‌گیرد و جای این نیست که کسی از این جمله توهّم جبر و عدم آزادی اراده انسان کند .

﴿ ۷۲ ﴾ قِيلَ ادْخُلُوا أَبْوَابَ جَهَنَّمَ خَالِدِينَ فِيهَا فَبِئْسَ مَثْوًى الْمُتَكَبِّرِينَ

به آن‌ها گفته می‌شود: از درهای جهنم وارد شوید، جاودانه در آن بمانید، چه بد جایگاهی است جایگاه متکبران (تمام تقصیرها از خود شما بوده است) .

درهای جهنم ممکن است به معنی درهایی باشد که بر حسب اعمال انسان‌ها تنظیم شده است و هرگروهی را به تناسب عمل خود به دوزخ می‌برند ، همان‌گونه که درهای بهشت نیز چنین است و لذا یکی از درهای آن «باب المجاهدین» نام دارد و در کلام امیرمؤمنان علی علیه السلام

نیز آمده است: «إِنَّ الْجَهَنَّمَ بَابٌ مِنْ أَبْوَابِ الْجَنَّةِ: جهاد دری از درهای بهشت است» (۱).
جالب این که فرشتگان عذاب از میان تمام اوصاف رذیلة انسان که او را به دوزخ می برد،
روی مسأله «تکبر» تکیه می کنند، اشاره به این که سرچشمه اصلی کفر و انحراف
و گناه بیش از همه کبر و غرور و عدم تسلیم در برابر حق است.

آری کبر است که پرده های ضخیم بر چشم انسان می افکند و او را از دیدن چهره تابناک محروم
می سازد و به همین دلیل در روایتی از امام صادق و امام باقر می خوانیم: «لَا يَدْخُلُ الْجَنَّةَ
مَنْ فِي قَلْبِهِ مِثْقَالُ ذَرَّةٍ مِنْ كِبَرٍ: کسی که به مقدار ذره ای کبر در قلبش وجود داشته باشد، داخل بهشت نمی شود» (۲).
﴿۷۳﴾ وَ سَبَقَ الَّذِينَ اتَّقَوْا رَبَّهُمْ إِلَى الْجَنَّةِ زُمَرًا حَتَّى إِذَا جَاءُوهَا وَفُتِحَتْ أَبْوَابُهَا
قَالَ لَهُمْ خَزَنَتُهَا سَلَامٌ عَلَيْكُمْ طِبْتُمْ فَادْخُلُوهَا خَالِدِينَ

و کسانی که تقوای الهی پیشه کردند، گروه گروه به سوی بهشت برده می شوند، هنگامی

۱- «نهج البلاغه»، خطبة ۲۷.

۲- «کافی»، جلد ۲، باب الکبر، حدیث ۶.

که به آن می‌رسند، درهای بهشت گشوده می‌شود و نگهبانان به آنها می‌گویند: سلام بر شما، گوارا باد این نعمت‌ها برایتان، داخل بهشت شوید و جاودانه بمانید.

جمعیتی که گروه گروه وارد بهشت می‌شوند

تعبیر به «سَبَقَ» (از ماده «سَوَق» به معنی راندن) در این جا سؤال‌انگیز است و توجه بسیاری از مفسران را به سوی خود جلب کرده، زیرا این تعبیر در مواردی است که کاری بدون شوق و تمایل درونی انجام می‌گیرد، این تعبیر درباره دوزخیان صحیح است، اما درباره بهشتیان که مشتاقانه به سوی بهشت می‌روند، چرا؟

هر اندازه پرهیزگاران عاشق بهشتند، بهشت و فرشتگان رحمت برای آمدن آنها به بهشت شائق‌ترند، همان‌گونه که گاه میزبان آن‌قدر به دیدار میهمانش شائق است که او را با سرعتی بیش از آنچه که خودش می‌آید، به سوی خویش ببرد، فرشتگان رحمت نیز آنها را به سوی بهشت می‌برند.

به هر حال در این جا نیز «زُئِر» که به معنی گروه کوچک است،

نشان می‌دهد که بهشتیان در گروه‌های مختلف که نشانگر سلسله مراتب مقامات معنوی آن‌ها است، به سوی بهشت می‌روند.

«تا این‌که آن‌ها به بهشت می‌رسند، درحالی‌که درهای آن از قبل برای آن‌ها گشوده شده و در این هنگام خازنان و نگهبانان بهشت، آن فرشتگان رحمت به آن‌ها می‌گویند: سلام بر شما، گوارا باد این نعمت‌ها برایتان، داخل بهشت شوید و جاودانه بمانید» (حَتَّىٰ إِذَا جَاءُوهَا وَفُتِحَتْ أَبْوَابُهَا وَقَالَ لَهُمْ خَزَنَتُهَا سَلَامٌ عَلَيْكُمْ طِبْتُمْ فَادْخُلُوهَا خَالِدِينَ). جالب این‌که در مورد دوزخیان می‌گوید: هنگامی که به دوزخ می‌رسند، درهایش گشوده می‌شود، ولی درمورد بهشتیان می‌گوید: درهایش از قبل گشوده شده و این اشاره به احترام و اکرام خاصی است که برای آن‌ها قائلند، درست همانند میزبان علاقمندی که درهای منزل خود را پیش از ورود میهمان می‌گشاید و در کنار در به انتظار او می‌ایستد، فرشتگان رحمت الهی نیز همین حال را دارند.

در آیات گذشته در مورد دوزخیان خواندیم که نخستین سخن فرشتگان عذاب، ملامت

و سرزنش سخت به آنها است که با داشتن اسباب هدایت ، چرا به این روز افتاده‌اند ؟ ولی در مورد بهشتیان نخستین سخن ، « سلام و درود و احترام و اکرام » و سپس دعوت ورود به بهشت جاویدان است .

جمله « طِبُّنْتُ » از ماده « طَبَّ » به معنی پاکیزگی است و چون بعد از سلام و درود قرار گرفته ، مناسب این است که مفهوم « انشائی » داشته باشد ، یعنی پاک و پاکیزه باشید و خوش و خرم بمانید و یا به تعبیر دیگر « گوارا باد بر شما این نعمت‌های پاک ، ای پاک‌سرشتان پاکدل » .

ولی بسیاری از مفسران این جمله را به معنی « خبری » تفسیر کرده‌اند و گفته‌اند ؛ فرشتگان به آنها می‌گویند: شما از هر پلیدی و آلودگی پاک شده‌اید و با ایمان و عمل صالح ، قلب و روح شما پاک گردیده و از گناهان و معاصی نیز پاک شده‌اید و حتی بعضی روایتی نقل کرده‌اند که بر در بهشت درختی است که دو چشمه آب زلال از پای آن می‌جوشد ، مؤمنان از یک چشمه می‌نوشند و باطن آنها پاک می‌شود و در چشمه دیگر خود را شستشو

می دهند و ظاهر آن ها پاک می شود و این جا است که خازنان بهشت به آن ها می گویند :
 « سَلَامٌ عَلَيْكُمْ طِبْتُمْ فَادْخُلُوهَا خَالِدِينَ » . (۱)

قابل توجه این که هم در مورد دوزخیان تعبیر به «خلود» و جاودانگی شده و هم در مورد بهشتیان ، تا گروه اول بدانند هیچ راه نجاتی وجود ندارد و گروه دوم نیز هیچ گونه نگرانی از زوال نعمت الهی به خود راه ندهند .

﴿ ۷۴ ﴾ وَ قَالُوا الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي صَدَقْنَا وَعَدَهُ وَ أَوْثَقَنَا الْأَرْضَ نَتَّبِعُوهُ مِنَ الْجَنَّةِ حَيْثُ نَشَاءُ فَنِعْمَ أَجْرُ الْعَامِلِينَ

آن ها می گویند : حمد و ستایش مخصوص خداوندی است که به وعده خویش درباره ما وفا کرد و زمین (بهشت) را میراث ما قرارداد که هر جا را بخواهیم منزلگاه خود قرار دهیم ، چه خوب است پاداش عمل کنندگان .

منظور از « زمین » در این جا زمین بهشت است و تعبیر به « ارث » به خاطر آن است که این همه نعمت در برابر زحمت کمی به آن ها داده شده و می دانیم میراث چیزی است که انسان معمولاً برای آن زحمتی نکشیده است و یا از این نظر است که هر انسانی مکانی در بهشت دارد و محلی در دوزخ ، هرگاه به خاطر اعمالش دوزخی شود ، مکان بهشتی او را به دیگری می سپارند و هرگاه بهشتی شود، مکان دوزخیش برای دیگران باقی می ماند و یا به خاطر این است که آن ها با نهایت آزادی می توانند از آن استفاده کنند همانند میراث که انسان در استفاده از آن کاملاً آزاد است .

این جمله در حقیقت تحقق عینی آن وعده الهی است که در آیه ۶۳ سوره مریم آمده : « تِلْكَ الْجَنَّةُ الَّتِي نُورِثُ مِنْ عِبَادِنَا مَنْ كَانَ تَقِيًّا : آن بهشتی است که به بندگان پرهیزکارمان به میراث می دهیم » .

در جمله سوم آزادی کامل خود را در استفاده از بهشت وسیع پروردگار چنین بیان می کند : « ما هرجا از بهشت را بخواهیم ، منزلگاه

خود قرار می‌دهیم» (تَنْبِؤُاْ مِنْ الْجَنَّةِ حَيْثُ نَشَاءُ) .
 از آیات مختلف قرآن استفاده می‌شود که بهشت مرکب از باغ‌های بسیاری است و لذا در قرآن تعبیر به «جَنَّاتُ عَدْنٍ» (باغ‌های جاویدان بهشت) (۷۲ / توبه) شده است و بهشتیان با توجه به سلسله مراتب و مقامات معنوی ساکن آن‌ها می‌شوند ، بنابراین آزادی آن‌ها در همان باغ‌های وسیعی از بهشت است که در اختیار آن‌ها است ، نه مقامات بالاتری که خود را شایسته آن نمی‌بینند و اساساً هرگز چنین تقاضایی را هم ندارند .
 بالاخره در آخرین جمله می‌گویند : «فَنِعْمَ أَجْرُ الْعَامِلِينَ» .
 اشاره به این‌که این مواهب وسیع را به «بها» می‌دهند و به «بهانه» نمی‌دهند ، ایمان و عمل صالح لازم است تا در پرتو آن چنین شایستگی حاصل شود .
 آیا این جمله نیز گفته بهشتیان است یا سخن پروردگار که به دنبال سخنان آن‌ها آمده ؟
 مفسران هردو احتمال را داده‌اند، ولی معنی اول یعنی ارتباط آن با گفتار بهشتیان با جمله‌های دیگر آیه ، هماهنگی بیشتری دارد .

﴿ ۷۵ ﴾ وَ تَرَى الْمَلَائِكَةَ خَافِينَ مِنْ حَوْلِ الْعَرْشِ يُسَبِّحُونَ بِحَمْدِ رَبِّهِمْ وَقُضِيَ بَيْنَهُمْ بِالْحَقِّ وَقِيلَ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ

(در آن روز) فرشتگان را می بینی که بر گرد عرش خدا حلقه زده اند (و حمد او می گویند) و در میان بندگان به حق داوری می شود و (سر انجام) گفته می شود؛ حمد مخصوص پروردگار جهانیان است.

اشاره به وضع فرشتگان در اطراف عرش خداوند به خاطر این است که آمادگی آنها را برای اجرای اوامر الهی بیان کند، لذا به دنبال آن می گوید: «در آن روز در میان بندگان به حق داوری می شود» (و قُضِيَ بَيْنَهُمْ بِالْحَقِّ).

و از آن جا که این امور نشانه های ربوبیت پروردگار و دلایل شایستگی ذات پاکش برای هرگونه حمد و سپاس است، در آخرین جمله می افزاید: «و قِيلَ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ». آیا گوینده این سخن، فرشتگانند یا بهشتیان و پرهیزکاران؟ و یا همگی آنها؟ معنی اخیر مناسب تر به نظر می رسد، چراکه حمد و سپاس الهی برنامه همه صاحبان عقل و فکر و

همه خاصان و مقربان است و آوردن فعل مجهول « قیل » نیز مؤید همین معنی است .
 خداوندا! ما نیز با همه فرشتگان و بندگان فرمانبرداری همصدا
 می‌شویم و تو را بر این همه نعمتی که به ما ارزانی داشته‌ای ، مخصوصاً به این
 نعمت بزرگ که توفیق سیر در آیات قرآن مجیدت را به ما داده‌ای ، شکر
 می‌گوییم و عرض می‌کنیم : "الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ" .
 بار الها! تو را به پیامبر بزرگت و حاملان عرشت و همه مقربان درگاهت سوگند
 می‌دهیم که ما را در این جهان و جهان دیگر از آن‌ها جدا مفرما .
 پروردگارا! ما را در زمره کسانی قرارده که در پرتو تقوا و عمل گروه گروه وارد بهشت
 برینت می‌شوند و با سلام و درود فرشتگانت روبرو می‌گردند .

پایان سورة زمر

سورة مؤمن (غافر)

فضیلت تلاوت سورة « مؤمن »

در فضیلت تلاوت این سوره ، در حدیثی از پیغمبر گرامی اسلام آمده : « سوره های " حامیم " ، هفت سوره اند و درهای جهنم نیز هفت در است ، هر یک از حامیم ها می آید و در مقابل یکی از این درهای ایستد و می گوید: خداوند! کسی را که به من ایمان آورده و مرا خوانده ، از این در ، وارد کن. » (۱)

در حدیث دیگری از پیامبر اکرم در این زمینه نقل شده است : « هر کس سورة " حامیم " مؤمن " را بخواند ، همه ارواح انبیاء و صدیقان و مؤمنان بر او درود می فرستند و برای او استغفار می کنند. » (۲)

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
بنام خداوند بخشنده بخشایشگر



۱- « روح المعانی » ، جلد ۲۴ ، صفحه ۳۶ . ۲- « مجمع البیان » ، آغاز سورة مؤمن .

سورة مؤمن ، نخستین سوره از « حوامیم » است (حوامیم هفت سوره از قرآن است که با "حم" شروع می شود و پشت سر هم قرار گرفته و همه از سوره های مکی است). ویژگی این سوره فرازی است از داستان موسی علیه السلام و فرعون مربوط به « مؤمن آل فرعون » که تنها در همین سوره مطرح شده و در جای دیگر قرآن نیست ، داستان همان مرد با ایمان و بسیار هوشیار و مدبری که در زمره شخصیت های فرعونى بود ، ولی در باطن به موسی علیه السلام ایمان آورده و سنگر مطمئنی برای دفاع از موسی علیه السلام و آئینش بود و به طوری که خواهیم دید در آن لحظاتی که موسی علیه السلام در خطر مرگ قرار گرفت ، او با روشی بسیار زیرکانه و ظریف به یاری او شتافت و او را از مرگ نجات داد . نام گذاری این سوره به سورة « مؤمن » نیز به خاطر همین است که شرح مجاهدت های او بیش از « ۲۰ آیه » از این سوره ، یعنی حدود یک چهارم از مجموع آیات این سوره را فرا گرفته است .

در روایات اسلامی که از پیغمبر و ائمه اهل بیت نقل شده ، فضایل بسیاری

برای همهٔ سوره‌های "حم" عموماً و سورهٔ "مؤمن" خصوصاً وارد شده است .

﴿ ۲ ﴾ تَنْزِيلُ الْكِتَابِ مِنَ اللَّهِ الْعَزِيزِ الْعَلِيمِ

این کتابی است که از سوی خداوند قادر و دانا نازل شده است.

در این آیه همان‌گونه که روش قرآن است بعد از ذکر «حروف مقطعه» سخن از عظمت مقام «قرآن» به میان می‌آورد ، اشاره به این که این کتاب با این همه عظمت از حروف سادهٔ الفبا ترکیب یافته ، بنایی چنان عظیم از مصالحی چنین کوچک و این خود دلیل بر اعجاز آن است.

عزت و قدرتش موجب شده که احدی نتواند با آن برابری کند و علمش سبب گردیده که محتوای آن در اعلی درجهٔ کمال و فراگیر همهٔ نیازهای انسان‌ها در طریق تکامل باشد .

﴿ ۳ ﴾ غَافِرِ الذَّنْبِ وَقَابِلِ التَّوْبِ شَدِيدِ الْعِقَابِ ذِي الطُّوْلِ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ إِلَهٌ الْمَصِيرُ

خداوندی که آمرزندهٔ گناه و پذیرندهٔ توبه و شدید العقاب و صاحب نعمت فراوان

است ، هیچ معبودی جز او نیست و بازگشت (همهٔ شما) به سوی او است .

« طَوَّلَ » (بر وزن قَوْل) به معنی نعمت و فضل است و به معنی توانایی و رسائی و امکانات و مانند آن نیز آمده است ، بعضی از مفسران گفته‌اند « ذِي الطَّوْلِ » به کسی گفته می‌شود که نعمتی طولانی به دیگری می‌بخشد ، بنابراین معنی آن اخص از معنی « منعم » است (مجمع البیان) .

این آیه خدا را به پنج وصف دیگر از صفات بزرگش که بعضی امیدآفرین و بعضی خوف‌آفرین است ، توصیف می‌کند .

جمله « لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ » که به عنوان آخرین وصف آمده و حکایت از مقام « توحید عبودیت » و عدم شایستگی غیر او برای پرستش می‌کند ، به عنوان آخرین صفت و نتیجه نهایی بیان شده و لذا در حدیثی از ابن عباس آمده است که می‌گوید : « او "غَافِرِ الذَّنْبِ" است برای کسی که "لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ" بگوید ، "قَابِلِ التَّوْبِ" است برای کسی که "لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ" بگوید و "شَدِيدِ الْعِقَابِ" است برای کسی که "لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ" نگوید ، "ذِي الطَّوْلِ" و غنی و بی‌نیاز است از کسی که "لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ" نگوید .

بنابراین محور همه این صفات کسانی هستند که مؤمن به توحید باشند و در گفتار و عمل از این خط اصیل الهی منحرف نشوند .

اسباب آمرزش در قرآن مجید

در قرآن مجید امور زیادی به عنوان اسباب مغفرت و از بین رفتن گناهان معرفی شده است که به قسمت‌هایی از آن ذیلاً اشاره می‌شود :

﴿ ۱ - « توبه » : « يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا تَوْبُوا إِلَى اللَّهِ تَوْبَةً نَّصُوحاً عَسَىٰ رَبُّكُمْ أَنْ يُكَفِّرَ عَنْكُمْ سَيِّئَاتِكُمْ : ای کسانی که ایمان آورده‌اید به سوی خدا بازگردید و توبه خالص کنید ، امید است خداوند گناهان شما را ببخشد » (۸ / تحریم) .

﴿ ۲ - ایمان و عمل صالح : « وَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَآمَنُوا بِمَا نُزِّلَ عَلَىٰ مُحَمَّدٍ وَهُوَ الْحَقُّ مِنْ رَبِّهِمْ كَفَّرَ عَنْهُمْ سَيِّئَاتِهِمْ : کسانی که ایمان آوردند و عمل صالح انجام دادند و نیز به آنچه بر محمد نازل شده است ایمان آوردند ، آیاتی که حق است و از سوی پروردگارشان می‌باشد ، خداوند گناهان آن‌ها را می‌بخشد » (۲ / محمد) .

- ﴿ ۳ - تقوی : « اِنْ تَتَّقُوا اللَّهَ يَجْعَلْ لَكُمْ فُرْقَانًا وَ يُكَفِّرْ عَنْكُمْ سَيِّئَاتِكُمْ : اگر تقوی الهی پیشه کنید خداوند برای تشخیص حق از باطل به شما روشن بینی می دهد و گناهانتان را می بخشد » (۲۹ / انفال) .
- ﴿ ۴ - هجرت و جهاد و شهادت : « فَالَّذِينَ هَاجَرُوا وَ أُخْرِجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ وَ أُودُوا فِي سَبِيلِي وَ قَاتَلُوا وَ قُتِلُوا لَآكُفِّرَنَّ عَنْهُمْ سَيِّئَاتِهِمْ : کسانی که هجرت کنند و از خانه و وطن خود رانده شوند و در راه من آزار ببینند و بیکار کنند و مقتول گردند ، گناهانشان را می بخشم » (۱۹۵ / آل عمران) .
- ﴿ ۵ - انفاق مخفی : « اِنْ تُبْدُوا الصَّدَقَاتِ فَنِعِمَّا هِيَ وَ اِنْ تُخْفُوهَا وَ تُؤْتُوهَا الْفُقَرَاءَ فَهِيَ خَيْرٌ لَكُمْ وَ يُكَفِّرْ عَنْكُمْ مِنْ سَيِّئَاتِكُمْ : اگر انفاق های خود را در راه خدا آشکار سازید خوب است و اگر آنرا پنهان دارید و به فقرا بدهید ، به سود شماست و از گناهانتان می بخشد » (۲۷۱ / بقره) .
- ﴿ ۶ - دادن قرض الحسنه : « اِنْ تُقْرِضُوا اللَّهَ قَرْضًا حَسَنًا يُضَاعِفْهُ لَكُمْ وَ يَغْفِرْ لَكُمْ : اگر به خداوند قرض الحسنه دهید آنرا برای شما مضاعف می کند و شمارا می آمرزد » (۱۷ / تغابن) .
- ﴿ ۷ - پرهیز از گناهان کبیره که موجب آمرزش گناهان صغیره است : « اِنْ تَجْتَنِبُوا كَبَائِرَ مَا تُنْهَوْنَ عَنْهُ نُكَفِّرْ عَنْكُمْ سَيِّئَاتِكُمْ : اگر از گناهان کبیره که از آن نهی شده اید ، اجتناب کنید

گناهان صغیره شما را خواهیم بخشید» (۳۱ / نساء) .

به این ترتیب درهای مغفرت الهی از هر سو به روی بندگان باز است که هفت در آن در بالا به استناد هفت آیه قرآن ذکر شد ، تا از کدامین در وارد شویم و چه خوب تر که از هر در وارد شویم .

﴿ ۴ ﴾ مَا يُجَادِلُ فِي آيَاتِ اللَّهِ إِلَّا الَّذِينَ كَفَرُوا فَلَا يَعُزُّكَ تَقَلُّبُهُمْ فِي الْبِلَادِ
تنها کسانی در آیات ما مجادله می کنند که (از روی عناد) کافر شده اند ، مبادا قدرت نمایی آنها تو را بفریبد .

« يُجَادِلُ » از ماده « جَدَل » در اصل به معنی تابیدن طناب و محکم کردن آن است ، سپس در مورد ساختمانها و زره و مانند آن به کار رفته و به همین جهت به عمل کسانی که در مقابل هم می ایستند و مناظره می کنند و هر کدام می خواهد پایه های سخن خود را محکم کرده ، بر دیگری غلبه نماید « مجادله » گفته می شود .

ولی باید توجه داشت که « مجادله » از نظر محتوای لغت عرب همیشه مذموم نیست

(هر چند در فارسی روزمره به ما این معنی را می‌بخشد) بلکه اگر در مسیر حق و متکی به منطق و برای تبیین واقعیت‌ها و ارشاد افراد بی‌خبر بوده باشد، ممدوح است و اگر متکی به دلایل واهی و ناشی از تعصب و جهل و غرور و به منظور اغفال این و آن صورت گیرد، مذموم است و اتفاقاً در قرآن مجید در هر دو مورد به کار رفته است. در یک جا می‌خوانیم: «وَ جَادِلْهُمْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ: با آنها به روشی که پسندیده‌تر است بحث و مجادله کن» (۱۲۵ / نحل).

ولی در موارد دیگری مانند آیه فوق و آیه بعد از آن به معنی مجادله مذموم آمده است. «تَقْلُبُ» از ماده «قلب» به معنی دگرگون کردن است و «تَقْلُبُ» در این جا به معنی تصرف و سلطه بر مناطق و بلاد مختلف و حکومت و سیطره بر آنها و به معنی رفت و آمد در آنها می‌باشد.

هدف آیه فوق این است که به پیامبر و مؤمنان آغاز اسلام که غالباً از قشر محروم بودند، گوشزد کند، مبدا امکانات مالی و قدرت سیاسی و اجتماعی کافران جبار را دلیلی

بر حقانیت و یا قدرت واقعی آن‌ها بدانند ، دنیا این‌گونه اشخاص را زیاد به خاطر دارد و تاریخ نشان می‌دهد که تا چه اندازه در برابر مجازات‌های الهی ضعیف و ناتوان بودند ، همانند برگ‌های پژمرده پاییزی در برابر تندباد خزان . همان‌گونه که امروز هم کفار مستکبر و ظالم برای اظهار وجود یا مرعوب ساختن مستضعفان و محرومان جهان دست به یک سلسله تلاش‌ها و تبلیغات و کنفرانس‌ها و دید و بازدیدهای سیاسی و مانورهای نظامی و عقد قراردادهای پیمان‌ها با هم‌سلکانشان می‌زنند تا جو مساعدی برای پیشبرد اهداف شوم خود فراهم سازند ، اما مؤمنان باید بیدار باشند و فریب این صحنه سازی‌های کهنه را نخورند و هرگز مرعوب و مفتون نشوند .

قدرت‌نمایی ظاهری کافران

کراراً در آیات قرآن با این سخن روبرو می‌شویم که مؤمنان محروم هرگز تصور نکنند امکانات وسیعی که گاهی در اختیار افراد یا جمعیت‌های ظالم و ستمگر و بی‌ایمان قرار دارد ، دلیل بر سعادت و خوشبختی آن‌ها و یا نشانه پیرویشان در پایان کار است .

مخصوصاً قرآن برای ابطال این پندار که معمولاً برای افراد کوتاه فکر پیدا می شود و امکانات مادی افراد را احیاناً دلیل بر حقانیت معنوی آنها می گیرند ، تاریخ ، اقوام پیشین را در برابر افکار مؤمنان ورق می زند و انگشت روی نمونه های واضحی می گذارد ، همچون قدرتمندان فرعونى در مصر و نمرودیان در بابل و قوم نوح و عاد و ثمود در عراق و حجاز و شامات ، مبادا مؤمنانی که تهی دست و محرومند احساس کمبود و ضعف کنند و از «کر» و «فر» ظالمان بی ایمان مرعوب یا سست شوند .

البته قانون خداوند این نیست که هر کس را کار خلافی کرد فوراً به سزایش برساند ، همان گونه که در آیه ۵۹ سورة کهف می خوانیم :
 « وَ جَعَلْنَا لِمَهْلِكِهِمْ مَوْعِدًا : ما برای نابودی آنها موعدی مقرر داشتیم » .

و در جای دیگر می فرماید : « فَمَهْلُ الْكَافِرِينَ أَهْلُهُمْ زُوَيْدًا : اندکی به کافر ان مهلت ده تا سرانجام کارشان روشن شود » (۱۷ / طارق) و در جای دیگر آمده است : « إِنَّمَا نُقَلِّبُ لَهُمْ لَيْزِدَانُوا إِنَّمَا : ما به آنها مهلت می دهیم تا بر گناهانشان افزوده شود » (۱۷۸ / آل عمران) .

خلاصه هدف از این مهلت‌ها یا اتمام حجت بر کافران است ، یا آزمایش مؤمنان و یا افزایش گناهان کسانی که تمام راه‌های بازگشت را به روی خود بسته‌اند .
نظیر این احساس حقارت در برابر کشورهای قدرتمند مادی ظالم در مورد بعضی از اقوام مؤمن که از نظر مادی عقب‌افتاده‌اند ، پیدا می‌شود که باید با همان منطق قرآنی بالا با آن به شدت مبارزه کرد .

افزون بر این ، باید به آن‌ها حالی نمود که این محرومیت و عقب‌افتادگی شما در درجهٔ اول معلول ظلم آن ستمگران است و اگر زنجیرهای ظلم و اسارت را پاره کنید با تلاش و کوشش مستمر می‌توانید عقب‌ماندگی‌ها را جبران نمایید .

روش مجادله به احسن

در جدال حق ، هدف تحقیر طرف و اثبات تفوق و پیروزی بر او نیست، بلکه هدف نفوذ در افکار و اعماق روح او است، به همین دلیل روش مجادله به احسن با جدال باطل در همه چیز متفاوت است .

در این جا شخص جدالگر برای نفوذ معنوی در طرف از وسایل زیر باید استفاده کند که در قرآن مجید اشارات جالبی به آن ها شده است :

۱- نباید اصرار داشته باشد که مطلب حق را به عنوان گفته او بپذیرد ، بلکه اگر بتواند چنان کند که طرف مقابل آن مطلب را نتیجه فکر خود بیندیشد ، بسیار مؤثرتر خواهد بود و به تعبیر دیگر طرف فکر کند این اندیشه از درون وجود خودش جوشیده و فرزند روح او است ، تا به آن علاقمند شود .

سرّ این که قرآن مجید بسیاری از حقایق مهم را از توحید و نفی شرک گرفته تا مسائل دیگر در لباس استفهام درمی آورد و مثلاً بعد از ذکر دلایل توحید می گوید : « أَلِلَّهِ مَعَ اللَّهِ : آیا معبودی با خدا همراه است ؟ » (۶۰ / نمل) ، شاید همین امر باشد .

۲- از هر چیزی که حس لجاجت طرف مقابل را برمی انگیزد باید خودداری نمود، قرآن مجید می گوید : « وَ لَا تَسُبُّوا الَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ : معبودهایی را که غیر از خدا می خوانند ناسزا و دشنام نگوئید » (۱۰۸ / انعام) ، مبادا آن ها روی دنده لجاجت بیفتند و به خداوند بزرگ اهانت کنند.

﴿ ۳ - در بحث‌ها باید در مقابل هر کس و هر گروه نهایت انصاف را رعایت کرد تا طرف حس کند گوینده به راستی درصدد روشن کردن واقعیات است ، فی‌المثل هنگامی که قرآن سخن از زیان‌های شراب و قمار می‌گوید ، منافع جزئی مادی و اقتصادی آن‌را که برای گروهی حاصل می‌شود ، نادیده نمی‌گیرد ، می‌فرماید : « قُلْ فِيهِمَا إِثْمٌ كَبِيرٌ وَمَنَافِعُ لِلنَّاسِ وَإِثْمُهُمَا أَكْبَرُ مِنْ نَّفْعِهِمَا : بگو در شراب و قمار گناه عظیمی است و منافع جزئی برای مردم ، اما گناه آن‌ها از سودشان بیشتر است . »

این طرز سخن مسلماً در شنونده تأثیر عمیق‌تری می‌بخشد .

﴿ ۴ - باید در برابر بدی‌ها و کینه‌توزی‌ها مقابله به‌مثل نکند ، بلکه طریق محبت و رأفت و گذشت را پیش گیرد که این « مقابله به ضد » در این‌گونه موارد تأثیر فوق‌العاده‌ای در نرم کردن قلب دشمنان لجوج دارد ، چنان‌که قرآن مجید می‌گوید : « اِذْفَعْ بِالَّتِي هِيَ اَحْسَنُ فَاِذَا الَّذِي بَيْنَكَ وَ بَيْنَهُ عَدَاوَةٌ كَاَنَّهُ وَلِيٌّ حَمِيمٌ : با روشی که نیکوتر است بدی‌ها را دفع کن ، در این حال کسی که ، میان تو و او دشمنی است آن‌چنان نرم می‌شود که گویی دوست گرم و صمیمی است » (۳۴/فصلت).

خلاصه هرگاه گفتگوهای پیامبران را با دشمنان جبار و سرسخت که در قرآن منعکس است و گفتگوهای پیامبر و ائمه معصومین را در برخورد با دشمنان به هنگام بحث‌های عقیدتی دقیقاً بررسی کنیم، درس‌های آموزنده در این زمینه می‌یابیم که بیانگر دقیق‌ترین مسائل روانی است، که راه نفوذ در دیگران را صاف و هموار می‌سازد. مخصوصاً مرحوم علامه مجلسی حدیث مفصلی از پیغمبر گرامی اسلام در این زمینه نقل می‌کند که ضمن آن مناظره طولانی پیامبر با پنج گروه یهود و نصارا و دهریین و وثنویین (دوگانه پرستان) و مشرکان عرب مطرح شده که بالحنی جذاب و گیرا آن‌ها را به قبول و تسلیم وامی‌دارد، مناظره آموزنده‌ای که می‌تواند الگویی برای مناظرات ما بوده باشد. (۱)

﴿ ۵ ﴾ كَذَّبَتْ قَبْلَهُمْ قَوْمُ نُوحٍ وَالْأَحْزَابُ مِنْ بَعْدِهِمْ وَهَمَّتْ كُلُّ أُمَّةٍ بِرَسُولِهِمْ لِيَأْخُذُوهُ

وَجَادَلُوا بِالْبَاطِلِ لِيُدْحِضُوا بِهِ الْحَقَّ فَأَخَذْتُهُمْ فَكَيْفَ كَانَ عِقَابِ
پیش از آنها قوم نوح و اقوامی که بعد از آنها آمدند (پیامبرانشان را) تکذیب کردند و
هرامتی توطئه‌ای چید که پیامبرش را بگیرد (و آزار دهد) و برای محو حق به مجادله باطل
دست زدند، اما من آنها را گرفتم (و سخت مجازات کردم) بین عذاب الهی چگونه بود؟
«لِيُدْحِضُوا» از سه ماده «ادحاض» به معنی زایل کردن و ابطال است .
منظور از «احزاب» قوم عاد ، ثمود ، حزب فرعونیان و لوط و مانند آنها است که در
آیه ۱۲ و ۱۳ سوره «ص» به عنوان «احزاب» به آنها اشاره شده ، آنجا که می‌گوید : «كَذَّبَتْ
قَبْلَهُمْ قَوْمُ نُوحٍ وَ عَادٌ وَ فِرْعَوْنُ ذُو الْأَوْتَادِ وَ ثَمُودُ وَ قَوْمُ لُوطٍ وَ أَصْحَابُ الْأَيْكَةِ أُولَئِكَ الْأَحْزَابُ :
آری آنها احزابی بودند که دست به دست هم دادند و به تکذیب پیامبران الهی که دعوتشان با منافع
نامشروع و هوی و هوس‌های آنها هماهنگ نبود ، برخاستند .
این کفار سرکش مکه و مشرکان ظالم عرب نیز سرانجامی بهتر از آنها نخواهند داشت ،
مگر این‌که به خود آیند و در کار خویش تجدیدنظر کنند .

آیه فوق برنامه احزاب طغیانگر را در سه قسمت خلاصه می‌کند: «تکذیب و انکار» و «توطئه برای نابودکردن مردان حق» و «تبلیغات مستمر برای گمراه ساختن توده‌های مردم». مشرکان عرب نیز تمام این برنامه‌ها را در برابر پیامبر اسلام تکرار کردند، بنابراین چه جای تعجب که قرآن آن‌ها را به همان سرنوشت اقوام پیشین تهدید کند. ﴿۶﴾ وَكَذَلِكَ حَقَّتْ كَلِمَتُ رَبِّكَ عَلَى الَّذِينَ كَفَرُوا إِنَّهُمْ أَصْحَابُ النَّارِ این‌گونه فرمان پروردگار در مورد کسانی که کافر شدند مسلم شده که آن‌ها همه اهل دوزخند.

فرمان قطعی پروردگار در مورد کفار

ظاهر معنی آیه وسیع و گسترده است و کافران لجوج را از همه اقوام شامل می‌شود و مخصوص کفار مکه، آن‌چنان که بعضی از مفسران پنداشته‌اند، نیست. بدیهی است مسلم شدن فرمان پروردگار درباره این قوم به دنبال گناهان مستمر و اعمال خلافی است که با اراده خود انجام دادند، این سرنوشت شوم را خداوند وقتی برای آن‌ها

مقرر می‌دارد، که راه‌های ظلم و جنایت را با پای خود پیمودند.

﴿۷﴾ الَّذِينَ يَحْمِلُونَ الْعَرْشَ وَمَنْ حَوْلَهُ يُسَبِّحُونَ بِحَمْدِ رَبِّهِمْ وَيُؤْمِنُونَ بِهِ وَيَسْتَغْفِرُونَ لِلَّذِينَ آمَنُوا رَبَّنَا وَسِعْتَ كُلَّ شَيْءٍ رَحْمَةً وَعِلْمًا فَاغْفِرْ لِلَّذِينَ تَابُوا وَاتَّبَعُوا سَبِيلَكَ وَقِهِمْ عَذَابَ الْجَحِيمِ

فرشتگانی که حاملان عرشند و آن‌ها گرداگرد آن (طواف می‌کنند) تسبیح و حمد خدا می‌گویند و به او ایمان دارند و برای مؤمنان استغفار می‌نمایند (و می‌گویند) پروردگارا رحمت و علم تو همه چیز را فراگرفته است، پس کسانی را که توبه کرده و راه تو را پیروی می‌کنند بیامرزد و آنان را از عذاب دوزخ نگاه دارد.

حاملان عرش الهی پیوسته به اهل ایمان دعا می‌کنند

این آیه به مؤمنان آگاهی می‌دهد که شما در این جهان تنها نیستید، هر چند در محیط زندگی خود در اقلیت باشید، نیرومندترین قدرت‌های غیبی عالم و حاملان عرش پروردگار پشتیبان شما و دعاگوی شما هستند، پیوسته از خداوند بزرگ می‌خواهند شما را مشمول عفو و رحمت گسترده‌اش قرار دهد، از خطاهایتان درگذرد و از عذاب دوزخ نگاهتان دارد.

عرش خدا چیست ؟

بارها گفته‌ایم الفاظ ما که برای بیان مشخصات زندگی محدود و ناچیز ما وضع شده ، نمی‌تواند به درستی بیانگر عظمت خداوند و حتی عظمت مخلوقات بزرگ او باشد ، به همین دلیل با استفاده از معانی کنایی این الفاظ ، شبیحی از آن‌همه عظمت را ترسیم می‌کنیم . و از جمله الفاظی که این سرنوشت را پیدا کرده است ، کلمه «عرش» است که در لغت به معنی «سقف» یا «تخت پایه بلند» در مقابل کرسی که به معنی تخت پایه کوتاه است آمده ، سپس این کلمه در مورد تخت قدرت خداوند به عنوان عرش پروردگار به کار رفته است . در این‌که منظور از عرش خدا چیست و این کلمه کنایه از چه معنایی می‌باشد ، مفسران و محدثان و فلاسفه سخن بسیار گفته‌اند .

گاهی عرش را به معنی «علم بی‌پایان پروردگار» تفسیر کرده‌اند و گاه به معنی « مالکیت و حاکمیت خدا» و گاه به معنی هریک از صفات کمالیه و جلالیه او، چراکه هریک از این اوصاف بیانگر عظمت مقام او می‌باشد ، همان‌گونه که تخت سلاطین نشانه عظمت آن‌ها است .

آری خداوند دارای عرش علم و عرش قدرت و عرش رحمانیت و عرش رحیمیت است. طبق این تفسیرهای سه‌گانه مفهوم «عرش» بازگشت به صفات ذات پاک پروردگار می‌کند، نه یک وجود خارجی دیگر.

بعضی از روایاتی که از طرق اهل بیت رسیده، نیز همین معنی را تأیید می‌نمایند، مانند حدیثی که «حفص بن غیاث» از امام صادق علیه السلام نقل می‌کند که از امام علیه السلام درباره تفسیر «وَسِعَ كُرْسِيُّهُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ» سؤال کردند، فرمود: «منظور علم او است». (۱) و گاه «عرش» را بر قلب انبیا و اوصیا و مؤمنان کامل اطلاق کرده‌اند، چنان‌که در حدیث آمده است: «إِنَّ قَلْبَ الْمُؤْمِنِ عَرْشُ الرَّحْمَنِ: قلب مؤمن عرش بزرگ خدا است». (۲)

۱- «بحارالانوار»، جلد ۵۸، صفحه ۲۸، حدیث ۴۶ و ۴۷.

۲- «بحارالانوار»، جلد ۵۸، صفحه ۳۹.

و نیز در حدیث قدسی نقل شده است : « لَمْ يَسْغَنْي سَمَائِي وَ لَا أَرْضِي وَ وَسِغْنِي قَلْبُ عَبْدِي الْمُؤْمِنِ : آسمان و زمین من وسعت وجود مرا ندارد ، ولی قلب بنده مؤمن من جایگاه من است » .^(۱)

اما برای درک حقیقت معنی عرش ، البته تا آن جا که قدرت تشخیص انسان اجازه می دهد ، بهترین راه این است که موارد استعمال آن را در قرآن مجید دقیقاً مورد بررسی قرار دهیم :

در آیات زیادی از قرآن این تعبیر به چشم می خورد : « ثُمَّ اسْتَوَى عَلَى الْعَرْشِ : خداوند (بعد از پایان گرفتن خلقت جهان) بر عرش تسلط یافت » .^(۲)

و در بعضی از آیات پشت سر این تعبیر جمله « يُدَبِّرُ الْأُمُورَ » و یا عباراتی که

۱- « بحار الانوار » ، جلد ۵۸ ، صفحه ۳۹ .

۲- ۵۴/عر اف، ۳/یونس، ۲/رعد، ۵۹/فرقان، ۴/سجده، ۴/حدید.

حاکی از علم و تدبیر پروردگار است، دیده می‌شود .
 در بعضی دیگر از آیات قرآن توصیف‌هایی برای عرش دیده می‌شود ، مانند توصیف به
 « عظیم » آن جا که می‌فرماید : « وَهُوَ رَبُّ الْعَرْشِ الْعَظِيمِ » (۱۲۹ / توبه) .
 گاه سخن از حاملان عرش است مانند آیه مورد بحث و گاه سخن از ملائکه‌ای است که
 گرداگرد عرش را گرفته‌اند « وَ تَرَى الْمَلَائِكَةَ خَافِقِينَ مِنْ حَوْلِ الْعَرْشِ » (۷۵ / زمر) .
 و گاه می‌گوید : « عرش خدا روی آب قرار گرفته : وَ كَانَ عَرْشُهُ عَلَى الْمَاءِ » .
 از مجموع این تعبیرات و تعبیّرات دیگری که در روایات اسلامی وارد شده به‌خوبی
 می‌توان نتیجه گرفت که عرش بر معانی مختلفی اطلاق شده ، هرچند ریشه مشترکی دارد .
 یکی از معانی عرش همان مقام « حکومت و مالکیت و تدبیر عالم هستی » است ، چراکه
 حتی در اطلاقات معمولی کلمه عرش به عنوان کنایه از تسلط یک زمامدار بر امور
 کشور خویش به کار می‌رود ، می‌گوییم : « فُلَانٌ ثَلَّ عَرْشُهُ » ، کنایه از این‌که قدرتش فرو
 ریخت و در فارسی نیز می‌گوییم : « پایه‌های تخت او درهم شکست » .

دیگر از معانی عرش «مجموعه عالم هستی» است ، چراکه همگی نشانه عظمت او است و گاه «عرش» به معنی «عالم بالا» و «کرسی» به معنی عالم پایین به کار می‌رود و گاه «عرش» به معنی «عالم ماوراء طبیعت» و کرسی به معنی مجموع عالم ماده اعم از زمین و آسمان استعمال می‌شود ، چنان‌که در آیه الكرسي آمده است «وَسِعَ كُرْسِيُّهُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ» . و از آن‌جا که مخلوقات و معلومات خداوند از ذات پاک او جدا نیستند ، گاهی عرش بر «علم خدا» اطلاق شده است .

و اگر به قلب پاک بندگان با ایمان «عرش الرحمان» گفته شده به‌خاطر این است که جایگاه معرفت ذات پاک او و نشانه‌ای از نشانه‌های عظمت و قدرت او است . بنابراین در هر مورد باید از قرائن فهمید که منظور از عرش کدامیک از معانی آن است ، ولی در هر حال همگی در این امر مشترکند که عرش بیانگر بزرگی و عظمت خداوند است . در آیه مورد بحث که سخن از حاملان عرش الهی می‌گوید ، ممکن است منظور از عرش همان حکومت خداوند و تدبیرش در عالم هستی باشد و حاملان عرش

اجراکنندگان حاکمیت و تدبیر او هستند .

و نیز ممکن است به معنی مجموعه عالم هستی و یا عالم ماوراء طبیعت باشد و حاملان آن فرشتگانی هستند که پایه‌های تدبیر این جهان به فرمان خدا بر دوش آن‌ها است .

﴿ ۸ ﴾ رَبَّنَا وَادْخُلْهُمْ جَنَّاتِ عَدْنٍ الَّتِي وَعَدْتَهُمْ وَمَنْ صَلَحَ مِنْ آبَائِهِمْ وَأَزْوَاجِهِمْ وَذُرِّيَّاتِهِمْ إِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ

(عرضه می‌دارند) پروردگارا! آن‌ها را در باغ‌های جاویدان بهشت که به آن‌ها وعده فرموده‌ای وارد کن ، همچنین صالحان از پدران و همسران و فرزندان آن‌ها را که تو توانا و حکیمی .

این آیه که با « رَبَّنَا » شروع شده ، تقاضای ملتمسانه حاملان عرش و فرشتگان مقرب خدا است که برای جلب لطف او بار دیگر روی مقام ربوبیتش تکیه می‌کنند و نه تنها نجات از دوزخ را برای مؤمنان خواهانند ، بلکه ورود در باغ‌های جاویدان بهشت را نیز برای آن‌ها می‌خواهند ، نه تنها برای خودشان بلکه برای پدران و همسران و فرزندان‌شان که در خط

مکتب آن‌ها بوده‌اند ، نیز تقاضا می‌کنند و از صفات عزّت و قدرت او یاری می‌طلبند .
 وعده الهی را که در این آیات به آن اشاره شده ، همان وعده‌ای است که بارها خداوند
 به وسیله پیامبران به مردم داده است .

تقسیم مؤمنان به دو گروه بیانگر این واقعیت است که گروهی در ردیف اول قرار دارند و
 در پیروی اوامر خداوند کاملاً کوشا هستند اما گروه دیگری در این حد نیستند ، اما به خاطر
 پیروی نسبی از گروه اول و انتسابشان به آن‌ها نیز مشمول دعای فرشتگانند .
 ﴿۹﴾ وَقِهِمُ السَّيِّئَاتِ وَمَنْ تَقِ السَّيِّئَاتِ يَوْمَئِذٍ فَقَدْ رَحِمْتَهُ وَذَلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ
 و آن‌ها را از بدی‌ها نگاهدار و هر کس را در آن روز از بدی‌ها نگاهداری مشمول
 رحمت ساختهای و این است رستگاری بزرگ .
 چه فوز و نجاتی از این برتر که گناهان انسان بخشوده شود ، عذاب و بدی‌ها از او
 دور گردد ، مشمول رحمت الهی شود و در بهشت جاویدانش قدم بگذارد و بستگان
 موردعلاقه‌اش نیز به او ملحق گردند .

دعاهای چهارگانه حاملان عرش

در این جا سؤالی پیش می‌آید که در میان این دعاهای چهارگانه چه تفاوتی است ؟ آیا بعضی از آنها تکراری نیست ؟

اما با کمی دقت روشن می‌شود که هر کدام ناظر به مطلب جداگانه‌ای است . نخست آنها تقاضای غفران و شستشوی مؤمنان را از آثار گناه می‌کنند ، این امر علاوه بر این که مقدمه برای وصول به هر نعمت بزرگ است ، خود مطلوب بالذات است ، چه موهبتی از این بالاتر که انسان احساس کند پاک و پاکیزه شده ، خدایش از او راضی است ، او نیز از خدایش راضی ، آری قطع نظر از مسأله بهشت و دوزخ ، این احساس برای بندگان خدا پر افتخارترین و باشکوه‌ترین احساس است .

در مرحله دوم ، تقاضای دور داشتن آنها از عذاب جهنم می‌کنند که این خود مهم‌ترین وسیله آرامش روان آنها است .

در مرحله سوم تقاضای بهشت می‌کنند ، نه تنها برای خودشان بلکه برای

بستگانشان که وجود آن‌ها در کنارشان مایه آرامش روح و نشاط قلب آن‌ها است . و از آن‌جا که غیر از دوزخ در صحنه قیامت ناراحتی‌های دیگری نیز وجود دارد که مهم و قابل ملاحظه است مانند هول محشر ، رسوایی در برابر خلاق ، طول حساب و امثال آن ، در دعای دیگرشان از خدا می‌خواهند که مؤمنان را از هر گونه بدی و مکروه در آن روز دور دارد تا با فراغت خاطر و احترام و تکریم وارد بهشت جاویدان شوند .

آداب دعا کردن

در این آیات حاملان عرش الهی راه و رسم دعا را به مؤمنان می‌آموزند . نخست تمسک به ذیل نام پروردگار (رَبُّنَا) ، سپس او را به صفات جمال و جلالش ستودن و از مقام رحمت و علم بی‌پایانش مدد خواستن (وَسِعَتْ كُلُّ شَيْءٍ رَّحْمَةً وَعِلْمًا) . سرانجام وارد در دعا شدن و مسائل را به ترتیب اهمیت خواستن و با شرایطی که زمینه استجابت را فراهم می‌سازد ، مقرون ساختن (فَأَعْفِرْ لِلَّذِينَ تَابُوا وَاتَّبَعُوا سَبِيلَكَ) . سپس دعا را با ذکر اوصاف جمال و جلال او و توسل مجدد به ذیل رحمتش پایان دادن .

جالب توجه این که حاملان عرش در این دعا روی پنج وصف از مهم ترین اوصاف الهی تکیه می کنند: ربوبیت، رحمت، قدرت علم و حکمت او.

چرا دعاها با رَبَّنَا شروع می شود

مطالعه آیات قرآن مجید نشان می دهد که «اولیاء الله» اعم از پیامبران و فرشتگان و بندگان صالح به هنگام دعا سخن خود را با «رَبَّنَا» یا «رَبِّی» شروع می کردند.

آدم می گوید: «رَبَّنَا ظَلَمْنَا أَنْفُسَنَا: پروردگارا! من و همسرم بر خودستم کردیم».

نوح علیه السلام عرض می کند: «رَبِّ اغْفِرْ لِي وَ لِوَالِدَيَّ: پروردگارا! من و پدر و مادرم را ببخش».

ابراهیم علیه السلام می گوید: «رَبِّ اغْفِرْ لِي وَ لِوَالِدَيَّ وَ لِلْمُؤْمِنِينَ يَوْمَ يَقُومُ الْحِسَابُ: پروردگارا! من و پدر و مادرم و همه مؤمنان را در روزی که حساب برپا می شود ببخش».

یوسف علیه السلام می گوید: «رَبِّ قَدْ آتَيْتَنِي مِنَ الْمُلْكِ: پروردگارا بهره ای از حکومت به من رحمت فرموده ای».

و موسی علیه السلام می گوید: «رَبِّ بِمَا أَنْعَمْتَ عَلَيَّ فَلَنْ أَكُونَ ظَهِيراً لِلْمُجْرِمِينَ: پروردگارا!

به خاطر نعمتی که به من داده‌ای پشتیبان مجرمان نخواهم بود» .

سلیمان علیه السلام می‌گوید : « رَبِّ هَبْ لِي مَلَكًا لَا يَنْبَغِي لِأَحَدٍ مِنْ بَعْدِي : خداوند! حکومتی به من ببخش که شایسته کسی بعد از من نباشد » .

عیسی علیه السلام عرض می‌کند : « رَبَّنَا أَنْزِلْ عَلَيْنَا مَائِدَةً مِنَ السَّمَاءِ : پروردگار! بر ما مائده‌ای از آسمان فرو فرست » (۱۱۴ / مائده) .

و پیامبر بزرگ اسلام عرضه می‌دارد : « رَبِّ أَعُوذُ بِكَ مِنْ هَمَزَاتِ الشَّيَاطِينِ : پروردگار! من از وسوسه‌های شیاطین به تو پناه می‌برم » (۹۷ / مؤمنون) .

و مؤمنان طبق آیات آخر سورة آل عمران چندین بار این تعبیر را تکرار می‌کنند ، از جمله می‌گویند : « رَبَّنَا مَا خَلَقْتَ هَذَا بَاطِلًا : پروردگار این آسمان‌ها و زمین پهناور را بی‌هوده نیافریده‌ای » .

از این تعبیرات به خوبی استفاده می‌شود که بهترین دعا آن است که از مسأله ربوبیت پروردگار آغاز شود ، درست است که نام مبارک « الله » جامع‌ترین نام‌های خدا است ، ولی از

آنجا که تقاضا از محضر پرلطف او تناسب با مسأله ربوبیت دارد ، ربوبیتی که از ناحیه خداوند از نخستین لحظات وجود انسان آغاز می شود و تا آخر عمر او و بعد از آن ادامه دارد و انسان را غرق الطاف الهی می کند ، خواندن خداوند به این نام در آغاز دعاها از هر نام دیگر مناسب تر و شایسته تر است . (۱)

﴿۱۰﴾ إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا يُنَادُونَ لَمَقْتُ اللَّهِ أَكْبَرُ مِنْ مَقْتِكُمْ أَنْفُسَكُمْ إِذْ تُدْعَوْنَ إِلَى الْإِيمَانِ فَتَكْفُرُونَ

کسانی را که کافر شدند روز قیامت صدامی زنند که عداوت و خشم پروردگار نسبت به شما از عداوت و خشم خودتان نسبت به خودتان بیشتر است ، چرا که دعوت به سوی ایمان می شدید ولی انکار می کردید .

« مَقْتُ » در لغت به معنی بغض و عداوت شدید است ، این آیه نشان می دهد که افراد

۱- تفسیر کبیر «فخر رازی»، ذیل آیات مورد بحث .

بی ایمان هر چند نسبت به خود عداوت شدید پیدا می کنند، خشم خداوند نسبت به آنها از آنها هم شدیدتر است .

اما این که منظور از خشم و عداوت کفار نسبت به خودشان چیست ، باید گفت ، آنها بزرگ ترین دشمنی را در حق خود در دنیا انجام داده اند ، چرا که دست رد بر سینه منادیان توحید زدند، نه تنها از چراغ های هدایت الهی روی برتافتند ، بلکه آنها را درهم شکستند ، آیا دشمنی با خویشان از این شدیدتر می شود که انسان به خاطر پیروی هوای نفس و بهره گیری از متاع چند روزه دنیا راه سعادت جاویدان را به روی خویش ببندد و درهای عذاب ابدی را بگشاید .

﴿۱۱﴾ قَالُوا رَبَّنَا آمَنَّا أَفْتَتِنَا وَ أَحْيَيْتَنَا أَفْتَتِنَا فَأَعْتَرَفْنَا بِذُنُوبِنَا فَهَلْ إِلَى خُرُوجٍ مِنْ سَبِيلٍ

آنها می گویند : پروردگارا ! ما را دوبار می رانندی و دوبار زنده کردی ، اکنون به گناهان خود معترفیم ، آیا راهی برای خارج شدن (از دوزخ) وجود دارد ؟

ما به گناه خود معترفیم، آیاره جبرانی هست

مجرمان با مشاهده اوضاع و احوال قیامت و آگاهی بر خشم خداوند نسبت به آن‌ها از خواب غفلت طولانی خویش بیدار می‌شوند و در فکر چاره می‌افتند و می‌گویند: «پروردگاز! ما را دوبار میراندی و دوبار زنده کردی و ما در این مرگ و حیات‌ها همه چیز را فهمیدیم، اکنون به گناهان خود اعتراف می‌کنیم، آیاره ای برای خارج شدن از دوزخ (و بازگشت به دنیا و جبران مافات) وجود دارد؟ آری در آن‌جا پرده‌های غرور و غفلت کنار می‌رود و چشم حقیقت بین انسان باز می‌شود، لذا چاره‌ای جز اعتراف به گناه ندارد.

دو مرگ و دو حیات

در این‌که منظور از «دوبار میراندن» و «دوبار زنده کردن» چیست، مناسب‌ترین تفسیر این است که منظور از دوبار میراندن، مرگ در پایان عمر و مرگ در پایان برزخ است و منظور از دو مرتبه احیا، احیای برزخی و احیای در قیامت است.

توضیح این‌که هنگامی که انسان می‌میرد، نوع دیگری از حیات به عنوان حیات برزخی پیدا می‌کند، همان حیاتی که شهدا به مقتضای «بَلْ أَحْيَاءُ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ» (۱۶۹ / آل عمران)

دارند ، همان حیاتی که پیامبر و امامان دارند ، سلام ما را می شنوند و پاسخ می گویند و نیز همان حیاتی که سرکشان و طاغیانی همچون آل فرعون دارند و صبح و شام به مقتضای « النَّارُ يُعْرَضُونَ عَلَيْهَا غُدُوًّا وَعَشِيًّا » (۴۶ / غافر) مجازات می شوند . از سوی دیگر می دانیم در پایان این جهان در نخستین نفخه صور نه تنها انسان ها که همه فرشتگان و ارواح مردگان که در قالب های مثالی هستند به مقتضای « فَصْعِقَ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَمَنْ فِي الْأَرْضِ » (۶۸ / زمر) می میرند و کسی جز ذات پاک خداوند باقی نمی ماند (البته مرگ و حیات فرشتگان و ارواح همانند مرگ و حیات ما انسان ها نیست ، همان طور که شرح آن را در ذیل آیه ۸۶ سورة زمر دادیم) .

به این ترتیب ما یک حیات جسمانی داریم و یک حیات برزخی ، در پایان عمر از حیات جسمانی می میریم و در پایان این جهان از حیات برزخی و نیز دارای دو حیات به دنبال این دو مرگ هستیم : حیات برزخی و حیات روز قیامت .

در این جا این سؤال پیش می آید که ما غیر از این دو حیات ، حیات سومی هم

در این دنیا داریم و مرگی هم قبل از ورود در این دنیا داشتیم ، چراکه قبلاً موجود مرده‌ای بودیم، به این ترتیب سه حیات و مرگ می‌شود .

پاسخ این سؤال با دقت در خود آیه روشن می‌شود ، زیرا مرگ قبل از حیات دنیا (در آن حال که خاک بودیم) « موت » است نه « اماته » یعنی « میراندن » و اما حیات در این دنیا گرچه مصداق احیاء است ولی قرآن در آیه فوق به این جهت به آن اشاره نکرده است که این احیا چندان مایه عبرت برای کافران نبوده ، آنچه که باعث بیداری و اعتراف آن‌ها به گناه شده ، نخست حیات برزخی است و سپس حیات در رستاخیز .

این نکته نیز قابل توجه است که بعضی از طرفداران تناسخ خواسته اند از این آیه برای زندگی و مرگ تکراری انسان‌ها و بازگشت ارواح به بدن‌های جدید در این دنیا استدلال کنند، در حالی که آیه فوق یکی از دلایل زنده نفی تناسخ است، زیرا مرگ و حیات را منحصر در دو قسمت می‌کند، ولی طرفداران عقیده تناسخ خبر از مرگ و حیات‌های متعدد و متوالی می‌دهند و معتقدند روح یک انسان ممکن است چند بار در کالبد‌های جدید و نطفه‌های تازه

حلول کند و به این دنیا بازگردد.

دعای دور از حاجت

این نخستین بار نیست که در آیات قرآن به تقاضای دوزخیان یا کفار مبنی بر بازگشت مجدد به این جهان برخورد می‌کنیم که با پاسخ منفی روبرو می‌شوند، بارها در آیات قرآن مجید این موضوع مطرح شده است.^(۱)

اما در همه جا با «کَلَّا» (چنین چیزی ممکن نیست) و یا تعبیرات مشابهی روبه‌رو می‌شوند. و به این ترتیب قرآن می‌گوید: زندگی این جهان تجربه‌ای است که هرگز برای یک نفر تکرار نمی‌شود، پس این خیال خام را باید از سر بیرون کرد که اگر بعد از مرگ با واکنشی شدید روبه‌رو شدیم، راه بازگشت و جبران بازااست، نه هرگز چنین نیست. دلیل آن روشن است، در قانون تکامل و روند آن، ارتجاع و بازگشت ممکن نیست،

۱- ۴۴ / شوری، ۵۸ / زمر، ۱۰۷ / مؤمنون، ۱۰۰ / مؤمنون.

همان‌گونه که محال است از نظر این قانون نوزادی به شکم مادر بازگردد ، خواه دوران تکاملی خود را در رحم مادر به پایان رسانده باشد و یا ناقص سقط گردد ، بازگشت امکان‌پذیر نیست ، مرگ نیز همچون تولد ثانوی است و انتقال از چنین عالم دنیا به عالم دیگر ، در آن‌جا نیز چنین بازگشتی محال است .

از این گذشته بیداری‌های اضطراری هرگز دلیل بر بیداری واقعی نیست و به هنگام فرونشستن عوامل آن ، فراموشکاری باز می‌گردد و همان اعمال تکرار می‌شود ، چنان‌که در زندگی همین دنیا در مورد بسیاری از مردم این معنی را آزمایش کرده‌ایم ، که در تنگنای زندگی دست به دامن لطف خدا می‌زنند از در توبه وارد می‌شوند ، اما همین که طوفان فرو نشست همه چیز به دست فراموشی سپرده می‌شود .

﴿ ۱۲ ﴾ ذَلِكُمْ بِأَنَّهُ إِذَا دُعِيَ اللَّهُ وَحْدَهُ كَفَرْتُمْ وَ إِنْ يُشْرَكَ بِهِ تُؤْمِنُوا
فَالْحُكْمُ لِلَّهِ الْعَلِيِّ الْكَبِيرِ

این به خاطر آن است که وقتی خداوند به یگانگی خوانده می‌شد ، انکار می‌کردید و

اگر کسانی برای او شریک قائل می شدند، ایمان می آوردید، هم اکنون دآوری مخصوص خداوند بلند مرتبه و بزرگ است (و شمارا به حکمت خود کیفر می دهد).

آری هر جا سخن از توحید و پاکی و تقوا و فرمان حق بود، چهره در هم می کشیدید و هر جا از کفر و نفاق و شرک و آلودگی سخن به میان می آمد، خوشحال و شادان می شدید و به همین دلیل سرنوشتی غیر از این ندارید.

در این جا این سؤال پیش می آید که این پاسخ چگونه با درخواست بازگشت به دنیا ارتباط پیدا می کند.

ولی تعبیرات آیه بیانگر این واقعیت است که این گونه اعمال آنها مقطعی و موقتی نبود، بلکه دائماً چنین بودند، لذا اگر بازگردند، همین برنامه را ادامه خواهند داد و این ایمان و تسلیم در قیامت جنبه اضطراری دارد نه واقعی، به علاوه اعتقاد و اعمال و نیت گذشته آنها ایجاب می کند به طور مخلد در دوزخ باشند، با این حال بازگشت به دنیا امکان پذیر نیست.

این اختصاص به عصر پیامبر ندارد، در زمان ما نیز کوردلانی هستند که از ایمان و

توحید و تقوا گریزانند و هر جا بوی کفر و نفاق و فساد به مشام برسد به آنجا رو می آورند .
 لذا در بعضی از روایات اهل بیت این آیه به مسأله « ولایت » تفسیر شده که بعضی
 از شنیدن آن ناراحت می شوند و از شنیدن نام مخالفان آن ها شاد (روشن است که این تفسیر
 از قبیل تطبیق کلی بر مصداق است نه انحصار تمام مفهوم آیه در این مصداق) .
 ﴿۱۳﴾ هُوَ الَّذِي يُرِيكُمْ آيَاتِهِ وَيُنَزِّلُ لَكُمْ مِنَ السَّمَاءِ رِزْقًا وَمَا يَتَذَكَّرُ إِلَّا مَنْ يُنِيبُ
 او کسی است که آیات خود را به شما نشان می دهد و از آسمان برای شما روزی
 بالارزشی می فرستد ، تنها کسانی متذکر این حقایق می شوند که به سوی خدا بازگردند .
 اصولاً تعبیر به « يُرِيكُمْ » (به شما ارائه می دهد) متناسب با آیات تکوینی است ، اما در
 مورد آیات تشریعی معمولاً تعبیرهای دیگری مانند « وحی فرستاد » و « به سراغ شما آمد »
 دیده می شود .

قرآن در این جا از میان آیات عظیمی که در آسمان و زمین و وجود انسان قرار دارند تنها روی
 مسأله رزق و روزی انسان انگشت گذارده ، چراکه بیشترین مشغولیات فکری او را همین امر

تشکیل می دهد و گاه برای افزایش روزی و نجات از تنگناهای رزق دست به دامن بت ها می زند، قرآن مجید می گوید: «همه روزی ها به دست خداوند است و از بت ها کاری ساخته نیست» .

﴿۱۴﴾ فَادْعُوا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ وَلَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ

(تنها) خدا را بخوانید و دین خود را برای او خالص کنید، هر چند کافران ناخشنود باشند.

تنها خدا را بخوانید هر چند کافران نپسندند

در محیطی که اکثریت آن را بت پرستان گمراه تشکیل می دهند ، توحید در آغاز کار برای آن ها چهره وحشتناکی دارد ، همان گونه که طلوع آفتاب در میان جمع خفّاشان ، ولی اعتنا به این عکس العمل های جاهلانه و زودگذر نکنید ، قاطعانه پیش بروید و پرچم توحید و اخلاص را همه جا به اهتزاز در آورید .

﴿۱۵﴾ رَفِيعُ الدَّرَجَاتِ ذُو الْعَرْشِ يُلْقِي الرُّوحَ مِنْ أَمْرِهِ عَلَى مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ لِيُنْذِرَ يَوْمَ التَّلَاقِ

او در جات بندگان صالح را بالا می برد ، او صاحب عرش است ، روح را به فرمانش بر

هر کس از بندگان که بخواهد لقاء می کند ، تا مردم را از روز ملاقات بیم دهد .
 درجات بندگان صالح را بالا می برد ، چنانکه در آیه ۱۱ سورة مجادله نیز آمده است :
 « يَرْفَعُ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَالَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ دَرَجَاتٍ » خداوند
 در جات مؤمنان و عالمان را بالا می برد .

او انسانها را جانشینان و نمایندگان خود در زمین قرار داده و بر طبق شایستگیها
 بعضی را بر بعضی برتری بخشیده است « وَهُوَ الَّذِي جَعَلَكُمْ خَلَائِفَ الْأَرْضِ وَرَفَعَ بَعْضَكُمْ
 فَوْقَ بَعْضٍ دَرَجَاتٍ » (۱۶۵ / انعام) .

اگر در آیه گذشته دعوت به اخلاص در دین شده در این جا می گوید ، خداوند درجات
 شما را به میزان اخلاصتان بالا می برد ، آری او « رفیع الدرجات » است .
 سپس می افزاید : « او صاحب عرش است » (ذُو الْعَرْشِ) .

سرتاسر عالم هستی تحت قدرت و حکومت او است و حکومتش بلامنازع است و این
 خود دلیلی است بر این که تعیین درجات بندگان برحسب شایستگیها به دست قدرت او

است و چون در آیه همین سوره پیرامون «عرش» مشروحاً سخن گفتیم ، در این جا نیازی به تکرار نمی بینیم .

در سومین توصیف می گوید : « يُلْقَى الرُّوحُ مِنْ أَمْرِهِ عَلَى مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ » ، این روح همان قرآن و مقام نبوت و وحی است که مایه حیات دلها و همانند روح در پیکر انسانی است .

قدرت او از یکسو و رفیع الدرجات بودنش از سوی دیگر ، ایجاب می کند که برنامه تشریح و تکلیف را از طریق وحی اعلام دارد و چه تعبیر جالبی از آن کرده است : تعبیر به روح ، روحی که مایه حیات و حرکت و جنبش و جهاد و پیشرفت است . گرچه مفسران در توضیح معنی «روح» در این جا احتمالات مختلفی داده اند ، اما قرائن موجود در آیه و همچنین آیه ۲ سوره نحل که می فرماید : « يُنَزَّلُ الْمَلَائِكَةُ بِالرُّوحِ مِنْ أَمْرِهِ عَلَى مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ أَنْ أَنْذِرُوا أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا فَاتَّقُونِ » و همچنین آیه ۵۲ شوری که پیامبر اسلام را مخاطب ساخته و نزول قرآن و ایمان و روح را بر او بیان می کند : « وَ كَذَلِكَ أَوْحَيْنَا

إِلَيْكَ رُوحاً مِنْ أَمْرِنَا مَا كُنْتَ تَدْرِي مَا الْكِتَابُ وَلَا الْإِيمَانُ» ، همگی دلیل بر این است که روح در این گونه موارد به معنی وحی و قرآن و تکالیف الهی است .

تعبیر به « مِنْ أَمْرِهِ » (به فرمان او) اشاره به این است که اگر فرشته وحی مأمور ابلاغ این روح است ، او نیز از ناحیه خدا سخن می گوید ، نه از ناحیه خودش .

و تعبیر به « عَلَى مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ » (بر هر کس از بندگانش بخواهد) نه به معنی این است که بی حساب موهبت وحی را به کسی می دهد ، چراکه مشیت او عین حکمت او است ، هر کس را شایسته این مقام ببیند مشمول این فرمان می سازد ، همان گونه که در آیه ۱۲۴ سوره انعام می خوانیم : « اللَّهُ أَعْلَمُ حَيْثُ يَجْعَلُ رِسَالَتَهُ : خداوند آگاه تر است که رسالت خود را در کجا قرار دهد » .

جالب این که در آیات پیشین سخن از نزول باران و ارزاق جسمانی در میان بود و در این جا سخن از نزول وحی و رزق روحانی است .

اکنون ببینیم هدف از القای روح القدس بر پیامبران چیست و آنها را این راه پر نشیب و

فراز و طولانی و پرمشقت را برای چه هدفی تعقیب می‌کنند ؟

در آخرین جمله آیه فوق به این سؤال پاسخ داده شده ، می‌گوید : « لِيُنْذِرَ يَوْمَ التَّلَاقِ » .
روز تلاقی انسان با اعمال و گفتار و کردارش و با دادگاه عدل خداوند ، روز ملاقات
پیشوایان حق و باطل با پیروانشان ، روز ملاقات ظالم و مظلوم و روز تلاقی انسان با
اعمال و گفتار و کردارش و با دادگاه عدل خداوند .

آری هدف از همه کتب آسمانی و برنامه‌های الهی این است که بندگان را از
« روز تلاقی بزرگ » بیم دهند و چه اسم عجیبی برای قیامت در این آیه انتخاب شده است
« يَوْمَ التَّلَاقِ » .

﴿ ۱۶ ﴾ يَوْمَ هُمْ بَارِزُونَ لَا يَخْفَىٰ عَلَى اللَّهِ مِنْهُمْ شَيْءٌ لِّمَنِ الْمُلْكُ الْيَوْمَ لِلَّهِ الْوَاحِدِ
الْقَهَّارِ

روز تلاقی ، روزی است که همه آن‌ها آشکار می‌شوند و چیزی از آن‌ها بر خدا مخفی
نخواهد ماند ، حکومت امروز برای کیست ؟ برای خداوند یکتای قهار است .

روز قیامت، روز تلاقی و ظهور و بروز باطن همه موجودات است

روزی است که تمام پرده‌ها و حجاب‌ها کنار می‌رود .
 از یک سو موانع مادی همچون کوه‌ها برچیده می‌شود و به گفته قرآن زمین به صورت
 « قَنَاعاً صَفْصَفًا » (هموار و بدون پستی و بلندی) درمی‌آید (۱۰۶ / طه) .
 از سوی دیگر همه انسان‌ها از درون قبرها سر برمی‌دارند و خارج می‌شوند .
 از سوی سوم اسرار درون همگان آشکار می‌گردد « يَوْمَ تُبْلَى السَّرَائِرُ » (۹ / طارق) و
 زمین آن‌چه را در درون دارد بیرون می‌فرستد « وَأَخْرَجَتِ الْأَرْضُ أَثْقَالَهَا » (۲ / زلزال) .
 از سوی چهارم نامه‌های اعمال گشوده می‌شود و محتوای آن آشکار می‌گردد : « وَإِذَا
 الصُّحُفُ تُثْبِتُ » (۱۰ / تکویر) .
 از سوی پنجم اعمالی که انسان از پیش فرستاده در برابر او مجسم می‌شود : « يَوْمَ يَنْظُرُ
 الْمَرْءُ مَا قَدَّمَتْ يَدَاهُ » (۴۰ / نبأ) .
 و از سوی ششم مسائلی را که انسان اصرار در اخفای آن‌ها داشت ظاهر می‌گردد « بَلْ بَدَا

لَهُمْ مَا كَانُوا يُخْفُونَ مِنْ قَبْلُ» (۲۸ / انعام) .

از سوی هفتم اعضای پیکر انسان و حتی زمینی که روی آن اعمالی انجام داده به افشاگری برمی خیزند و حقایق را بازگو می کنند : « يُؤْمِنُ تَحَدُّثُ أَخْبَارِهَا » (۴ / زلزال) . خلاصه انسان ها با تمام وجود و تمام هستی و هویت خویش در آن صحنه عظیم ظاهر می شوند و هیچ چیزی مکتوم نمی ماند : « وَ بَرَزُوا لِلَّهِ جَمِيعاً » (۲۱ / ابراهیم) ، چه صحنه عجیب و وحشتناکی است .

برای این که بدانیم در آن جا چه غوغایی برپا می شود ، کافی است فکر کنیم که یک لحظه در این دنیا چنین صحنه ای برپا شود و درون و برون و خلوت و جلوت همه انسان ها یکی گردد ، چه ولوله ای در میان خلق ایجاد خواهد شد و چگونه رشته های پیوند مردم از هم گسسته می شود ؟

در دنباله همین آیه می فرماید : « در آن روز گفته می شود حکومت و ملک امروز برای کیست » (لِمَنِ الْمُلْكُ الْيَوْمَ) و در پاسخ می گویند : « از آن خداوند واحد قهار است » (لِلَّهِ الْوَاحِدِ الْقَهَّارِ) .

این سؤال را چه کسی مطرح می‌کند و آن جواب را چه کسانی می‌گویند؟ در آیه سخنی از آن به میان نیامده است، ولی ظاهر این است که این سؤال و جواب از سوی فرد خاصی عنوان نمی‌شود، سؤالی است که از سوی خالق و مخلوق، فرشته و انسان، مؤمن و کافر و از تمام ذرات وجود و در و دیوار عالم هستی بدون استثنا مطرح است و همگی نیز با زبان حال به آن پاسخ می‌گویند، یعنی به هر جا بنگری آثار حاکمیت او نمایان است و بر هر چه نگاه‌کنی نشانه‌های قاهریت او در آن ظاهر است.

نمونه بسیار کوچک آن را در همین دنیا می‌بینیم که گاه به هنگام ورود در یک خانه یا یک شهر و یک کشور ظهور و حضور و قدرت فرد معینی را در همه جا احساس می‌کنیم، گویی همه می‌گویند مالک و حاکم در این جا فلان شخص است، در و دیوار نیز به این امر گواهی می‌دهد.

البته امروز نیز مالکیت خداوند در سراسر عالم جا کم است، اما در قیامت ظهور و بروز تازه‌ای پیدا می‌کند، در آن جا نه خبری از حکومت جباران است و نه از نعره‌های مستانه طاغوتیان.

﴿١٧﴾ الْيَوْمَ تُجْزَى كُلُّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ لَا ظُلْمَ الْيَوْمَ إِنَّ اللَّهَ سَرِيعُ الْحِسَابِ
امروز هر کس در برابر کاری که انجام داده جزا داده می شود، هیچ ظلمی امروز وجود ندارد،
خداوند سریع الحساب است .

آری آن ظهور و بروز و آن احاطه علمی خداوند و حاکمیت و مالکیت و قهاریت او همه
دلیلی است روشن بر این حقیقت بزرگ و امیدبخش و بیم آفرین که هر کس در برابر کاری
که انجام داده ، جزا داده می شود .

آخرین ویژگی قیامت سرعت محاسبه اعمال بندگان است ، چنان که در پایان آیه
می فرماید : (إِنَّ اللَّهَ سَرِيعُ الْحِسَابِ) .

سرعت حسابش در آن جا به قدری است که در حدیث آمده است: «إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى
يُخَاسِبُ الْخَلَائِقَ كُلَّهُمْ فِي مِقْدَارِ لَمْحِ الْبَصَرِ: خداوند حساب همه بندگان را در یک چشم

بر هم زدن می‌رسد» (۱).

اصولاً با قبول تجسم اعمال و بقاء آثار خیر و شر ، مسأله حساب ، مسأله‌ای حل شده است ، آیا دستگاه‌هایی که در دنیا همراه کارکردن نمره می‌اندازند، نیازی به زمان برای حسابرسی دارند؟

این تعبیر هشداری است به همه انسان‌ها که در آن روز مهلتی به مجرمان داده نمی‌شود، مانند مهلتی که در این دنیا به یک مجرم و قاتل برای رسیدگی چندماه یا چندسال به پرونده‌اش می‌دهند.

﴿ ۱۸ ﴾ وَأَنْذَرُهُمْ يَوْمَ الْأَزْفَةِ إِذَا الْقُلُوبُ لَدَى الْحَنَاجِرِ كَاطْمِئِنَ مَا لِلظَّالِمِينَ مِنْ حَمِيمٍ
وَلَا شَفِيعٍ يُطَاعُ

آن‌ها را از روز نزدیک بترسان ، روزی که از شدت وحشت دل‌ها به گلوگاه می‌رسد و

۱- «مجمع الیوم» ، ذیل آیات ۲۰۲ سوره بقره .

تمامی وجود آن‌ها مملو از اندوه می‌گردد ، برای ستمکاران دوستی وجود ندارد و نه شفاعت‌کننده‌ای که شفاعتش پذیرفته شود .

قیامت روزی است که جان‌ها به لب می‌رسد

« اَزْفَة » در لغت به معنی « نزدیک » است ، تا بی‌خبران نگویند : « هنوز تا قیامت زمان بسیار زیادی است ، فکر خود را مشغول قیامت نکنید که وعده‌ای است نسیه » .
 « کَاظِم » از ماده « کظم » در اصل به معنی بستن دهان مشکی است که پراز آب باشد ، سپس در مورد کسانی که از خشم و غضب پرمی شوند اما به دلایل مختلفی آن را اظهار نمی‌دارند ، اطلاق شده است .
 و اگر درست بنگریم مجموعه عمر دنیا در برابر عمر قیامت لحظه زودگذری بیش نیست و چون هیچ تاریخی از سوی خداوند برای آن به کسی حتی به پیامبران اعلام نشده است ، باید همیشه آماده استقبال از آن بود .

به هنگامی که انسان در تنگناهای سخت قرار می‌گیرد احساس می‌کند که گویی قلبش دارد از جا کنده می‌شود ، گویی می‌خواهد از حنجره‌اش بیرون پرد ، عرب از این حالت

تعبیر به « بَلَغَتِ الْقُلُوبُ الْحَنَاجِرَ » می‌کند و شاید معادل آن در فارسی این باشد که می‌گوییم: «جانش به لبش رسید» و گرنه روشن است که قلب به معنی مرکز پخش خون هرگز از جای خود حرکت نمی‌کند و به گلوگاه نمی‌رسد.

به هر حال چنان هول و اضطرابی از حساب و کتاب دقیق الهی و بیم از رسوایی در حضور خلائق جمیع و گرفتاری در عذاب دردناکی که خلاصی از آن ممکن نیست، به انسان دست می‌دهد که با هیچ بیانی قابل شرح نیست.

در توصیف سوم می‌گوید: « كَانُظْمِينَ ».

اگر انسان گرفتار اندوه و غم جانکاهی شود، اما بتواند فریاد کند، ممکن است کمی آرام گیرد، اما افسوس که در آن‌جا حتی جای فریاد و نعره زدن نیست، آن‌جا صحنهٔ بروز همهٔ اسرار نهان و پیشگاه داوری حق و محضر عدل پروردگار و حضور جمع خلائق است، فریاد چه سودی دارد؟

چهارمین توصیف این‌که « وَ مَا لِلظَّالِمِينَ مِنْ حَمِيمٍ ».

آن گروه از دغل دوستان که همچون مگسان گرد شیرینی به هنگام قدرت اطراف آن‌ها را گرفته بودند و با تملق و چاپلوسی خود را یارانی وفادار و جان‌نثار و یا غلامانی خانه‌زاد، معرفی می‌کردند، همه گرفتار کار خویشند و به دیگری نمی‌پردازند.

در پنجمین توصیف می‌فرماید: «وَلَا تَشْفِعُ يُطَاعُ».

چرا که شفاعت شافعان راستین مانند انبیا و اولیاء نیز به اذن پروردگار است و به این ترتیب قلم بطلان بر پندار بت پرستان که بت‌ها را شفعی خود در پیشگاه خدا می‌دانستند، می‌کشد.

﴿۱۹﴾ يَعْلَمُ خَائِنَةَ الْأَعْيُنِ وَمَا تُخْفِي الصُّدُورُ

او چشم‌هایی را که به خیانت گردش می‌کند، می‌داند و از آنچه در سینه‌ها پنهان است باخبر است.

آری خدایی که از حرکات مخفیانه چشم‌ها و اسرار درون سینه‌ها آگاه است، در آن روز درباره خلایق دادرسی و قضاوت می‌کند و با این علم و آگاهی دقیق او، روز گنهکاران سیاه و تاریک است.

در حدیثی از امام صادق علیه السلام می‌خوانیم: هنگامی که از معنی این آیه از آن حضرت سؤال کردند، فرمود: «الْمَ تَرِ إِلَى الرَّجُلِ يَنْظُرُ إِلَى الشَّيْءِ وَكَأَنَّهُ لَا يَنْظُرُ إِلَيْهِ، فَذَلِكَ خَائِنَةٌ الْأَعْيُنِ: آیا ندیده‌ای گاه انسان به چیزی نگاه می‌کند، اما چنین وانمود می‌کند که به آن نگاه نمی‌کند؟ این نگاه‌های خیانت‌آلود است».^(۱)

البته خیانت چشم‌ها اشکال مختلفی دارد: گاه به صورت نگاه‌های دزدکی و استراق بصر نسبت به زنان بیگانه است و گاه به صورت اشاراتی با چشم به منظور تحقیر یا عیب‌جویی از دیگران و یا اشاراتی که مقدمه توطئه‌ها و نقشه‌های شیطانی است. راستی اگر انسان به یک چنین حسابرسی دقیقی در قیامت مؤمن باشد که حتی نگاه‌ها و اندیشه‌ها، با انگیزه‌هایی که دارند همگی زیر سؤال می‌روند و دقیقاً بررسی می‌شوند، حد اعلای تقوی در وجود او زنده خواهد شد و چه اثری دارد این ایمان به معاد و مراقبت الهی

۱- «تفسیر صافی»، ذیل آیات مورد بحث.

و حسابرسی قیامت در تربیت نفوس انسانها ؟

﴿ ۲۰ ﴾ وَاللّٰهُ يَقْضِي بِالْحَقِّ وَالَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ لَا يَقْضُونَ بِشَيْءٍ
إِنَّ اللَّهَ هُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ

خداوند به حق داوری می کند و معبودهایی را که غیر از او می خوانند، هیچگونه داوری ندارند، خداوند شنوا و بینا است .

آن روز مقام داوری مخصوص به خدا است و او هم جز به حق داوری نمی کند، چراکه داوری به ظلم یا از جهل و عدم آگاهی ناشی می شود ، که او بر همه چیز حتی اسرار ضمائر احاطه دارد و یا از عجز و نیاز است که همه اینها از ساحت مقدسش دور می شد .

﴿ ۲۱ ﴾ أَوَلَمْ يَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَيَنْظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ كَانُوا مِنْ قَبْلِهِمْ كَانُوا هُمْ أَشَدَّ مِنْهُمْ قُوَّةً وَ آثَاراً فِي الْأَرْضِ فَأَخَذَهُمُ اللَّهُ بِذُنُوبِهِمْ وَمَا كَانَ لَهُمْ مِنَ اللَّهِ مِنْ وَاقٍ

آیا آنهاروی زمین سیر نکردند تا ببینند عاقبت کسانی که پیش از آنان بودند چگونه بود ؟

آنها از نظر قدرت و ایجاد آثار مهمی در زمین از اینها برتر بودند، ولی خداوند آنها را به گناهانشان گرفت و در برابر عذاب او مدافعی نداشتند.

عاقبت دردناک پیشینیان ستمگر را بنگرید

این تاریخ مدون نیست که در اصالت و صحت آن تردید شود، این تاریخ زنده‌ای است که با زبان بی‌زبانی فریاد می‌کشد، ویرانه‌های قصرهای تبهکاران، شهرهای بلادیده سرکشان، استخوان‌های پوسیده خفتگان در دل خاک و کاخ‌های مدفون شده در زمین، جمله‌های کوبنده‌ای هستند که تاریخ واقعی را بی‌کم و کاست شرح می‌دهند. تعبیر به «أَشَدَّ مِنْهُمْ قُوَّةً» هم قدرت سیاسی و نظامی آنها را بازگو می‌کند و هم قدرت اقتصادی و احیاناً قدرت علمی را.

تعبیر به «أَثَاراً فِي الْأَرْضِ» ممکن است اشاره به پیشرفت عظیم کشاورزی آنها باشد، همان‌گونه که در آیه ۹ سوره روم آمده: «آبادر زمین سیر نکردند، تابینند عاقبت کسانی که قبل از آنها بودند چه شد؟ آنها بسیار نیرومندتر بودند و زمین را (برای زراعت) دگرگون ساختند و بیش از آنچه اینها

آباد کردند ، عمران نمودند» .

و ممکن است اشاره به ساختمان‌ها و بناهای محکمی باشد که بعضی از اقوام پیشین در دل کوه‌ها و درمیان دشت‌ها بنا می‌کردند، چنان‌که قرآن درباره قوم «عاد» می‌گوید: «اتَّبَعُونَ بِكُلِّ رِيعٍ آيَةً تَعْبَثُونَ وَتَتَّخِذُونَ مَصَانِعَ لَعَلَّكُمْ تَخْلُدُونَ: آيا شما بر هر مکان مرتفعی نشانه‌ای از روی هوی و هوس می‌سازید و قصرها و قلعه‌های زیبا و محکم بنا می‌کنید ، گویی در جهان جاویدان خواهید ماند» (۱۲۸ - ۱۲۹ / شعراء).

و در پایان آیه سرنوشت این اقوام سرکش را در یک جمله کوتاه چنین بازگو می‌کند: «فَأَخَذَهُمُ اللَّهُ بِذُنُوبِهِمْ وَمَا كَانَ لَهُم مِّنَ اللَّهِ مِنْ وَّاقٍ» ، نه کثرت نفرات آن‌ها مانع از عذاب الهی شد و نه قدرت و شوکت و مال و ثروت بی‌حسابشان .
 کراراً در آیات قرآن «أَخَذَ» (گرفتن) به معنی مجازات کردن آمده است ، این به خاطر آن است که برای انجام یک مجازات سنگین نخست طرف را بازداشت می‌کنند و سپس کیفر می‌دهند .

﴿ ۲۲ ﴾ ذٰلِكَ بِاَنَّهُمْ كَانَتْ تَأْتِيهِمْ رُسُلُهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ فَكَفَرُوا فَآخَذَهُمُ اللّٰهُ اِنَّهُ قَوِيٌّ شَدِيدُ الْعِقَابِ

این به خاطر آن بود که فرستادگان آنان پیوسته با دلایل روشن به سراغشان می آمدند ولی آنها همه را انکار می کردند ، لذا خداوند آنها را گرفت (و کیفر داد) که اوقوی و شدید العقاب است .

چنان نبود که آنها غافل و بی خبر باشند و یا کفر و گناهشان ناشی از عدم اتمام حجت گردد ، نه رسولان آنها پی در پی می آمدند ، اما آنها هرگز در برابر اوامر الهی تسلیم نشدند ، چراغ های هدایت را می شکستند و به رسولان دلسوز خود پشت می کردند و گاه آنها را می کشتند ، این جا بود که خداوند آنها را گرفت و کیفر داد ، زیرا او در جای رحمت «أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ» است و در جای خشم و غضب «أَشَدُّ الْمُعَاقِبِينَ» .

﴿ ۲۳ ﴾ وَ لَقَدْ أَرْسَلْنَا مُوسَىٰ بِآيَاتِنَا وَ سُلْطَانٍ مُّبِينٍ
ما موسی را با آیات خود و دلیل روشن فرستادیم .

﴿ ۲۴ ﴾ اِلٰی فِرْعَوْنَ وَ هَامَانَ وَ قَارُونَ فَقَالُوا سَاحِرٌ كَذَّابٌ

به سوی فرعون و هامان و قارون ، ولی آنها گفتند : اوساحر بسیار دروغ‌گویی است . داستان موسی و فرعون در بسیاری از سوره‌های قرآن تکرار شده ، ولی بررسی آن نشان می‌دهد که هرگز جنبه تکراری ندارد ، بلکه در هر مورد از زاویه خاصی به آنها نگاه شده است ، چنان‌چه در مورد بحث ، منظور بیش از همه پیش کشیدن ماجرای مؤمن آل فرعون است و بقیه بیان زمینه‌ای است برای این ماجرای مهم .

در این‌که میان « آیات » و « سُلْطَانٍ مُّبِينٍ » چه تفاوتی است ، تفسیرهای مختلفی از سوی مفسران بیان شده است ، ولی آنچه از آیات دیگر قرآن استفاده می‌شود این‌است که « سُلْطَانٍ مُّبِينٍ » معمولاً به معنی دلیل روشن و محکمی است که باعث سلطه آشکار می‌گردد ، چنان‌که در آیه ۲۱ سورة نمل در داستان سلیمان و هدهد می‌خوانیم : سلیمان می‌گوید : « هدهد را نمی‌بینم ، او چرا غایب شده ، من او را کیفر سختی خواهم داد ، یا او را ذبح می‌کنم و یا « سلطان مبین » (دلیل روشن) برای غیبت خود بیاورد » .

«آیات» نیز کراراً در قرآن به معنی معجزات آمده است .
 بنابراین تعبیر به «آیات» اشاره به «معجزات موسی عليه السلام» و «سلطان مبین» به معنی منطق نیرومند و دلایل دندان‌شکنی است که موسی در برابر فرعونیان داشت .
 به هر حال «موسی عليه السلام» هم مجهز به منطق عقل بود و هم کارهای خارق‌العاده که نشانه ارتباط او با عالم ماوراء طبیعت بود ، انجام می‌داد ، ولی موضع‌گیری سرکشان فرعونی در مقابل او چیزی جز این نبود که او را متهم به سحر و کذب می‌کردند .
 اتهام سحر در برابر آیات و معجزات بود و تکذیب در برابر استدلالات منطقی و این خود شاهد دیگری است برای تفسیری که در مورد این دو تعبیر برگزیدیم .
 قابل توجه این که نام سه کس در این آیه آمده است که هر کدام مظهر و سمبل چیزی بودند : «فرعون» سمبل طغیان و سرکشی و حاکمیت ظلم و جور ، «هامان» مظهر شیطنت و طرح‌های شیطانی و «قارون» مظهر ثروتمند یاغی و استثمارگر که برای حفظ ثروت خویش از هیچ کاری ابا نداشت .

به این ترتیب موسی علیه السلام مأمور بود به ظلم حاکمان بیدادگر و شیطنت سیاستمداران خائن و تعدی ثروتمندان مستکبر پایان دهد و جامعه‌ای بر اساس عدالت و داد از نظر سیاسی و فرهنگی و اقتصادی بسازد ، اما آن‌ها که منافع نامشروعشان در خطر بود سخت به مقاومت برخاستند .

﴿۲۵﴾ فَلَمَّا جَاءَهُم بِالْحَقِّ مِنْ عِنْدِنَا قَالُوا اقْتُلُوا أَبْنَاءَ الَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ وَ اسْتَحْيُوا نِسَاءَهُمْ وَمَا كَيْدُ الْكَافِرِينَ إِلَّا فِي ضَلَالٍ

هنگامی که حق از سوی ما برای آن‌ها آمد گفتند : پسران کسانی را که با موسی ایمان آورده‌اند به قتل برسانید و زنانشان را (برای اسارت و خدمت) زنده بگذارید ، اما نقشه کافران جز در گمراهی نیست (و نقش بر آب می‌شود) .

به هر حال این یک نقشه شوم و مستمر حکومت‌های شیطانی است که نیروهای فعال را به نابودی می‌کشانند و نیروهای غیرفعال را برای بهره‌کشی زنده نگه می‌دارند و چه جای تعجب که این نقشه ، هم قبل از تولد موسی علیه السلام در میان بنی اسرائیل که به صورت

بردگانی در دست فرعونیان بودند ، عملی شده باشد و چه بعد از قیام موسی علیه السلام ، این یک حرکت ضد انقلابی بود تا نیروهای بنی اسرائیل را شدیداً سرکوب کند و هرگز نتوانند قد علم نمایند .

﴿ ۲۶ ﴾ وَقَالَ فِرْعَوْنُ ذَرُونِي أَقْتُلْ مُوسَى وَلْيَدْعُ رَبَّهُ إِنِّي أَخَافُ أَنْ يُبَدِّلَ دِينَكُمْ أَوْ أَنْ يُظْهِرَ فِي الْأَرْضِ الْفُسَادَ

و فرعون گفت: بگذارید من موسی را بکشم و او پروردگارش را بخواند (تا نجاشی دهد) من از این می ترسم که آیین شما را دگرگون سازد و یا در این زمین فساد برپا کند . از این تعبیر استفاده می شود که اکثریت مشاوران که مانع قتل موسی علیه السلام بودند یا لاقفل بعضی از آنان به این امر استدلال می کردند که با توجه به کارهای خارق العاده موسی علیه السلام ممکن است نفرینی کند و خدایش عذاب بر ما نازل کند . آن ها معتقد بودند موسی علیه السلام شخصاً یک « حادثه » است ، اما اگر در آن شرایط کشته شود ، تبدیل به یک « جریان » خواهد شد ، جریانی بزرگ و پر شور

که کنترل آن بسیار مشکل خواهد بود .

بعضی دیگر از اطرافیان فرعون که دل خوشی از او نداشتند ، مایل بودند موسی علیه السلام زنده بماند و فکر فرعون را به خود مشغول دارد ، تا آن‌ها آسوده خاطر زندگی کنند و دور از چشم فرعون به سوء استفاده مشغول باشند ، چراکه این یک برنامه همیشه است که اطرافیان شاهان مایلند همیشه فکر آن‌ها مشغول کاری باشد و آن‌ها آسوده خاطر به تأمین منافع نامشروع خود بپردازند ، لذا گاهی دشمنان خارجی را تحریک می‌کردند تا از شر فراغت «شاه» در امان بمانند .

سپس فرعون برای توجیه تصمیم قتل موسی علیه السلام دو دلیل برای اطرافیان ذکر می‌کند : یکی جنبه به اصطلاح دینی و معنوی دارد و دیگر جنبه دنیوی و مادی ، می‌گوید : « من از این می‌ترسم که آیین شمارا عوض کند و دین نیا کنتان را برهم زند یا این که فساد بر روی زمین آشکار سازد » (اِنِّیْ اَخَافُ ...) .

البته « دین » از دریچه فکر « فرعون » چیزی جز پرستش او و یا بت‌های

دیگر نبود ، آیینی در مسیر تخدیر و تحمیق مردم و وسیله‌ای برای مقدس شمردن سلطهٔ جابرانهٔ آن مرد خونخوار .

و «فساد» نیز از نظر او به‌وجود آمدن یک انقلاب ضد استکباری برای آزاد ساختن توده‌های اسیر و دربند و محو آثار بت‌پرستی و احیای توحید بود و همیشه جباران و مفسدان برای توجیه جنایات خود و مبارزه با مردان خدا به این دو بهانهٔ دروغین دست زده‌اند که هم امروز نیز نمونه‌هایش را در گوشه و کنار دنیا با چشم خود می‌بینیم .

﴿۲۷﴾ **وَقَالَ مُوسَىٰ إِنِّي عُذْتُ بِرَبِّي وَرَبِّكُمْ مِنْ كُلِّ مُتَكَبِّرٍ لَا يُؤْمِنُ بِيَوْمِ الْحِسَابِ**

موسی گفت : من به پروردگارم و پروردگارتان شمایناه می‌پریم و از هر متکبری که به‌روز حساب ایمان نمی‌آورد .

موسی علیه السلام که ظاهراً در آن مجلس حضور داشت این سخن را با قاطعیت و اطمینانی که مولود از ایمان نیرومند و اتکای او بر ذات پاک پروردگار بود ، بیان کرد و نشان داد که از چنین تهدیدی ترسی به خود راه نداده است .

این گفتار موسی عليه السلام به خوبی نشان می‌دهد افرادی که دارای این دو ویژگی باشند ، آدم‌های خطرناکی محسوب می‌شوند : « تکبر » و « عدم ایمان به روز قیامت » و باید از چنین افرادی به خدا پناه برد .

« تکبر » سبب می‌شود که انسان جز خود و افکار خودش را نبیند ، آیات و معجزات خدا را سحر بخواند ، مصلحان را مفسد و اندرزد وستان و اطرافیان را محافظه کاری و ضعف نفس بشمرد . و « عدم ایمان به روز حساب » سبب می‌شود که هیچ حسابی در برنامه و کار او نباشد و حتی در برابر قدرت نامحدود پروردگار ، با قدرت بسیار ناچیزش به مبارزه برخیزد و به جنگ پیامبران او برود ، چرا که حسابی در کار نیست .

﴿ ۲۸ ﴾ وَقَالَ رَجُلٌ مُّؤْمِنٌ مِّنْ آلِ فِرْعَوْنَ يَكْتُمُ إِيمَانَهُ أَتَقْتُلُونَ رَجُلًا أَنْ يَقُولَ رَبِّيَ اللَّهُ وَقَدْ جَاءَكُمْ بِالْبَيِّنَاتِ مِنْ رَبِّكُمْ وَإِنْ يَكْذِبًا فَعَلَيْهِ كَذِبُهُ وَإِنْ يَكْذِبًا فَضَالًا يَضِلُّكُمْ بَعْضُ الَّذِي يَعِدُكُمْ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي مَنْ هُوَ مُسْرِفٌ كَذَّابٌ

مرد مؤمنی از آل فرعون که ایمان خود را پنهان می‌داشت ، گفت : آیا می‌خواهید کسی

را به قتل برسانید به خاطر این که می گوید پروردگار من الله است ، در حالی که دلایل روشنی از سوی پروردگارتان آورده ، اگر دروغ گو باشد دروغش دامن خود او را خواهد گرفت و اگر راستگو باشد (لا اقل) بعضی از عذاب هایی را که وعده می دهد به شما خواهد رسید، خداوند کسی را که اسراف کار و بسیار دروغ گو است، هدایت نمی کند.

آیا کسی را به خاطر دعوت به سوی خدا می کشند ؟

از این جا فراز دیگری از تاریخ موسی علیه السلام فرعون شروع می شود که در قرآن مجید تنها در این سوره مطرح شده است و آن داستان « مؤمن آل فرعون » است ، که از نزدیکان فرعون بود ، دعوت موسی علیه السلام را به توحید پذیرفت ولی ایمان خود را آشکار نمی کرد ، زیرا خود را موظف به حمایت حساب شده از موسی علیه السلام می دید ، او مردی بود هوشیار و دقیق و وقت شناس و از نظر منطق بسیار نیرومند و قوی که در لحظات حساس به یاری موسی علیه السلام شتافت و چنان که در دنباله این آیات خواهد آمد او را از یک توطئه خطرناک قتل رهایی بخشید ، ولی هنگامی که مشاهده کرد با خشم شدید فرعون جان موسی علیه السلام

به خطر افتاده ، مردانه قدم پیش نهاد و با بیانات مؤثر خود توطئه قتل او را برهم زد .
مؤمن آل فرعون ، ضمن این سخنان از چند طریق برای نفوذ در فرعون و اطرافیان او
وارد شد :

نخست این که عمل موسی علیه السلام در خور چنین عکس العمل شدیدی نیست .
دیگر این که فراموش نکنید او با خود معجزات و دلایلی مانند معجزه عصا و ید بیضاء
را دارد که ظاهر آن موجه به نظر می رسد و مبارزه با چنین مردی خطرناک است .
سوم این که نیازی به اقدام شما نیست ، چراکه اگر دروغ گو باشد خداکار او را می سازد ،
اما این احتمال را هم بدهید که راست بگوید و خداکار ما را بسازد .

﴿ ۲۹ ﴾ يَا قَوْمِ لَكُمْ الْمُلْكُ الْيَوْمَ ظَاهِرِينَ فِي الْأَرْضِ فَمَنْ يَنْصُرُنَا مِنْ بَأْسِ اللَّهِ إِنْ جَاءَنَا
قَالَ فِرْعَوْنُ مَا أُرِيكُمْ إِلَّا مَا أَرَىٰ وَ مَا أَهْدِيكُمْ إِلَّا سَبِيلَ الرَّشَادِ

ای قوم من ! امروز حکومت از آن شماست و در این سرزمین پیروزید ، اگر عذاب
الهی به سراغ ما آید ، چه کسی ما را یاری خواهد کرد ؟ فرعون گفت : من جز آن چه را

معتقدم به شما ارائه نمی‌دهم و شما را جز به طریق حق و پیروزی دعوت نمی‌کنم (دستور همان قتل موسی است).

مؤمن آل فرعون به این مقدار هم قناعت نکرد و باز ادامه داد و با لحنی دوستانه و خیرخواهانه آن‌ها را نصیحت کرد.

این سخنان ظاهراً در «اطرافیان فرعون» بی‌اثر نبود، آن‌ها را ملایم ساخت و از خشمشان فرو کاست.

ولی فرعون در این جا سکوت را برای خود جایز ندید، کلام او را قطع کرده، چنین گفت: «مطلب همان است که گفتم، من جز آنچه را که معتقدم به شما دستور نمی‌دهم، به آن معتقدم که موسی حتماً باید کشته شود و راهی غیر از این نیست و بدانید من شما را جز به طریق حق و پیروزی دعوت نمی‌کنم» (قَالَ فِرْعَوْنُ... سَبِّيلَ الرَّشَادِ).

و چنین است حال همه جباران و طاغوت‌ها در طول تاریخ و در گذشته و امروز که همیشه رأی صواب را رأی خود می‌پندارد و به احدی اجازه اظهارنظر در برابر رأی خود را

نمی‌دهند ، آن‌ها به پندارشان عقل کل هستند و دیگران مطلقاً عقل و دانشی ندارند و این نهایت جهل و حماقت است .

تقیه یک وسیله مؤثر مبارزه

«تقیه» یا «کتمان عقیده باطنی» برخلاف آنچه بعضی می‌پندارند ، به معنی ضعف و ترس و محافظه‌کاری نیست ، بلکه غالباً به عنوان یک وسیله مؤثر برای مبارزه با زورمندان و جباران و ظالمان مورد استفاده قرار می‌گیرد ، کشف اسرار دشمن جز از طریق افرادی که از روش تقیه استفاده می‌کنند ، ممکن نیست .

ضربات غافلگیرانه بر پیکره دشمن جز از طریق تقیه و کتمان نقشه‌ها و طرح‌های مبارزه صورت نمی‌گیرد .

و مؤمن آل فرعون نیز تقیه‌اش برای خدمت به آیین موسی علیه السلام و دفاع از حیات او در لحظات سخت و بحرانی بود ، چه چیز از این بهتر که انسان فرد مؤمنی در دستگاه دشمن داشته باشد که تا اعماق تشکیلات او نفوذ کند و از همه چیز باخبر گردد و به موقع دوستان

را در جریان بگذارد و حتی در موقع لزوم در فکر جباران نفوذ کند و نقشه‌های آن‌ها را دگرگون سازد .

آیا اگر مؤمن آل فرعون از روش تقیه استفاده نمی‌کرد ، هرگز توانایی انجام این خدمات را داشت .

لذا در حدیثی از امام صادق علیه السلام آمده است : « النَّقِيَّةُ دِينِي وَ دِينُ آبَائِي وَ لَا دِينَ لِمَنْ لَا تَقِيَّةَ لَهُ وَ النَّقِيَّةُ تُرْسُ اللَّهِ فِي الْأَرْضِ ، لِأَنَّ مُؤْمِنَ آلِ فِرْعَوْنَ لَوْ أَظْهَرَ الْإِسْلَامَ لُقِيَ : تَقِيَّةَ دِينِ مَنْ وَ دِينِ پِدْرَانِ مَنْ است ، کسی که تقیه ندارد ، دین ندارد ، تقیه سپر خداوند در روی زمین است ، چرا که اگر مؤمن آل فرعون ایمان خود را اظهار داشته بود ، کشته می‌شد» .^(۱)

مخصوصاً در زمانی که جمعیت مؤمنان در منطقه‌ای در اقلیت باشند و در چنگال اکثریتی بی‌منطق و بی‌رحم گرفتار شوند ، هیچ عقلی اجازه نمی‌دهد که با اظهار ایمان جز در

۱- « مجمع البیان » ، جلد ۱ ، صفحه ۵۲۱ ، ذیل آیات مورد بحث .

مورد ضرورت نیروهای فعال خود را به هدر دهند ، بلکه باید در این مقطع خاص با کتمان عقیده نیروها را متشکل و متمرکز و برای قیام نهایی آماده سازند .

شخص پیامبر اسلام در آغاز قیامش ، در مدت چند سال دعوت پنهانی داشت و از همین روش استفاده می کرد و بعد از مدتی که یارانش فزونی گرفتند و هسته بندی اصلی محکم شد ، اسلام را رسماً اعلام نمود .

در میان پیامبران دیگر ابراهیم علیه السلام با تمام شجاعت و قهرمانی که داشت ، به هنگام تصمیم بر شکستن بت ها از روش تقیه استفاده کرد و برنامه خود را از بت پرستان کتمان نمود و گرنه هرگز موفق نمی شد .

ابوطالب عموی پیامبر اسلام شاید تا آخر عمر روش تقیه را از دست نداد ، تنها در مقطع های خاصی ایمان خود را آشکار ساخت ، ولی در مواقع دیگر صریحاً چیزی نمی گفت تا بتواند نقش مؤثر خود را در حفظ جان پیامبر در مقابل بت پرستان لجوج و بی رحم و کینه توز ایفا کند .

به هر حال آنچه بعضی از جاهلان و ناآگاهان پنداشته‌اند که تقیه مخصوص مذهب شیعه است ، یا تقیه نشانه ضعف و زبونی است ، کاملاً بی‌اساس و دور از منطق است ، تقیه در تمام مکتب‌ها بدون استثنا وجود دارد .

برای توضیح بیشتر به جلد دوم تفسیر نمونه صفحه ۳۷۳ (ذیل آیه ۲۸ آل عمران) و جلد یازدهم صفحه ۴۲۳ (ذیل آیه ۱۰۶ سوره نحل) مراجعه فرمایید .

﴿ ۳۰ ﴾ وَ قَالَ الَّذِي آمَنَ يَا قَوْمِ إِنِّي أَخَافُ عَلَيْكُمْ مِثْلَ يَوْمِ الْأَحْزَابِ

آن مرد با ایمان گفت : ای قوم من ، من بر شما از روزی همانند روز (عذاب) اقوام پیشین خائفم .

اخطار مؤمن آل فرعون با استفاده از تجارب تاریخی

مردم مصر به حکم این که در آن زمان نیز نسبتاً متمدن و باسواد بودند ، گفتگوهای مورخان را درباره اقوام پیشین ، اقوامی همچون قوم نوح و عاد و ثمود که سرزمین آنها غالباً فاصله زیادی از آنها نداشت ، شنیده بودند و

از سرنوشت دردناک آنها کم و بیش خبر داشتند .
 لذا مؤمن آل فرعون بعد از آنکه با نقشه قتل موسی عليه السلام به مخالفت پرداخت و با مقاومت سرسختانه فرعون روبرو شد که دستور قتل را مجدداً تأیید کرد ، دست از تلاش و کوشش خود برنداشت و نمی‌بایست بردارد ، لذا به این فکر افتاد که این بار دست این قوم سرکش را گرفته و به اعماق تاریخ پیشینیان ببرد و آنها را از تکرار چنان مصائبی در مورد خودشان بیم دهد ، شاید بیدار شوند و در تصمیم خود تجدید نظر کنند .

﴿ ۳۱ ﴾ **مِثْلَ دَأْبِ قَوْمِ نُوحٍ وَ عَادٍ وَ ثَمُودَ وَ الَّذِينَ مِنْ بَعْدِهِمْ وَ مَا اللَّهُ يُرِيدُ ظُلْمًا لِلْعِبَادِ**
 از عادتِ همچون عادت قوم نوح و عاد و ثمود و کسانی که بعد از آنها بودند (از شرک و کفر و طغیان) می‌ترسم و خداوند ظلم و ستمی بر بندگان نمی‌خواهد .

« دَأْب » (بر وزن ضرب) در اصل به معنی ادامه سیر است و دائب به موجودی گفته می‌شود که به سیر خود ادامه می‌دهد ، سپس به هر عادت مستمری اطلاق شده و منظور در این جا از « دَأْبِ قَوْمِ نُوحٍ ... » عادت مستمری است که آنها داشتند و آن

استمرار بر شرک و طغیان و ظلم و کفران بود .
 این اقوام عادتشان شرک و کفر و طغیان بود و دیدیم به چه سرنوشتی گرفتار شدند ،
 گروهی با طوفان کوبنده نابود گشتند ، گروهی با تندباد وحشتناک ، جمعی با صاعقه‌های
 آسمانی و عده‌ای با زمین لرزه‌های ویرانگر .
 آیا احتمال نمی‌دهید که شما هم با این اصراری که بر کفر و طغیان
 دارید گرفتار یکی از این بلاهای عظیم الهی شوید ؟ پس به من اجازه دهید که بگویم
 من از چنین آینده شومی در مورد شما خائفم .
 ﴿ ۳۲ 〉 **وَ يَاقَوْمِ إِنِّي أَخَافُ عَلَيْكُمْ يَوْمَ التَّنَادِ**
 ای قوم ! من بر شما از روزی که مردم یکدیگر را صدامی زنند (و از هم یاری می‌طلبند و
 صدایشان به جایی نمی‌رسد) بیمناکم .
 « التَّنَاد » از ماده « ندا » به معنی صدا زدن است .
 مشهور و معروف در میان مفسران این است که « يَوْمَ التَّنَاد » از اسامی قیامت است ،

ولی می‌توان برای این آیه معنی وسیع‌تری را در نظر گرفت که « یَوْمَ التَّنَادِ » این دنیا را نیز شامل شود ، چراکه « یَوْمَ التَّنَادِ » مفهومی تنها « روز ندا دادن یکدیگر » است و این تعبیر نشانه‌ی نهایت عجز و بیچارگی است ، در زمانی که کارد به استخوان می‌رسد و افرادی که دستشان از همه جا بریده یکدیگر را صدامی‌کنند و فریادشان به جایی نمی‌رسد . در این جهان نیز « یَوْمَ التَّنَادِ » فراوان است ، روزهایی که عذاب الهی نازل می‌شود ، روزهایی که جامعه‌ها بر اثر گناهان و خطاهایشان به بن‌بست کشیده می‌شوند ، روزهایی که بحران‌ها و حوادث سخت همه را تحت فشار قرار می‌دهد ، فرار می‌کنند و پناهگاهی می‌جویند ، اما پناهگاهی وجود ندارد و همه فریاد می‌کشند .

﴿ ۳۳ ﴾ یَوْمَ تُولُّونَ مُدْبِرِينَ مَا لَكُمْ مِنَ اللَّهِ مِنْ عَاصِمٍ وَمَنْ يُضْلِلِ اللَّهُ فَمَا لَهُ مِنْ هَادٍ همان روز که روی می‌گردانید و فرار می‌کنید، اما هیچ پناهگاهی در برابر عذاب خداوند برای شما وجود ندارد و هر کس را خداوند (به خاطر اعمالش) گمراه‌سازد، هدایت‌کننده‌ای برای او نیست .

این آیه تفسیر « یَوْمَ النَّادِ » است ، آنها در این دنیا از طریق هدایت گمراه می شوند و در حجابی از جهل و ضلالت فرو می روند و در آخرت از طریق بهشت و نعمت های الهی گمراه خواهند شد .

﴿ ۳۴ ﴾ **وَلَقَدْ جَاءَكُمْ يُوسُفُ مِنْ قَبْلُ بِالْبَيِّنَاتِ فَمَا زِلْتُمْ فِي شَكٍّ مِمَّا جَاءَكُمْ بِهِ حَتَّىٰ إِذَا هَلَكَ قُلْتُمْ لَنَ يَبْعَثَ اللَّهُ مِنْ بَعْدِهِ رَسُولًا كَذَلِكَ يُضِلُّ اللَّهُ مَنْ هُوَ مُسْرِفٌ مُرْتَابٌ**

پیش از این یوسف با دلایل روشن به سراغ شما آمد ، ولی شما همچنان در آنچه او آورده بود ، تردید داشتید ، تازمانی که از دنیارفت ، گفتید : هرگز خداوند بعد از او رسولی مبعوث نخواهد کرد ، این گونه خداوند هر اسراف کار تردید کننده ای را گمراه می سازد .

متکبران جبار از درک صحیح محرومند

در این آیات همچنان سخنان مؤمن آل فرعون ادامه می یابد.

شک و تردید شما از این جهت نبود که دعوت او پیچیدگی داشت و نشانه‌ها و دلایل او کافی نبود، بلکه به خاطر ادامه خودکامگی‌ها، سرسختی نشان دادید و پیوسته اظهار شک و تردید نمودید، سپس برای این‌که خود را از هر گونه تعهد و مسئولیت خلاص کنید و به خودکامگی و هوس‌رانی خویش ادامه دهید، « هنگامی که یوسف از دنیارفت گفتید هرگز خداوند بعد از او رسولی مبعوث نخواهد کرد » و به خاطر این روش نادرستتان مشمول هدایت الهی نشدید. شما از یک سو راه اسراف و تجاوز از حدود الهی را پیش گرفتید و از سوی دیگر در همه چیز شک و تردید و وسوسه نمودید و این دو کار سبب شد که خداوند دامنه لطفش را از شما برگیرد و شما را در وادی ضلالت رها سازد و جز این سرنوشتی در انتظارتان نبود. اکنون هم اگر در برابر دعوت موسی همان روش را پیش گیرید و به بحث و تحقیق نپردازید، ممکن است او پیامبری باشد از سوی خدا، اما نور هدایتش هرگز بر قلوب مستور و محجوب شما نتابد.

﴿ ۳۵ ﴾ الَّذِينَ يُجَادِلُونَ فِي آيَاتِ اللَّهِ بِغَيْرِ سُلْطَانٍ أَتَتْهُمْ كَبْرًا مَقْتًا عِنْدَ اللَّهِ وَعِنْدَ

الَّذِينَ آمَنُوا كَذَلِكَ يَطْبَعُ اللَّهُ عَلَى كُلِّ قَلْبٍ مُتَكَبِّرٍ جَبَّارٍ

همان‌ها که در آیات الهی بی‌آن‌که دلیلی برای آن‌ها آمده باشد به مجادله برمی‌خیزند ، کاری که خشم عظیمی نزد خداوند و نزد کسانی که ایمان آورده‌اند بار می‌آورد ، این‌گونه خداوند بر قلب هر متکبر جباری مهر می‌نهد .

این آیه « مُسْرِفَانِ مُزْتَابٍ » را معرفی می‌کند ، آن‌ها بی‌آن‌که هیچ دلیل روشنی از عقل و نقل برای سخنان خود داشته باشند ، در برابر آیات بینات الهی موضع‌گیری می‌کنند . لجاجت‌ها و عناد در برابر حق پرده‌ای ظلمانی بر فکر انسان می‌اندازد و حس تشخیص را از او می‌گیرد ، کار به جایی می‌رسد که قلب او همچون یک ظرف دربسته مهر شده ، می‌گردد که نه محتوای فاسد آن بیرون می‌آید و نه محتوای صحیح و جان‌پروری وارد آن می‌شود .

آری کسانی که به‌خاطر داشتن این دو صفت زشت « تکبر و جباریت » تصمیم گرفته‌اند در مقابل حق بایستند و هیچ واقعیتی را پذیرا نشوند ، خداوند روح حق طلبی را از آن‌ها

می گیرد ، آن چنان که حق در ذائقه آنها تلخ و باطل شیرین می آید .
 مؤمن آل فرعون با این بیانات کار خود را کرد و چنان که از آیات بعد نیز استفاده می شود ، تصمیم فرعون را دایر بر قتل « موسی » علیه السلام متزلزل ساخت و یا حداقل آن را به تأخیر انداخت ، همان تأخیری که سرانجام خطر را از موسی علیه السلام برطرف ساخت و این رسالت بزرگی بود که این مرد هوشیار و شجاع در این مرحله حساس انجام داد .

﴿ ۳۶ ﴾ وَ قَالَ فِرْعَوْنُ يَا هَامَانَ ابْنِ لِي صَرِّحاً لَعَلِّي أَبْلُغُ الْأَسْبَابَ

فرعون گفت : ای هامان ! برای من بنای مرتفعی بساز ، شاید به وسایلی برسم .
 ﴿ ۳۷ ﴾ أَسْبَابَ السَّمَوَاتِ فَاطَّلَعَ إِلَى إِلَهِ مُوسَى وَ إِنِّي لَأَظُنُّهُ كَاذِباً وَ كَذَلِكَ زُيِّنَ لِفِرْعَوْنَ سُوءُ عَمَلِهِ وَ صُدَّ عَنِ السَّبِيلِ وَ مَا كَيْدُ فِرْعَوْنَ إِلَّا فِي تَبَابٍ

وسایل (صعود به) آسمان ها ، تا از خدای موسی آگاه شوم ، هر چند گمان می کنم او دروغ گو باشد ، این چنین اعمال بد فرعون در نظرش زیست داده شده بود و او را از راه حق بازداشت و توطئه فرعون (و فرعون صفتان) جز به نابودی نمی انجامد .

عوام فریبی فرعون در پوشش رفتن به آسمان‌ها و خبرگرفتن از خدای موسی
 «صُرْح» در اصل به معنی وضوح و روشنی و «تصریح» به معنی آشکارانمودن، سپس به بناهای بلند و به قصرهای زیبا و مرتفع این کلمه اطلاق شده، چراکه کاملاً واضح و روشن و آشکار است.

«تَبَاب» به معنی خسارت و هلاکت است.

نخستین چیزی که در این جا به نظر می‌رسد، این است که هدف فرعون از این کار چه بود؟

آیا او واقعاً در این حد از حماقت بود که فکر می‌کرد خدای موسی عليه السلام در آسمان است و به فرض که در آسمان باشد با ساختن یک بنای بلند که در مقابل کوه‌های سطح زمین ارتفاع بسیار ناچیزی دارد، می‌تواند به آسمان برود؟

این مسأله بسیار بعید به نظر می‌رسد، چراکه فرعون با تمام غرور و تکبری که داشته، مرد هوشیار و سیاستمداری بود که سالیان دراز ملت عظیمی را در بند نگه داشته بود و با

قدرت بر آنها حکومت می‌کرد و در مورد چنین اشخاصی هر حرکتی جنبهٔ شیطانی دارد ، باید قبل از هر چیز به سراغ تحلیل انگیزهٔ سیاست شیطانی این امر رفت .

ظاهر این است فرعون به عنوان چند هدف دست به چنین کاری زد:

﴿ ۱- او می‌خواست وسیله‌ای برای اشتغال فکری مردم و انصراف ذهن آنها از مسألهٔ نبوت موسی عليه السلام و قیام بنی اسرائیل فراهم آورد و مسألهٔ ساختن این بنای مرتفع که به گفتهٔ بعضی از مفسران در زمینی بسیار وسیع با پنجاه هزار مرد بنا و معمار و کارگران زیاد برای فراهم آوردن وسایل ساخته می‌شد ، می‌توانست مسائل دیگر را تحت الشعاع قرار دهد و هر چه بنا بالاتر می‌رود ، توجه مردم را بیشتر به خود جلب کند و نقل همهٔ محافل و خبر روز ، همین موضوع باشد و مسألهٔ پیروزی موسی عليه السلام را بر ساحران که ضربهٔ عظیمی بر پیکر قدرت فرعونیان وارد ساخت ، موقتاً به طاق نسیان زند .

﴿ ۲- او می‌خواست از این طریق کمک مادی و اقتصادی به توده‌های زحمت‌کش کند و کاری هرچند موقت برای بیکاران فراهم سازد تا کمی مظالم او را فراموش کنند و

وابستگی مردم از نظر اقتصادی ، به خزینه او بیشتر گردد .

۳- برنامه این بود که بعد از پایان بنا بر فراز آن رود و نگاهی به آسمان کند و احتمالاً تیری در کمان گذارد و پرتاب کند و بازگردد و برای تحمیق مردم بگوید : « خدای موسی هر چه بود تمام شد ، به سراغ کار خود بروید و فکرتان راحت باشد » .

و گرنه برای فرعون روشن بود که به جای بنای عظیم او که از چند صد متر تجاوز نمی کرد ، اگر از فراز کوه های بسیار مرتفع نیز به آسمان نگاه شود ، منظره آن همان است که از روی زمین صاف دیده می شود ، بدون کمترین تغییر .

قابل توجه این که فرعون در برابر موسی (علیه السلام) با گفتن این سخنان و بیان این دستور یک گام عقب نشینی می کند و می گوید : « من می خواهم درباره خدای موسی تحقیق کنم » (فَاطْلَعْ إِلَى اللَّهِ مُوسَى) و می افزاید : « هر چند او را دروغ گو گمان می کنم » و به این ترتیب از مرحله یقین به خلاف مرحله گمان و شک تنزل می کند .

و نیز قابل توجه این که قرآن با جمله « كَذَلِكَ زَيْنَ لِفِرْعَوْنَ سُوءَ عَمَلِهِ وَ صُدَّ عَنِ السَّبِيلِ وَ

مَا كَيْدُ فِرْعَوْنَ إِلَّا فِي تَبَابٍ « نخست ریشه اصلی انحراف فرعون را که همان زینت یافتن اعمال زشتش در نظرش به خاطر کبر و غرور و خودخواهی است ، بیان می دارد ، سپس نتیجه آن را که گمراهی از طریق حق است و در مرحله سوم شکست نهایی نقشه های او را اعلام می کند ، سه جمله کوتاه با سه محتوای غنی .

مسلماً این بازی های سیاسی برای مدت کوتاهی می تواند مؤثر واقع شود ، ولی در درازمدت قطعاً با شکست روبرو خواهد شد .

در بعضی از روایات آمده است که « هامان » بنای برج فرعونی را آن قدر بالا برد که دیگر تندبادها اجازه ادامه کار به بناها نمی دادند ، نزد فرعون آمد و به او گفت : دیگر ما قادر نیستیم بر ارتفاع بنا بیفزاییم و چیزی نگذشت که تندباد سهمگینی وزید و بنارا واژگون کرد. ^(۱) و معلوم شد تمام قدرت نمایی فرعون به یک باد بند است .

۱- « بحار الانوار » ، جلد ۱۳ ، صفحه ۱۲۵ .

﴿۳۸﴾ وَ قَالَ الَّذِي اٰمَنَ يٰۤاَقْوَمِ اتَّبِعُوْنِ اِهْدِکُمْ سَبِيْلَ الرَّشٰدِ

کسی که (از اقوام فرعون) ایمان آورده بود ، گفت : ای قوم ، از من پیروی کنید تا شما را به راه صحیح هدایت کنم .

تنها راه نجات تقوا و خداپرستی است نه اصلاحات دروغین فرعونی

در آیه ۲۹ همین سوره خواندیم که فرعون می گفت : «آنچه من می گویم راه رشد و صلاح است» ، مؤمن آل فرعون با این سخنش به مقابله و تکذیب فرعون پرداخته و به جمعیت می فهماند که فریب سخنان و سوسه انگیز فرعون را نخورید که برنامه های او به شکست و بدبختی می انجامد ، راه این است که من می گویم ، ره تقوا و خداپرستی .

﴿۳۹﴾ يٰۤاَقْوَمِ اِنَّمَا هٰذِهِ الدُّنْيَا مَتَاعٌ وَّ اِنَّ الْاٰخِرَةَ هِيَ دَارُ الْقَرَارِ

ای قوم من ! این زندگی دنیا متاع زودگذری است و آخرت سرای همیشگی است .
گیرم که با هزار مکر و افسون ما پیروز شویم و حق را پشت سر اندازیم ، دست به انواع ظلم و ستم دراز کنیم و دامان ما به خون های بی گناهان آغشته شود ، مگر عمر ما در این

جهان چه اندازه خواهد بود ، این چند روز عمر به سرعت می‌گذرد و چنگال مرگ گریبان همه را می‌گیرد و از فراز قصرهای با شکوه به زیر خاک می‌کشانند ، قرارگاه زندگی ما جای دیگری است .

﴿۴۰﴾ مَنْ عَمِلَ سَيِّئَةً فَلَا يُجْزَى إِلَّا مِثْلَهَا وَ مَنْ عَمِلَ صَالِحًا مِّنْ ذَكَرٍ أَوْ أَنْثَىٰ وَ هُوَ مُؤْمِنٌ فَأُولَٰئِكَ يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ يُرْزَقُونَ فِيهَا بِغَيْرِ حِسَابٍ

هر کس عمل بدی انجام دهد جز به مانند آن کیفر داده نمی‌شود ، ولی کسی که عمل صالحی انجام دهد، خواه مرد یا زن، در حالی که مؤمن باشد وارد بهشت می‌شود و روزی بی‌حسابی به او داده خواهد شد .

مجازات آخرت مشابه اعمالی است که انسان در دنیا انجام داده است

او در این سخنان حساب شده‌اش از یک سو اشاره به عدالت خداوند در مورد مجرمان می‌کند که تنها به مقدار جرمشان جریمه می‌شوند .
و از سوی دیگر اشاره به فضل بی‌انتهای او که در مقابل یک عمل صالح پاداش

بی حساب به مؤمنان داده می شود و هیچ گونه موازنه ای در آن رعایت نخواهد شد ، پاداشی که هیچ چشمی ندیده ، هیچ گوشی نشنیده و حتی به فکر انسانی خطور نکرده است . و از سوی سوم لزوم توأم بودن ایمان و عمل صالح را یادآور می شود . و از سوی چهارم مساوات مرد و زن در پیشگاه خداوند و در ارزش های انسانی . به هر حال او با این سخن کوتاه خود این واقعیت را بیان می کند که متاع این جهان گرچه ناچیز است و ناپایدار ، ولی می تواند وسیله رسیدن به پاداش بی حساب گردد ، چه معامله ای از این پرسودتر .

ضمناً تعبیر به « مِثْلُهَا » اشاره به این است که مجازات های عالم دیگر شبیه همان کاری است که انسان در این دنیا انجام داده است ، شباهتی کامل و تمام عیار .

تعبیر به « غَیْرِ حِسَابٍ » ممکن است ، اشاره به این مطلب باشد که نگاه داشتن حساب عطایا مخصوص کسانی است که مواهب محدودی دارند و می ترسند اگر حساب را نگه ندارند گرفتار کمبود شوند ، اما کسی که خزائن نعمت های او نامحدود و بی پایان است و هر

قدر ببخشد کاستی در آن پیدا نمی‌شود (زیرا هر قدر از بی‌نهایت بردارند باز هم بی‌نهایت است) ، نیاز به حساب‌گری ندارد .

در این جا این سؤال پیش می‌آید که آیا این آیه با آیه‌ای که می‌گوید: « هر کس کار نیکی انجام دهد، ده برابر پاداش به او عطا می‌شود » منافات ندارد؟ (مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ عَشْرُ مَثَالِهَا) (۱۶۰ / انعام) . در پاسخ باید به این نکته توجه کرد که ، ده برابر حداقل پاداش الهی است و لذا در مورد انفاق به هفت صد برابر و بیشتر ارتقاء می‌یابد و سرانجام به مرحله پاداش بی حساب می‌رسد که هیچ کس جز خدا حد آن را نمی‌داند .

﴿ ۴۱ ﴾ **وَيَا قَوْمِ مَا لِيَ أَدْعُوكُمْ إِلَى النَّجْوَىٰ وَتَدْعُونَنِي إِلَى النَّارِ**
ای قوم! چرا من شمارا به سوی نجات دعوت می‌کنم، اما شما مرا به سوی آتش می‌خوانید؟

آخِرِينَ سَخَنَ مُؤْمِنَ آلِ فِرْعَوْنَ

« من سعادت شما را می‌طلبم و شما بدبختی مرا ، من شما را به شاهراه هدایت می‌خوانم و شما مرا به بیراهه می‌خوانید » .

﴿ ۴۲ ﴾ تَدْعُونَنِي لِأَكْفُرَ بِاللَّهِ وَ أَشْرِكَ بِهِ مَا لَيْسَ لِي بِهِ عِلْمٌ وَ أَنَا أَدْعُوكُمْ إِلَى الْعَزِيزِ الْغَفَّارِ

مرا دعوت می کنید که به خدای یگانه کافر شوم و شریک هایی که به آن علم ندارم برای او قرار دهم ، در حالی که من شما را به سوی خداوند عزیز غفار دعوت می کنم . به هر حال مؤمن آل فرعون در یک مقایسه روشن به آن ها یادآوری کرد که دعوت شما ، دعوت به سوی شرک است ، چیزی که حداقل دلیلی بر آن وجود ندارد و راهی است تاریک و خطرناک ، اما من شما را به راهی روشن ، راه خداوند عزیز و توانا ، راه خداوند غفار و بخشنده دعوت می کنم .

تعبیر به « عَزِيزٌ » و « غَفَّارٌ » از یک سو ، اشاره به این مبدأ بزرگ بیم و امید است و از سوی دیگر اشاره ای به نفی الوهیت بت ها و فراعنه که نه عزتی و نه عفو و گذشتی در آنان است .

﴿ ۴۳ ﴾ لَا جَرَمَ أَنَّمَا تَدْعُونَنِي إِلَيْهِ لَيْسَ لَهُ دَعْوَةٌ فِي الدُّنْيَا وَ لَا فِي الْآخِرَةِ وَ أَنَّنَا مَرَدُّنَا

إِلَى اللَّهِ وَ أَنَّ الْمُسْرِفِينَ هُمْ أَصْحَابُ النَّارِ

قطعاً آنچه مرا به سوی آن می خوانید نه دعوت (و حاکمیتی) در دنیا دارند و نه در آخرت و تنها بازگشت مادر قیامت به سوی خداست و مسرفان اهل دوزخند . «لَا جَزَمَ» ترکیبی است از کلمه «لَا» و «جَزَمَ» که در اصل به معنی قطع کردن و چیدن میوه است ، این ترکیب مفهومی این است که چیزی نمی تواند این کار را قطع کند و مانع از آن شود ، لذا روی هم رفته به معنی «قطعاً» و «ناچار» و گاه به معنی سوگند به کار می رود . این موجودات بی حس و شعور ، هرگز مبدأ حرکتی نبوده اند و نخواهند بود ، نه سخنی می گویند ، نه رسولانی دارند و نه دادگاه و محکمه ای ، خلاصه نه گرهی از کار کسی می گشایند ، نه می توانند گرهی در کار کسی بزنند . خدا است که رسولان خود را برای هدایت انسان ها فرستاده و او است که آن ها را در برابر اعمالشان پاداش و کیفر می دهد . به این ترتیب «مؤمن آل فرعون» سرانجام ایمان خود را آشکار ساخت و خط

توحیدی خویش را از خط شرک آلود آن قوم جدا کرد ، دست رد به سینه آن نامحرممان زد و یک تنه با منطق گویایش در برابر همه آنها ایستاد .

﴿ ۴۴ ﴾ فَسَتَذَكَّرُونَ مَا أَقُولُ لَكُمْ وَأَفْوضُ أَمْرِي إِلَى اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ بَصِيرٌ بِالْعِبَادِ
و به زودی آن چه را می گویم به خاطر خواهید آورد ، من کار خود را به خداوند یکتا واگذار می کنم که او نسبت به بندگانش بیناست .

سپس افزود : « من تمام کارهای خود را به خداوند یگانه یکتا واگذار می کنم و به همین دلیل نه از تهدیدهای شما می ترسم و نه کثرت و قدرت شما و تنهایی من ، مرا به وحشت می افکند ، چراکه سرتاپا خود را به کسی سپرده ام که قدرتش بی انتها است و از حال بندگانش به خوبی آگاه است » .

﴿ ۴۵ ﴾ فَوَقَّيْهِ اللَّهُ سَيِّئَاتِ مَا مَكَرُوا وَ خَاقَ بَالِ فِرْعَوْنَ سُوءَ الْعَذَابِ
خداوند او را از نقشه های سوء آنها نکه داشت و عذاب های شدید بر آل فرعون نازل گردید .

« حَقَّ » یعنی اصابت کرد و نازل شد .
 تعبیر به «سَيِّئَاتٍ مَا كَرُّوا» نشان می دهد که اجمالاً توطئه های مختلفی بر ضد او چیدند ،
 اما این توطئه ها چه بود ؟ قرآن سربسته بیان کرده است ، طبعاً انواع مجازات ها و شکنجه ها
 و سرانجام قتل و اعدام بوده است ، اما لطف الهی همه آن ها را خنثی کرد .
 ولی درمقابل عذاب های شدیدی بر آل فرعون نازل گردید، عذاب و مجازات الهی
 همه اش دردناک است ، اما تعبیر به «سُوءُ الْعَذَابِ» نشان می دهد که خداوند عذاب
 دردناک تری برای این گروه انتخاب فرمود ، این همان چیزی است که در آیه بعد به
 آن اشاره می کند .

﴿ ٤٦ ﴾ النَّارُ يُعْرَضُونَ عَلَيْهَا غُدُوًّا وَعَشِيًّا وَيَوْمَ تَقُومُ السَّاعَةُ أَدْخِلُوا آلَ فِرْعَوْنَ
 أَشَدَّ الْعَذَابِ

عذاب آن ها آتش است که هر صبح و شام بر آن عرضه می شوند و روزی که قیامت برپا
 می شود ، دستور می دهد آل فرعون را در سخت ترین عذاب ها وارد کنید .

قابل توجه این که اولاً: تعبیر به آل فرعون می‌کند که اشاره به خاندان و اطرافیان و اصحاب گمراه او است، جایی که آن‌ها گرفتار چنین سرنوشتی شوند، تکلیف خود فرعون روشن است.

ثانیاً: می‌گوید آن‌ها صبح و شام بر آتش عرضه می‌شوند، اما در قیامت آن‌ها را وارد اشدّ عذاب می‌کند، این به خوبی دلالت دارد که عذاب اول، عذاب برزخی است که بعد از این دنیا و قبل از قیام قیامت است و کیفیت آن عرضه و نزدیکی به آتش دوزخ است، عرضه‌ای که هم روح و جان را به لرزه درمی‌آورد و هم جسم را تحت تأثیر قرار می‌دهد. ثالثاً: تعبیر به «عُدُوْ» و «عَثِیْ» (صبح و شام) یا اشاره به دوام این عذاب است، چنان‌که می‌گوییم فلان کس صبح و شام مزاحم ما است، یعنی همواره و همیشه و یا اشاره به انقطاع عذاب برزخی است که تنها در مواقع صبح و شام که مواقع قدرت‌نمایی فراعنه و عیش و نوش آن‌ها بوده، به آن گرفتار می‌شوند.

از تعبیر «عُدُوْ» و «عَثِیْ» (صبح و شام) نیز نباید تعجب کرد که مگر در عالم برزخ چنین

اموری است هست ؟ زیرا از آیات قرآن استفاده می شود که حتی در بهشت صبح و شام نیز وجود دارد ، چنان که در آیه ۶۲ سورة مریم می خوانیم : « وَلَهُمْ رِزْقُهُمْ فِيهَا بُكْرَتًا وَعِشِيًّا : برای آنها (بهشتیان) صبح و شام روزی های مخصوصی است » .

این منافات با دائمی بودن نعمت های بهشتی ندارد ، چنان که در آیه ۳۵ سورة رعد آمده است : « أَكُلُّهَا دَائِمٌ وَظِلُّهَا » (مأكولاتش همیشگی و سایه آن برقرار است) زیرا ممکن است در عین دوام نعمت روزی ها و الطاف مخصوصی در این دو وقت نصیب بهشتیان گردد .

سرگذشت مؤمن آل فرعون یک درس بزرگ مبارزه با طاغوت ها

ادیان الهی و مکتب های آسمانی که در برابر طاغوت ها و جباران ظاهر شدند ، در آغاز به وسیله گروه اندکی عرضه شد ، آنها اگر می خواستند از کمی نفرات وحشت کنند و کثرت مخالفان را دلیل بر حقانیت آنها بشمرند ، هرگز این مکتب ها رشد نمی کرد .

اصل اساسی که بر تمام برنامه های آنها حاکم بود ، همان است که امیرمؤمنان علی علیه السلام در گفتار پرمحتوایش بیان فرموده : « أَيُّهَا النَّاسُ لَا تَسْتَوْجِسُوا فِي طَرِيقِ الْهُدَى

لِقَلَّةِ أَهْلِهِ: ای مردم در طریق هدایت از کمی نفرات هرگز وحشت نکنید» (۱)

مؤمن آل فرعون سمبلی بود از این مکتب و رهرویی بود از پیشقدمان این راه و نشان داد که یک انسان با عزم و اراده راسخ ناشی از ایمان، می‌تواند حتی در اراده فراعنة جبار اثر بگذارد و پیامبر بزرگی را از خطر برهاند.

تاریخ زندگی این مرد شجاع و هوشیار نشان می‌دهد که همیشه باید حرکات طرفداران حق حساب‌شده باشد، گاه باید ایمان را اظهار کرد و فریاد کشید، گاه باید برای هدف‌های «کوتاه مدت» و «دراز مدت» ایمان را مکتوم داشت و تقیه چیزی جز این نیست که انسان به‌خاطر هدف‌های مقدسش اعتقاد خود را در مقطع خاصی مکتوم دارد.

همان‌گونه که مجهز بودن به سلاح‌های ظاهری برای درهم کوبیدن دشمن لازم است، سلاح برنده منطق نیز ضروری است که تأثیرش از سلاح ظاهر به مراتب بیشتر است، لذا

۱- «نهج البلاغه»، خطبه ۲۰۱.

کاری را که مؤمن آل فرعون با منطق خود انجام داد در آن شرایط خاص از هیچ سلاحی ساخته نبود.

و بالاخره داستان مؤمن آل فرعون نشان می‌دهد که خدا این‌گونه افراد با ایمان را تنها نمی‌گذارد و در برابر خطرات در پناه لطف خودش قرار می‌دهد. این نکته نیز قابل توجه است که «مؤمن آل فرعون» طبق بعضی از روایات، سرانجام به شهادت رسید و این که قرآن می‌گوید خداوند او را از توطئه‌های شوم فرعونیان رهایی بخشید، منظور این است که او را از انحراف عقیده و تحمیل کفر و شرک بر او حفظ کرد. در کتاب «محاسن برقی» آمده است که از «امام صادق علیه السلام درباره تفسیر «فَوَقَّيْهُ اللَّهُ سَيِّئَاتٍ مَّا مَكُرُوا» سؤال کردند، فرمود: «أَمَّا لَقَدْ سَطَوَا عَلَيْهِ وَ قَتَلُوهُ وَ لَكِنْ أُنْذِرُونَ مَا وَقَّاهُ؟ وَ قَاهُ أَنْ يَفْتِنُوهُ فِي دِينِهِ»: کار مؤمن آل فرعون به آنجا کشید که به او حمله کرده، او را کشتند و لکن آیا می‌دانید از چه خدا او را ننگه داشت، او را از این که از دینش منحرف کنند، ننگه داشت» (نورالثقلین، جلد ۴، صفحه ۵۲۱).

تفویض کار به خدا

درباره اهمیت واگذاری کار خویش به خدا و توکل بر پروردگار همین بس که در حدیثی از امیرمؤمنان علی علیه السلام آمده است: «الْإِيمَانُ لَهُ أَرْبَعَةٌ أَرْكَانُهَا التَّوَكُّلُ عَلَى اللَّهِ وَ تَفْوِضُ الْأَمْرِ إِلَى اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ وَ الرِّضَا بِقَضَاءِ اللَّهِ وَ التَّسْلِيمُ لِأَمْرِ اللَّهِ: ایمان چهار رکن دارد: توکل بر خدا، واگذاری کار خویش به او و راضی بودن به قضای الهی و تسلیم در برابر فرمان خداوند» (۱).

امام صادق علیه السلام فرمود: «الْمَقْوُضُ أَمْرُهُ إِلَى اللَّهِ فِي رَاحَةِ الْأَبَدِ وَالْعَيْشِ الدَّائِمِ الرَّغَدِ وَالْمَقْوُضُ حَقًّا هُوَ الْعَالِي عَنْ كُلِّ هِمَّةٍ دُونَ اللَّهِ: کسی که کار خود را به خدا واگذارد در راحت ابدی و زندگی جاودانه بپرکت است و کسی که حقیقتاً کار خود را به خدا واگذارد، بر تو از آن است که به غیر او بیندیشد» (۲).

«تفویض» چنانکه راغب در مفردات می‌گوید: به معنی رد کردن است، بنابراین

۱- «بحار الانوار»، جلد ۶۸، صفحه ۳۴۱.

۲- «سفینه البحار»، جلد ۲، صفحه ۳۷۸، ماده «فوض».

« تفویض امر به خدا » به معنی واگذار نمودن کار خویش به او است ، نه به این معنی که انسان دست از تلاش و کوشش بردارد که این به طور مسلم تحریفی است در معنی « تفویض » ، بلکه به این معنی است که نهایت کوشش و تلاش و جهاد را به کار گیرد و هنگامی که در برابر موانع سخت قرار گرفت ، وحشت نکند دست پاچه نشود و دلسرد نگردد ، بلکه کار خود را به خدا واگذارد و با عزمی راسخ به جهاد و تلاش ادامه دهد .

« تفویض » گرچه از نظر مفهوم با « توکل » شباهت زیادی دارد ، ولی مرحله ای برتر از آن است ، چراکه « حقیقت توکل » خدا را وکیل خویش دانستن است ، ولی تفویض مفهومی واگذاری مطلق به او است ، زیرا بسیار می شود که انسان وکیلی انتخاب می کند ، ولی به نظارت خویش نیز ادامه می دهد ، اما در مقام تفویض هیچ نظری از خود ندارد .

﴿ ۴۷ ﴾ **وَ اِذْ يَتَحَاۡجِبُوْنَ فِى النَّارِ فَيَقُوْلُ الضُّعْفُوْا لِلَّذِيْنَ اسْتَكْبَرُوْا اِنَّا كُنَّا لَكُمْ تَبَعًا فَهَلْ اَنْتُمْ مُّعْنُوْنَ عَلٰٓى نَصِيْبٍ مِّنَ النَّارِ**

به خاطر بیاور هنگامی را که در آتش دوزخ با هم محاجه می کنند ، ضعفا به مستکبران

می‌گویند: ما پیرو شما بودیم آیا (امروز) سهمی از آتش را به جای ما پذیرا می‌شوید؟

گفتگوی ضعفاء و مستکبران در دوزخ

منظور از « ضُعفاء » کسانی هستند که علم کافی و استقلال فکری نداشتند، چشم و گوش بسته به دنبال سردمداران کفر حرکت می‌کردند که قرآن از آنها به عنوان مستکبران یاد کرده است.

بدون شک این پیروان در آنجا می‌دانند که رهبران آنها نیز خود گرفتار عذابند و کمترین توانایی برای دفاع از آنها ندارند، اما چرا این پیروان به آنها پناه می‌برند و تقاضا می‌کنند سهمی از عذابشان را بپذیرند؟

بعضی گفته‌اند این به خاطر آن است که در این جهان عادت کرده بودند در حوادث سخت به آنها پناه ببرند، در آنجا نیز ناخودآگاه به سوی این امر کشیده می‌شوند. ولی بهتر این است که گفته شود، این یک نوع سخریه و ملامت و سرزنش نسبت به آنها است، تا معلوم شود تمام سخریه ادعاهای آنها پوشالی و خالی از حقیقت بوده است.

﴿ ۴۸ ﴾ قَالَ الَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا إِنَّا كُلٌّ فِيهَا إِنَّ اللَّهَ قَدْ حَكَمَ بَيْنَ الْعِبَادِ
مستکبران می‌گویند: ما همگی در آن هستیم ، خداوند در میان بندگان (به عدالت)
حکم کرده است .

مستکبران در پاسخ این سخن سکوت نمی‌کنند ، اما جوابی می‌گویند که از نهایت
ضعف و زبونی آن‌ها حکایت دارد ، می‌گویند اگر می‌توانستیم مشکلی را از شما حل کنیم از
خودمان حل می‌کردیم ، هیچ کاری از ما در این جا ساخته نیست ، نه دفع عذاب از شما و نه از
خودمان و نه حتی پذیرش بخشی از مجازات شما .

﴿ ۴۹ ﴾ وَقَالَ الَّذِينَ فِي النَّارِ لِخَزَنَةِ جَهَنَّمَ ادْعُوا رَبَّكُمْ يُخَفِّفْ عَنَّا يَوْمًا مِنَ الْعَذَابِ
و آن‌ها که در آتشند ، به خازنان جهنم می‌گویند: از پروردگارتان بخواهید یک روز عذاب
را از ما بردارد .

« خَزَنَه » جمع خازن به معنی محافظ و نگهبان است .

این جا که دست این دوزخیان از هر وسیله‌ای کوتاه می‌شود ، رو به سوی خازنان دوزخ

و مأموران عذاب می‌کنند و می‌گویند: «شما از پروردگارتان بخواهید یک روز عذاب را از ما بردارد». آن‌ها می‌دانند که مجازات الهی برطرف شدنی نیست، تنها تقاضایشان این است که یک روز عذاب الهی از آنان برداشته شود، یک روز تخفیف بگیرند، نفسی تازه کنند و اندکی بیاسایند و به همین قانع هستند.

﴿۵۰﴾ قَالُوا أَوَلَمْ تَكُ تَأْتِيكُمُ رُسُلُكُمْ بِالْبَيِّنَاتِ قَالُوا بَلَى قَالُوا فَأَدْعُوا مَا دُعُوا
الْكَافِرِينَ إِلَّا فِي ضَلَالٍ

آن‌ها می‌گویند: آیا پیامبران شما با دلایل روشن به سراغتان نیامدند؟ می‌گویند: آری، آن‌ها می‌گویند: پس هر چه می‌خواهید دعا کنید، ولی دعای کافران (به جایی نمی‌رسد و) جز در ضلالت نیست.

ولی مراقبان دوزخ می‌گویند: شما خود معترفید که پیامبران الهی با دلایل روشن آمدند، اما به آن‌ها اعتنا نکردید و کافر شدید، بنابراین هر چه دعا کنید سودی ندارد، چرا که خدا دعای کافران را نمی‌پذیرد.

﴿٥١﴾ إِنَّا لَنَنْصُرُ رُسُلَنَا وَ الَّذِينَ آمَنُوا فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَيَوْمَ يَقُومُ الْأَشْهَادُ

ما به طور مسلم رسولان خود و کسانی را که ایمان آورده‌اند، در زندگی دنیا و روزی که گواهان به پامی خیزند، یاری می‌دهیم.

ما مؤمنان را در دنیا و آخرت یاری می‌دهیم

«أشهاد» جمع «شاهد» یا «شهید» است و به معنی گواهان است.

حمایت الهی، حمایتی بی‌دریغ و مؤکد به انواع تأکید و حمایتی است بی‌قید و شرط. به همین جهت انواع پیروزی‌ها را به دنبال دارد، اعم از پیروزی در منطق و بیان یا پیروزی در جنگ‌ها، یا فرستادن عذاب الهی بر مخالفان و نابود کردن آنان و یا امدادهای غیبی که قلب را تقویت و روح را به لطف الهی نیرومند و قوی می‌سازد.

در این جا به تعبیر تازه‌ای درباره‌ی روز قیامت برخورد می‌کنیم و آن «يَوْمَ يَقُومُ الْأَشْهَادُ» (روزی که گواهان قیام می‌کنند) می‌باشد.

در این که این گواهان کیانند، تفسیرهای مختلفی شده است که همه قابل جمع است:

- ۱- منظور فرشتگان مراقب اعمال آدمی است .
- ۲- منظور پیامبران می باشد که گواهان امت ها هستند .
- ۳- مقصود فرشتگان و پیامبران و مؤمنانند که گواهان اعمال انسان ها می باشند .
- این تعبیر اشاره به نکته جالبی است و می خواهد بگوید آن روزی که همه خلایق در آن جمعند ، گواهان در آن محضر بزرگ قیام می کنند و رسوایی در آنجا بدترین رسوایی است و پیروزی نیز برترین پیروزی است ، ما در آن روز مؤمنان و رسولان خود را یاری می کنیم و بر آبروی آنها در آن محضر بزرگ می افزاییم .
- اگر خدا وعده پیروزی پیامبران و مؤمنان را داده ، چرا در طول تاریخ جمعی از آنها شکست خورده اند**
- در این جا سؤال مهمی مطرح می شود و آن این که : اگر خداوند وعده پیروزی پیامبران و مؤمنان را به صورت مؤکد داده ، پس چرا ما در طول تاریخ شاهد کشتار جمعی از پیامبران و مؤمنان به دست کفار بی ایمان هستیم ؟ چرا گاه آنها شدیداً در تنگنا واقع می شدند و یا

از نظر نظامی شاهد شکست بودند ؟ مگر وعده الهی تخلف پذیر است ؟
 پاسخ این سؤال با توجه به یک نکته روشن می شود و آن این که : مقیاس سنجش
 بسیاری از مردم در ارزیابی مفهوم پیروزی بسیار محدود است ، آن ها پیروزی را تنها در
 این می دانند که انسان دشمن را به عقب براند و چند روزی حکومت را به دست گیرد .
 آن ها پیروزی در هدف و برتری مکتب را به حساب نمی آورند ، آن ها الگو شدن یک
 مجاهد شهید را برای نسل های موجود و آینده در نظر نمی گیرند ، آن ها عزت و سربلندی در
 نزد همه آزادگان جهان و جلب خشنودی و رضایت خدا را به هیچ می انگارند .
 بدیهی است در چنان ارزیابی محدودی این ایراد پاسخ ندارد ، اما اگر دید خود را
 وسیع تر و افق فکر خود را بازتر کنیم و ارزش های واقعی را در نظر بگیریم ، آنگاه به معنی
 عمیق آیه پی خواهیم برد .
 « سید قطب » در تفسیر « فی ظلال » در این جا سخنی دارد که شاهد
 ارزنده ای بر این مقصود است .

او قهرمان میدان کربلا حسین عزیز علیه السلام را مثال می‌زند و چنین می‌گوید: «حسین رضوان الله علیه در چنان صحنه بزرگ از یک سو و دردناک از سوی دیگر، شربت شهادت نوشید، آیا این پیروزی بود یا شکست؟

در مقیاس کوچک و صورت ظاهر شکست بود، اما در برابر حقیقت خالص و مقیاس‌های بزرگ پیروزی عظیمی به شمار می‌آید.

برای هر شهیدی در روی زمین قلوب پاک انسان‌ها می‌لرزد، عشق و عواطف را بر می‌انگیزد و غیرت و فداکاری را در نفوس به جنب و جوش می‌آورد، همان‌گونه که حسین (رضوان الله علیه) چنین کرد.

این سخنی است که هم شیعیان و هم غیر شیعیان از سایر مسلمین و هم گروه عظیمی از غیر مسلمانان در آن متفق و هم عقیده‌اند.

چه بسیار شهیدانی که اگر هزار سال زنده می‌ماندند، نمی‌توانستند به مقدار شهادتشان عقیده و مکتب خود را یاری کنند و قدرت نداشتند، این‌همه مفاهیم

بزرگ انسانی را در دل‌ها به یادگار گذارند و هزاران انسان را با آخرین سخنان خود که با خونشان می‌نویسند، به کارهای بزرگ وادار کنند.

آری این سخنان و خطبه‌های آخرین که با خط خونین نوشته شده است، پیوسته زنده می‌ماند و فرزندان و نسل‌های آینده را به حرکت درمی‌آورد و ای بسا تمام تاریخ را در طول قرون و اعصار تحت تأثیر خود قرار می‌دهد»^(۱).

ما با چشم خود شاهد و ناظر حرکت میلیون‌ها نفر مسلمان بیدار در ایام عاشورای حسینی برای ریشه‌کن ساختن کاخ ظلم و استبداد و استعمار بودیم.

ما با چشم خود دیدیم که این نسل فداکار که درس خویش را در مکتب امام حسین (علیه السلام) و مجالس یادبود و ایام عاشورای او خوانده بود، چگونه با دست خالی از هر گونه سلاح، قدرتمندترین سلاطین جبار را از تخت خود پایین کشیده‌اند.

۱- «تفسیر فی ظلال»، جلد ۷، صفحه ۱۸۹.

آری ما با چشم خود دیدیم چگونه خون حسین علیه السلام در عروق آنها به جریان افتاد و تمام محاسبات سیاسی و نظامی ابرقدرت‌ها را بر هم زد .
آیا این پیروزی حسین علیه السلام و یارانش نبود که توانستند بعد از ۱۳ قرن چنان قدرت‌نمایی کنند ؟

﴿۵۲﴾ **يَوْمَ لَا يَنْفَعُ الظَّالِمِينَ مَعَذِرَتُهُمْ وَلَهُمُ اللَّعْنَةُ وَلَهُمْ سُوءُ الدَّارِ**

روزی که عذرخواهی ظالمان سودی نمی‌بخشد و لعنت خدا از آنها و خانه (و جایگاه) بد نیز برای آنها است .

اما آن روز ، روز رسوایی و بدبختی کافران و ظالمان است ، از یکسو عذرخواهی آنها در برابر گواهان به جایی نمی‌رسد و رسوایی در آن محضر بزرگ دامانشان را می‌گیرد .
از سوی دیگر از رحمت خدا دورند و لعنت که همان بعد معنوی از رحمت است ، گریبانگیرشان می‌شود .

و از سوی سوم از نظر جسمانی نیز در شکنجه و عذابند و در بدترین جایگاه در آتش دوزخ.

﴿۵۳﴾ وَ لَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى الْهُدَىٰ وَ أَوْرَثْنَا بَنِي إِسْرَٰئِيلَ الْكِتَٰبَ

ما به موسی هدایت بخشیدیم و بنی اسرائیل را وارثان کتاب (تورات) قرار دادیم . هدایتی که خداوند به موسی ارزانی داشت معنی گسترده‌ای دارد که هم مقام نبوت و وحی را شامل می‌شود و هم کتاب آسمانی یعنی تورات و هم هدایت‌هایی که در مسیر انجام رسالتش به او داده شد و معجزاتی که در اختیار او قرار گرفت .

تعبیر به میراث در مورد «تورات» به‌خاطر این است که بنی اسرائیل نسلی بعد از نسل دیگر آن‌را در اختیار گرفتند و می‌توانستند از آن بهره‌گیری کنند ، بی‌آن‌که زحمتی برای آن کشیده باشند ، همچون میراث‌های معمولی که بدون زحمت در اختیار انسان قرار می‌گیرد ، هر چند آن‌ها این میراث بزرگ الهی را ضایع کردند .

﴿۵۴﴾ هُذًى وَ ذِكْرًى لِأُولَیِّ الْأَلْبَٰبِ

کتابی که مایهٔ هدایت و تذکر برای صاحبان عقل بود . تفاوت «هدایت» و «ذکر» در این است که هدایت در آغاز کار است ، اما «تذکر» به

عنوان یادآوری در برابر مسائلی است که انسان قبلاً شنیده و به آن ایمان آورده ، اما از صفحه خاطرش محو شده است و به تعبیر دیگر کتب آسمانی ، هم آغازگر هدایت است ، هم تداوم بخش آن .

ولی هم در آغاز و هم در ادامه کار ، بهره واقعی را « اولوالالباب » و صاحبان مغز و اندیشه می برند ، نه نابخردان لجوج و نه متعصبان چشم و گوش بسته .

﴿ ۵۵ ﴾ فَاصْبِرْ إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ وَاسْتَغْفِرْ لِذَنْبِكَ وَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ بِالْعَشِيِّ وَالْإِبْكَارِ صَبْرٌ وَشُكْيَاءٌ پیشه کن که وعده خدا حق است و برای گناهت استغفار نما و تسبیح و حمد پروردگارت را هر صبح و شام به جا آور .

« عَشِيِّ » به معنی بعد از ظهر تا قبل از غروب آفتاب است و « إِبْكَارِ » بین الطلوعین را می گویند .

ممکن است « عَشِيِّ » و « إِبْكَارِ » اشاره به دو وقت معین عصرگاهان و صبحگاهان باشد که انسان آمادگی برای حمد و تسبیح الهی دارد ، چراکه هنوز مشغول کار روزانه نشده و یا آن

را به پایان رسانیده است .

و ممکن است به معنی دوام حمد و تسبیح در مدت تمام شبانه روز باشد و این تعبیر معمول است که فی‌المثل می‌گوییم : « صبح و شام از او مراقبت کنید » یعنی همیشه . در این آیه دستور مهم به پیامبر اسلام می‌دهد که در حقیقت دستوراتی است عمومی و همگانی هر چند مخاطب شخص پیامبر است . این سه دستور جامع در زمینه خودسازی و آمادگی برای پیروزی‌ها در سایه لطف الهی است و این زاد و توشه‌ای است در مسیر وصول به اهداف بزرگ . قبل از هر چیز تحمل و شکیبایی در برابر شداید و موانع ، سپس پاک ساختن صفحه دل از زرنگار گناه و از هر گونه آلودگی و بعد آراستن آن با یاد پروردگار ، آراستنی که تسبیح و حمد به معنی منزّه دانستن خداوند ، از هر گونه عیب و نقص و ستایش او بر هر حسن و کمال را شامل می‌گردد . حمد و تسبیحی که در مورد خالق است ولی پرتوش در دل مخلوق نیز می‌افتد و او را از

عیوب پاک کرده ، به صفات کمالیه آراسته می سازد .
 در خصوص عبارت « وَاسْتَغْفِرْ لِذَنْبِكَ » باید گفت ، مسلم است پیامبر به خاطر مقام عصمت مرتکب گناهی نمی شد، این گونه تعبیرات در قرآن مجید در مورد پیغمبر اسلام و سایر انبیاء اشاره به گناهان نسبی است ، چراکه گاهی اعمالی که در مورد افراد عادی عبادت و حسنات است ، در مورد انبیای بزرگ گناه محسوب می شود ، چراکه « حَسَنَاتُ الْأَبْرَارِ سَيِّئَاتُ الْمُقَرَّبِينَ ».

یک لحظه غفلت و حتی یک ترک اولی (ترک بهتر و سزاوارتر) در مورد آن ها سزاوار نیست و به خاطر مقام والا و سطح عالی معرفتشان باید از همه این امور برکنار باشند و هر گاه از آن ها سرزند از آن استغفار می کنند .

﴿ ۵۶ ﴾ إِنَّ الَّذِينَ يُجَادِلُونَ فِي آيَاتِ اللَّهِ بِغَيْرِ سُلْطَانٍ أَتَتْهُمْ إِنْ فِي صُدُورِهِمْ إِلَّا كِبْرٌ مَا هُمْ بِبَالِغِيهِ فَاسْتَعِذْ بِاللَّهِ إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ
 کسانی که در آیات خداوند بدون دلیلی که از سوی خدا برای آن ها آمده باشد، سینه جویی

می‌کنند در دل‌هایشان فقط تکبر (و غرور) است و هرگز به منظور خود نخواهند رسید، بنابراین به خداوند پناه بر که او شناو بیناست.

«مجادله» به معنی مخاصمه و ستیزه‌جویی در سخن و جر و بحث‌های بی‌منطق است. هر چند گاهی در معنی وسیع اعم از گفتگوی باطل و حق نیز به کار می‌رود. «سُلْطَان» به معنی دلیل و برهانی است که مایه سلطه انسان برطرف مقابل می‌شود. تعبیر «اِنَّهُمْ» اشاره به دلایلی است که از طریق وحی از سوی خدا نازل می‌گردد و چون وحی مطمئن‌ترین طریق برای اثبات حقایق است در این جا روی آن تکیه شده است. منظور از «آیَاتِ الله» که آن‌ها در مورد آن مجادله می‌کردند «معجزات و آیات قرآن» و بحث‌های مربوط به مبدأ و معاد است که گاه آن‌را سحر می‌خواندند، گاه نشانه جنون و گاه اساطیر الاولین و افسانه‌های پیشینیان.

و به این ترتیب آیه گواه زنده‌ای بر این حقیقت است که سرچشمه اصلی مجادله، کبر و غرور و خود محوری است، چراکه افراد متکبر و خود محور به خاطر علاقه شدید به

خویشتن ، به دیگران اعتنا ندارند ، افکار خود را حق و نظرات دیگران را هر چه باشد ، باطل می‌پندارند ، لذا روی سخنان باطل خود ایستادگی به خرج می‌دهند . « صُدُور » (سینه‌ها) در این جا اشاره به قلب‌ها است و منظور از قلب روح و جان و فکر است که در آیات قرآن کراراً به این معنی آمده است .

سپس می‌افزاید : (مَا هُمْ بِبَالِغِيهِ) .

هدف آنان این است که خود را بزرگ ببینند ، فخر بفروشند و بر جامعه حکومت کنند ، اما جز ذلت و زیر دست بودن بهره‌ای نخواهند گرفت ، نه به هدفی که از کبر و غرور دارند ، می‌رسند و نه به هدفی که برای مجادله‌های باطل و بی‌اساس دارند که حق را ابطال کنند و باطل را بر کرسی بنشانند .

در پایان آیه به پیامبر دستور می‌دهد که از شر این‌گونه افراد مغرور و خودخواه و بی‌منطق به خدا پناه ببرد .

نه تنها پیامبر اسلام که همه رهروان راه حق باید در طوفان‌های حوادث

و در برابر ستیزه جویان بی منطق خود را به خدا بسپارند .

﴿۵۷﴾ لَخَلْقُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ أَكْبَرُ مِنْ خَلْقِ النَّاسِ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ

آفرینش آسمان‌ها و زمین از آفرینش انسان‌ها مهم‌تر است ولی اکثر مردم نمی‌دانند . کسی که توانایی دارد این کرات عظیم و کهکشان‌های وسیع و گسترده را با آن همه عظمت بیافریند و اداره و تدبیر کند ، چگونه از احیای مردگان عاجز و ناتوان خواهد بود ؟ این جهل گروهی از مردم است که به آن‌ها اجازه درک این حقایق را نمی‌دهد .

﴿۵۸﴾ وَ مَا يَسْتَوِي الْأَعْمَىٰ وَالْبَصِيرُ وَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَلَا الْمُسِيءُ قَلِيلًا مَّا تَتَذَكَّرُونَ

هرگز نابینا و بینامساوی نیستند ، همچنین کسانی که ایمان آورده و عمل صالح انجام داده‌اند ، با بدکاران یکسان نخواهند بود ، اما کمتر متذکر می‌شوید .

بینا و نابینا ، همچنین مؤمن و کافر یکسان نیستند

نابینا همان آدم نادان و بی‌خبری است که پرده‌های کبر و غرور بر چشمانش افتاده و

اجازة درک حقایق را به او نمی‌دهد و بینا کسی است که در پرتو نور علم و استدلالات منطقی، حق را مشاهده می‌کند، آیا این دو با هم برابرند؟
 این از نظر ایمان و اعتقاد و اما از نظر عمل، چگونه «افراد مؤمن صالح العمل» با «آلودگان بدکار و مجرم» یکسان خواهند بود؟ در حقیقت مقایسه اول از نظر شناخت و علم است و مقایسه دوم از نظر بازتاب آن در اعمال آنها است.

﴿۵۹﴾ إِنَّ السَّاعَةَ لَآتِيَةٌ لَّا رَيْبَ فِيهَا وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يُؤْمِنُونَ

روز قیامت به طور مسلم خواهد آمد، شکی در آن نیست، ولی اکثر مردم ایمان نمی‌آورند.
 «ساعة» در اصل به معنی «جزیی از اجزاء زمان» است و از آنجا که وقوع قیامت و حساب انسان‌ها در آن روز به سرعت انجام می‌گیرد، از آن تعبیر به «ساعة» شده است.
 اما این‌که می‌گوید: «اکثر مردم ایمان نمی‌آورند» نه به خاطر آن است که مسأله قیامت قیامت مطلبی مخفی و مبهم است، بلکه یکی از علل عمده انکار قیامت تمایل به آزادی در بهره‌گیری بی‌قید و شرط از دنیا و هرگونه هوسرانی و هوس‌بازی است، از این

گذشته آرزوهای دور و دراز مانع از آن می شود که انسان به فکر قیامت باشد و نسبت به آن اظهار ایمان کند .

﴿ ٦٠ ﴾ وَقَالَ رَبُّكُمْ ادْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ إِنَّ الَّذِينَ يَسْتَكْبِرُونَ عَنْ عِبَادَتِي سَيَدْخُلُونَ جَهَنَّمَ دَاخِرِينَ

پروردگار شما گفته است مرا بخوانید تا (دعای) شمار اجابت کنم ، کسانی که از عبادت من تکبر می ورزند به زودی با ذلت وارد دوزخ می شوند .

مرا بخوانید تا اجابت کنم

« دَاخِرٌ » از ماده « دَخِرَ » به معنی ذلت و خواری است .

از آیه فوق چند نکته استفاده می شود :

❧ ۱ - دعا کردن محبوب الهی و خواست خود او است .

❧ ۲ - بعد از دعا وعده اجابت داده شده است ، ولی می دانیم این وعده ، وعده ای است

مشروط و نه مطلق ، دعایی به هدف اجابت می رسد که شرایط لازم در « دعا » و « دعا کننده »

و «مطلبی که مورد تقاضا» است جمع باشد و ما این موضوع را به ضمیمه فلسفه «نیایش و دعا» و «مفهوم واقعی آن» در ذیل آیه ۱۸۶ سوره بقره به طور مشروح بیان کرده‌ایم و نیاز به تکرار نیست.^(۱)

۳- دعا خود یک نوع عبادت است، چرا که در ذیل آیه واژه عبادت بر آن اطلاق شده است.

اهمیت دعا و شرایط استجاب

روایات متعددی که از پیغمبر گرامی اسلام و سایر پیشوایان بزرگ نقل شده، اهمیت دعا را کاملاً روشن می‌سازد.

در حدیثی از امام صادق علیه السلام می‌خوانیم: یکی از یارانش سؤال کرد: «چه می‌فرمایی درباره دو نفر که هر دو وارد مسجد شدند، یکی نماز بیشتری به جا آورد و دیگری دعای بیشتری، کدامیک از

۱- «تفسیر نمونه»، جلد ۱، صفحات ۶۳۸-۶۴۷ (چاپ جدید).

این دو افضلند؟» ، فرمود : « هر دو خوبند » .

سؤال کننده مجدداً عرض کرد : « می دانم هر دو خوبند ولی کدامیک افضل است » .

امام فرمود : « آنکس که بیشتر دعا می کند ، افضل است مگر سخن خداوند متعال را نشنیده ای که می فرماید : اَدْعُونِي أَجْتَجِبْ لَكُمْ » .

سپس افزود : « هِيَ الْعِبَادَةُ الْكُبْرَى : دعا عبادت بزرگ است » . (۱)

در روایتی از امام صادق علیه السلام آمده است : « مقاماتی نزد خداوند است که راه وصول به آن تنها دعاست : "إِنَّ عِنْدَ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ مَنْزِلَةً لَا تُنَالُ إِلَّا بِمَسْأَلَةٍ وَلَوْ أَنَّ عَبْدًا سَدَّ فَاهُ وَلَمْ يَسْأَلْ لَمْ يُعْطَ شَيْئًا ، فَاسْأَلْ تُعْطَ ، إِنَّهُ لَيْسَ مِنْ بَابٍ يُقْرَعُ إِلَّا يُوشِكُ أَنْ يُفْتَحَ لِصَاحِبِهِ" : نزد خدا مقامی است که جز با دعا و تقاضا نمی توان به آن رسید و اگر بنده ای دهان خود را از دعا فرو بندد و چیزی تقاضا نکند ، چیزی به او داده نخواهد شد ، پس از خدا بخواه تا به تو عطا شود ، چرا که هر دری را بکوبید و اصرار کنید

سرانجام گشوده خواهد شد» (۱)

در بعضی از روایات دعا کردن حتی از تلاوت قرآن هم افضل شمرده شده است ، چنان‌که از پیامبر و امام باقر علیه السلام و امام صادق علیه السلام نقل شده که فرمودند : «الدُّعَاءُ أَفْضَلُ مِنْ قِرَاءَةِ الْقُرْآنِ» (۲)

در یک تحلیل کوتاه می‌توان به عمق مفاد این احادیث رسید ، زیرا دعا از یک‌سو انسان را به شناخت پروردگار « معرفه الله » که برترین سرمایه هر انسان است دعوت می‌کند . و از سوی دیگر سبب می‌شود که خود را نیازمند او ببیند و در برابرش خضوع کند و از مرکب غرور و کبر که سرچشمه انواع بدبختی‌ها و مجادله در آیات الله است فرود آید و برای خود در برابر ذات پاک او موجودیتی قائل نشود .

۱- «کافی» ، جلد ۲ ، باب «فَضْلُ الدُّعَاءِ وَالْحَثِّ عَلَيْهِ» صفحه ۳۳۸.

۲- «المیزان» ، جلد ۲ ، صفحه ۳۴ ذیل آیه ۱۸۶ بقره .

از سوی سوم نعمت‌ها را از او ببیند و به او عشق ورزد و رابطه عاطفی او از این طریق باساحت مقدسش محکم گردد .

از سوی چهارم چون خود را نیازمند و مرهون نعمت‌های خدا می‌بیند ، موظف به اطاعت فرمانش می‌شمرد .

از سوی پنجم چون می‌داند استجابت این دعا بی‌قید و شرط نیست ، بلکه خلوص نیت و صفای دل و توبه از گناه و برآوردن حاجات نیازمندان و دوستان از شرایط آن است ، خودسازی می‌کند و در طریق تربیت خویشتن گام برمی‌دارد .

از سوی ششم دعا به او اعتماد به نفس می‌دهد و از یأس و نومیدی باز می‌دارد و به تلاش و کوشش بیشتر دعوت می‌کند .

« نکته مهمی » که در پایان این بحث فشرده لازم است یادآوری شود ، این‌که دعا طبق روایات اسلامی مخصوص مواردی است که تلاش‌ها و کوشش‌های انسان اثری نبخشد و یا به تعبیر دیگر آن‌چه انسان درتوان دارد، انجام‌دهد و بقیه‌را از خدا بخواهد .

بنابراین اگر انسان دعا را جانشین تلاش و کوشش کند ، قطعاً مستجاب نخواهد شد .
 لذا در حدیثی از امام صادق علیه السلام می خوانیم : « چهار گروهند که دعای آنها مستجاب نمی شود :
 کسی که در خانه خود نشسته و می گوید : خداوندا! مرا روزی ده ، به او گفته می شود :
 آیا به تو دستور تلاش و کوشش ندادم ؟
 کسی که همسری دارد (که دائماً او را ناراحت می کند) و او دعا می کند که او از دستش خلاص شود ، به
 او گفته می شود : مگر حق طلاق را به تو ندادم ؟
 و کسی که اموالی داشته و آنرا بیهوده تلف کرده ، می گوید : خداوندا! به من روزی مرحمت کن ، اما به
 او گفته می شود : مگر دستور اقتصاد و میانه روی به تو ندادم ؟ مگر دستور اصلاح مال به تو ندادم ؟
 و کسی که مالی داشته و بدون شاهد و گواه به دیگری وام داده (اما وام گیرنده منکر شده ، او دعا
 می کند : خداوندا اقلبش را نرم کن و وادار به اداء دین فرما) به او گفته می شود : مگر به تو دستور

ندادم به هنگام وام دادن شاهد و گواه بگیر» (۱).

روشن است در تمام این موارد انسان تلاش و تدبیر لازم را به خرج نداده و گرفتار پیامدهای آن شده و در برابر این تقصیر و کوتاهی و ترک تلاش دعای او مستجاب نخواهد شد. و از این جا یکی از علل عدم استجابت بسیاری از دعاها روشن می شود ، چراکه گروهی از مردم می خواهند دست از تلاش لازم بردارند و به دعا پناه برند ، چنین دعاهایی مستجاب نمی گردد ، این یک سنت الهی است .

البته عدم استجابت بعضی از دعاها علل و عوامل دیگری نیز دارد ، از جمله این که بسیار می شود که انسان در تشخیص مصالح و مفاسد خود به اشتباه می افتد ، گاه با تمام وجودش مطلبی را از خدا می خواهد که به هیچ وجه صلاح او نیست ، حتی ممکن است خود او بعداً واقف به چنین امری بشود ، این درست به این می ماند که گاهی بیمار یا کودک

۱- «اصول کافی» جلد ۲ ، باب مَنْ لَا يُسْتَجَابُ لَهُ دَعْوَةٌ ، حدیث ۲ .

غذاهای رنگینی از پرستاران خود می‌طلبند که اگر به خواسته او عمل کنند ، بیماریش افزون می‌شود و یا حتی جان او را به خطر می‌افکند ، در این‌گونه موارد خداوند رحیم و مهربان دعا را مستجاب نمی‌کند و برای آخرت او ذخیره می‌سازد .

موانع استجاب دعا

در بعضی از روایات گناهان متعددی به عنوان موانع استجاب دعا ذکر شده از جمله سوء نیت ، نفاق ، تأخیر نماز از وقت ، بدزبانی ، غذای حرام و ترک صدقه و انفاق در راه خدا است .^(۱)

این سخن را با حدیثی پر معنی از امام صادق علیه السلام پایان می‌دهیم : مرحوم « طبرسی » در « احتجاج » از آن حضرت چنین نقل می‌کند : « از آن حضرت سؤال کردند آیا خداوند نمی‌فرماید دعا کنید تا برای شما اجابت کنم ، در حالی که افراد مضطری را می‌بینم که دعا می‌کنند و به اجابت نمی‌رسد و

۱- « تفسیر نور الثقلین » ، جلد ۴ ، صفحه ۵۳۴ و اصول کافی .

مظلومانی را می‌بینیم که از خدا پیروزی بر دشمن می‌طلبند، ولی آن‌ها را یاری نمی‌کند» .

امام فرمود: «وای بر تو، هیچ‌کس او را نمی‌خواند مگر این‌که اجابت می‌کند، اما ظالم دعای او مردود است تا توبه کند و اما صاحب حق هنگامی که دعا کند، اجابت می‌فرماید و بلا را از او برطرف می‌سازد، به‌طوری که گاه خود او نمی‌داند و یا آن‌را به‌صورت ثواب فراوانی برای روز نیازش به آن (روز قیامت) ذخیره می‌کند و هرگاه چیزی را که بندگانش تقاضا کنند مصلحت آن‌ها نباشد خودداری می‌فرماید» . (۱)

﴿ ۶۱ ﴾ **اللَّهُ الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ اللَّيْلَ لِتَسْكُنُوا فِيهِ وَالنَّهَارَ مُبْصِرًا إِنَّ اللَّهَ لَذُو فَضْلٍ عَلَى النَّاسِ وَلَٰكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَشْكُرُونَ**

خداوند کسی است که شب را برای شما آفرید تا در آن بیاسایید و روز را روشنی بخش قرار داد، خداوند نسبت به مردم صاحب فضل و کرم است، هرچند اکثر مردم شکرگزاری نمی‌کنند .

۱- «تفسیر صافی»، ذیل آیات مورد بحث .

تاریکی شب از یک سو موجب تعطیل قهری برنامه‌های روزانه است و از سوی دیگر خود تاریکی آرام‌بخش و مایه استراحت تن و اعصاب و روح است و نور مایه جنبش و حرکت است.^(۱)

این نظام دقیق شب و روز و برنامه متناوب نور و ظلمت، یکی از نمونه‌های فضل و کرم پروردگار بر بندگان است و از عوامل مهم حیات انسان‌ها و موجودات زنده است. اگر نور نبود، حیات و زندگی و حرکت وجود نداشت و اگر تاریکی متناوب نبود، شدت نور همه موجودات را خسته و ناتوان و فرسوده می‌کرد و گیاهان را می‌سوزانید و

۱- درباره اسرار و فلسفه‌های نور و ظلمت و شب و روز در تفسیر نمونه، جلد ۱۶ صفحه ۱۴۶ و جلد ۱۵ صفحه ۵۶۴ و جلد ۸ صفحه ۳۴۱ ذیل آیات ۷۱/قصص و ۸۶/نمل و ۸۷/یونس بحث شده است.

نابود می ساخت ، ولی اکثر مردم از کنار این مواهب عظیم الهی ، بی توجه می گذرند و شکر او را به جا نمی آورند .^(۱)

﴿ ۶۲ ﴾ ذَلِكُمُ اللَّهُ رَبُّكُمْ خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ لَّإِلَهِ إِلَّا هُوَ فَاَنَّى تُؤْفَكُونَ

این است خداوند، پروردگار شما که آفریننده همه چیز است، هیچ معبودی جز او نیست، با این حال چگونه از راه حق منحرف می شوید .

« تُوْفَكُونَ » از ماده « أَفَكَ » به معنی انحراف و بازگشت از مسیر حق است و تعبیر از « دروغ » به « افك » نیز به خاطر انحراف آن از بیان حق است .

در حقیقت وجود نعمت های فراوان الهی دلیل بر ربوبیت و مدیریت او است و خالق همه چیز بودن دلیل دیگری بر یگانگی او در ربوبیت است ، چراکه خالق موجودات مالک

۱- درباره معنی «شکر» و اقسام آن در جلد ۱۰ تفسیر نمونه ، صفحه ۲۷۸ به بعد ذیل آیه ۷ سورة

ابراهیم مشروحاً بحث شده است .

و مربی آن‌هاست ، زیرا می‌دانیم خالقیت خداوند به این معنی نیست که موجودات را بیافریند و کنار رود ، بلکه لحظه به لحظه فیض وجود از ناحیه او بر همه موجودات عالم هستی افاضه می‌شود و چنین خالقیتی از ربوبیت جدا نخواهد بود .

توجه داشته باشید که « تُوَفَّكُونَ » به صورت صیغه مجهول است ، یعنی شما را از مسیر حق منحرف می‌سازند ، گویی گمراهان و بت پرستان چنان بی‌اراده‌اند و در این مسیر از خود اختیاری ندارند .

﴿ ۶۳ ﴾ كَذَلِكَ يُؤَفِّكُ الَّذِينَ كَانُوا بِآيَاتِ اللَّهِ يَجْحَدُونَ

این چنین کسانی که آیات خدا را انکار می‌کردند ، منحرف می‌شوند .

« يَجْحَدُونَ » از ماده « جَحَدَ » در اصل به معنی انکار کردن چیزی است که در دل وجود دارد ، یعنی انسان معتقد به چیزی باشد ، در عین حال آن را نفی کند و یا معتقد به نفی آن باشد ، ولی با زبان آن را اثبات کند .

بنابراین در مفهوم جحد همیشه یک‌نوع لجاجت یا عناد در برابر حق نهفته است ،

بدیهی است کسی که با چنین صفتی با حقایق برخورد کند ، سرنوشتی جز انحراف از طریق حق نخواهد داشت ، چراکه تا انسان حق جو و حق طلب و تسلیم در مقابل واقعیات نباشد ، به آن‌ها نخواهد رسید .

به همین دلیل وصول به حق نیاز به خودسازی قبلی دارد و این همان تقوای قبل از ایمان است که قرآن در سورة بقره به آن اشاره کرده ، می گوید : « ذَلِكَ الْكِتَابُ لَا رَيْبَ فِيهِ هُدًى لِلْمُتَّقِينَ : در این کتاب آسمانی تردیدی نیست و مایه هدایت پرهیزگاران است » .

﴿ ۶۴ ﴾ **اللَّهُ الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ الْأَرْضَ قَرَارًا وَ السَّمَاءَ بِنَاءً وَ صَوَّرَكُمُ فَأَحْسَنَ صُورَكُمْ وَ رَزَقَكُم مِّنَ الطَّيِّبَاتِ ذَلِكَُمُ اللَّهُ رَبُّكُمُ فَتَبَارَكَ اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ**

خداوند کسی است که زمین را برای شما جایگاه امن و مطمئن قرار داد و آسمان را همچون سقفی (بالای سرتان) و شما را صورت گری کرد و صورتتان را نیکو آفرید و از طیبات به شما روزی داد ، این است خداوند ، پروردگار شما ، جاوید و پربرکت است خداوندی که پروردگار عالمیان است .

این است پروردگار شما

« بِنَاء » به معنی خانه‌هایی است که اعراب بادیه‌نشین از آن استفاده می‌کردند ، مانند خیمه‌ها و سایبان‌ها و نظایر آن .

در آیات گذشته سخن از « نعمت‌های زمانی » یعنی شب و روز بود و در این‌جا سخن از « نعمت‌های مکانی » یعنی قرارگاه زمین و سقف مرتفع آسمان است . او تمام شرایطی را که برای یک قرارگاه مطمئن و آرام لازم است در کره زمین آفریده ، محلی است ثابت و خالی از هر گونه تزلزل ، هماهنگ با ساختمان روح و جسم انسان ، دارای منابع گوناگون ، مشتمل بر همه وسایل مورد نیاز انسان ، بسیار گسترده و مباح و رایگان .

آسمان این خیمه بزرگ الهی از شدت تابش نور آفتاب می‌کاهد ، در حالی‌که اگر نبود اشعه آفتاب و همچنین اشعه مرگ‌بار کیهانی ، موجود زنده‌ای را بر زمین نمی‌گذاشت و به همین دلیل مسافران فضایی مجبورند دائماً در برابر این پرتوها از لباس‌های مخصوص

سنگین و گرانقیمتی استفاده کنند .

سپس از آیات آفاقی به آیات انفسی پرداخته ، می گوید : (وَ صَوَّرَكُمْ فَأَحْسَنَ صُوَرَكُمْ) .
قامتی موزون و راست ، با صورتی زیبا و دلپذیر ، در نهایت نظم و استحکام که امتیاز
آن بر صورت موجودات زنده دیگر و انواع حیوانات در نخستین برخورد روشن و
آشکار است و همین ساختمان ویژه به او امکان می دهد ، که به انواع کارها و
صنایع ظریف یا سنگین دست زند و با داشتن اعضای مختلف به راحتی زندگی کند
و از مواهب حیات بهره گیرد .

انسان برخلاف غالب حیوانات که با دهان آب و غذا می خورند ، با دست خود و با دقت
و ظرافت غذا و نوشیدنی را برمی دارد و به دهان می گذارد و این امر کمک فراوانی به
انتخاب غذاهای پاک از غذاهای آلوده به اجزاء خارجی و اضافی می کند ،
میوه ها را به راحتی پوست می کند و اجزاء غیر قابل استفاده را دور می ریزد .
و سرانجام در بیان چهارمین و آخرین نعمت از این سلسله ، موضوع روزی های

پاکیزه را مطرح کرده ، می‌فرماید : (وَ رَزَقَكُمْ مِنَ الطَّيِّبَاتِ) .
 « طَیِّبَات » معنی بسیار گسترده‌ای دارد که هر چیز پاکیزه اعم از غذا ، لباس ، همسران ،
 خانه‌ها، مرکب‌ها، حتی سخنان و گفتگوهای پاکیزه را شامل می‌شود .
 ممکن است انسان بر اثر نادانی ، این مواهب پاک را بیالاید ، ولی خداوند در عالم
 آفرینش آن‌ها را پاک آفریده است .
 در پایان آیه بعد از بیان این چهار نعمت بزرگ که نیمی از آن به
 آسمان و زمین برمی‌گردد و نیمی از آن به انسان‌ها ، می‌فرماید : « این است خداوند
 پروردگار شما » (ذَلِكُمُ اللَّهُ رَبُّكُمْ) .
 « ذَلِكُم » در اصل اشاره به دور است که در این‌گونه موارد کنایه از علو مقام و عظمت
 می‌باشد ، ولی چون در فارسی این تعبیر معمول نیست ما در ترجمه‌ها آن را به صورت
 اشاره به نزدیک تفسیر می‌کنیم .
 آری کسی که این همه مواهب را به انسان‌ها بخشیده ، مدبر عالم هستی است و هم او

شایسته عبودیت و پرستش است .

﴿۶۵﴾ هُوَ الْحَيُّ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ فَادْعُوهُ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ

زنده واقعی او است، معبودی جز او وجود ندارد، پس او را بخوانید و دین خود را برای او خالص کنید، ستایش مخصوص خداوندی است که پروردگار جهانیان است .
این آیه مسأله توحید عبودیت را از طریق دیگر تعقیب می کند و آن طریق انحصار حیات به معنی واقعی به خداوند است .

چراکه حیاتش از ذات او است و متکی به غیر نیست ، حیاتی است که در آن مرگ راه ندارد و جاودانه است ، تنها خداوند چنین است و همه موجودات زنده غیر از او حیاتی آمیخته به مرگ دارند و این حیات محدود و موقت را از ذات پاک خداوند می گیرند .
روشن است کسی را باید پرستش کرد که زنده است و دارای حیات مطلق ، لذا به دنبال آن می افزاید : « هیچ معبودی جز او وجود ندارد » (لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ) ، « اکنون که چنین است تنها او را بخوانید و دین خود را برای او خالص کنید » (فَادْعُوهُ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ) .

و هر چه غیر او است کنار بگذارید که همه فانی می‌شوند و در حال حیاتشان نیز دائماً در تغییرند ، «آنچه تغییر نپذیرد او است» و «آنچه نمرده است و نمیرد او است» .
و آیه را با این جمله پایان می‌دهد : (الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ) .

این جمله در حقیقت تعلیمی است برای بندگان که خدا را به‌خاطر نعمت‌هایی که در آیات قبل اشاره شد ، نعمت‌هایی که تمام وجود انسان را فرا گرفته ، مخصوصاً نعمت حیات و زندگی ، حمد و ستایش کنند و شکر و سپاس گویند .

﴿ ۶۶ ﴾ قُلْ إِنِّي نُهَيْتُ أَنْ أَعْبُدَ الَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ لَمَّا جَاءَنِيَ الْبَيِّنَاتُ مِنْ رَبِّي وَأُمِرْتُ أَنْ أُسْلِمَ لِرَبِّ الْعَالَمِينَ

بگو: من نهی شده‌ام از این که معبودهایی را که شما غیر از خدایم خوانید پرستم ، چون دلایل روشن از جانب پروردگارم برای من آمده است ؛ و مأمورم که تنها در برابر پروردگار عالمیان تسلیم باشم .

از یک‌سوی منی از پرستش بت‌هاست و به دنبال آن دلیل منطقی و روشن و بیّنات و دلایل واضحی از عقل و نقل که از طرف پروردگار آمده و از سوی دیگر امر به تسلیم در برابر

«رَبِّ الْعَالَمِينَ» که خود این تعبیر نیز دلیل دیگری بر مقصود است ، چراکه پروردگار جهانیان بودن دلیلی است کافی برای تسلیم بودن در مقابل ذات پاک او .

تعبیرهای آیه فوق که نظایری نیز در سایر سوره‌های قرآن دارد ، تعبیرهایی است فوق‌العاده نرم و ملایم و مؤدبانه که در برابر دشمنان لجوج و سرسخت گفته می‌شود تا اگر کمترین آمادگی برای پذیرش حق دارند ، تحت تأثیر قرار گیرند .

دقت کنید ، می‌گوید : « من چنین مأموریت یافته‌ام و من چنین نهی شده‌ام » یعنی شما خودتان حساب خویش را برسید ، بی‌آنکه حس لجاجتشان را تحریک کند .

آخرین سخن درباره ۳ آیه فوق این‌که در سه آیه پشت سر هم توصیف خداوند به « رَبِّ الْعَالَمِينَ » تکرار شده است .

نخست می‌گوید : « فَتَبَارَكَ اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ » .

بعد می‌گوید : « الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ » .

و سپس می‌فرماید : « أَمِزْتُ أَنْ أُسَلِّمَ لِرَبِّ الْعَالَمِينَ » .

یکنوع ترتیب منطقی در میان آنها مشاهده می شود ، زیرا نخست سخن از جاویدان و پربركت بودن خدا است ، سپس از اختصاص هرگونه حمد و ستایش به ذات پاک او و سرانجام انحصار عبودیت و پرستش در ذات مقدسش .

﴿۶۷﴾ هُوَ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ تُرَابٍ ثُمَّ مِنْ نُطْفَةٍ ثُمَّ مِنْ عَلَقَةٍ ثُمَّ يُخْرِجُكُمْ طِفْلاً ثُمَّ لِتَبْلُغُوا أَشُدَّكُمْ ثُمَّ لِتَكُونُوا شُيُوخًا وَ مِنْكُمْ مَنْ يَتَوَفَّى مِنْ قَبْلُ وَ لِتَبْلُغُوا أَجْلاً مُّسَمًّى وَ لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ

او کسی است که شمارا از خاک آفرید ، سپس از نطفه ، بعد از علقه (خون منعقد) ، سپس شمارا به صورت طفلی بیرون می فرستد ، بعد به مرحله کمال قوت می رسید ، بعد از آنکه پیر می شوید و (در این میان) گروهی از شما پیش از رسیدن به این مرحله می میرند و هدف این است به سرآمد عمر خود برسید و شاید تعقل کنید .

مراحل هفت گانه خلقت انسان

به این ترتیب نخستین مرحله ، مرحله تراب و خاک است که اشاره به آفرینش آدم جد

نخستین ما از خاک می‌باشد و یا خلقت همه انسان‌ها از خاک ، چراکه مواد غذایی که وجود انسان و حتی نطفه او را تشکیل می‌دهد ، اعم از مواد حیوانی و گیاهی همه از خاک مایه می‌گیرد .

مرحله دوم مرحله نطفه است که مربوط به همه انسان‌ها جز آدم و همسرش حوا است . مرحله سوم ، مرحله ای است که نطفه تکامل یافته و نمو قابل ملاحظه ای نموده و به صورت یک قطعه خون بسته درآمده است .

بعد از این مرحله «مُضَغَّة» (چیزی شبیه به گوشت جویده) و مرحله ظهور اعضاء ، مرحله حس و حرکت است که قرآن در این جا سخنی از این سه مرحله به میان نیاورده ، هر چند در آیات دیگر به آن اشاره کرده است .

در این جا چهارمین مرحله را مرحله تولد جنین ذکر می‌کند و مرحله پنجم را مرحله تکامل قدرت و قوت جسمی که بعضی آن را سن سی سالگی می‌دانند که در آن حداکثر نمو قوای جسمانی حاصل می‌شود و بعضی آن را کمتر یا بیشتر گفته‌اند ، البته ممکن است در

افراد متفاوت باشد و قرآن از آن تعبیر به «بلوغ اشد» کرده است .
 از آن به بعد مرحله عقب‌گرد و از دست دادن نیروها آغاز می‌شود و تدریجاً دوران پیری که مرحله ششم است ، فرا می‌رسد .
 سرانجام پایان عمر که آخرین مرحله است فرا می‌رسد و انتقال از این سرا به سرای جاویدان تحقق می‌یابد .
 آیا با این همه تغییرات و تطورات منظم و حساب شده ، باز هم جای تردید در قدرت و عظمت مبدأ عالم هستی و الطاف و مواهب او وجود دارد ؟
 قابل توجه این‌که در چهار مرحله اول که مربوط به آفرینش از خاک و نطفه و علقه و تولد طفل است ، تعبیر به « خَلَقَكُمْ » (شمارا آفرید) شده و هیچ نقشی برای خود انسان در آن قائل نیست ، ولی در سه مرحله بعد از تولد یعنی مرحله وصول به نهایت قوت جسمانی و بعد از آن پیری و بعد پایان عمر ، تعبیر به « لَتَبْلُغُوا » (تا برسید) و « لَتَكُونُوا » (تا بوده باشید) آمده است که هم اشاره‌ای است به استقلال وجودی انسان بعد از تولد و هم احتمالاً اشاره‌ای

است به این حقیقت که ، این دوران‌های سه‌گانه ممکن است با حسن تدبیر یا سوء تدبیر خود انسان جلوتر یا عقب‌تر شود و گاه پیری زودرس ، یا مرگ زودرس ، دامان انسان را بگیرد و این نشان می‌دهد که تعبیرات قرآن تا چه حد دقیق و حساب‌شده است .

تعبیر به « يُتَوَفَّى » در مورد مرگ اشاره به این است که « مرگ » در منطق قرآن به معنی فنا و نابودی نیست ، بلکه فرشتگان مرگ روح انسان را دریافت می‌دارند و به عالم پس از مرگ منتقل می‌سازند ، این تعبیر که بارها در قرآن تکرار شده است ، دیدگاه اسلام را در مورد مرگ به‌خوبی نشان می‌دهد و مرگ را از مفهوم مادی آن که فنا و نیستی است ، به کلی درمی‌آورد و دریچه به عالم بقا معرفی می‌کند .

جمله « وَ مِنْكُمْ مَنْ يُتَوَفَّى مِنْ قَبْلُ » (بعضی از شما پیش از این می‌میرند) ممکن است اشاره به قبل از رسیدن به مرحله پیری باشد یا اشاره به تمام مراحل قبلی ، یعنی قبل از رسیدن به هر یک از مراحل امکان مرگ وجود دارد .

این نیز قابل توجه است که تمام این مراحل را با کلمه « ثُمَّ » به یکدیگر عطف کرده ، که

نشانه ترتیب توأم با فاصله است ، جز مرحله اخیر یعنی رسیدن به پایان زندگی که به وسیله «واو» عطف شده ، این تفاوت تعبیر ممکن است به خاطر این باشد که رسیدن به پایان عمر همیشه بعد از پیری نخواهد بود ، چراکه (بسیار جوان مرد و یکی پیر نشد) و یا حتی افرادی قبل از رسیدن به دوران جوانی می میرند .

(در باره اجل مسمی در جلد ۵ تفسیر نمونه صفحه ۱۴۸ و جلد ۶ صفحه ۱۵۷ و جلد ۱۱ صفحه ۲۸۱ بحث شده است).

﴿۶۸﴾ هُوَ الَّذِي يُحْيِي وَ يُمِيتُ فَإِذَا قَضَىٰ أَمْرًا فَإِنَّمَا يَقُولُ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ

او کسی است که زنده می کند و می میراند و هنگامی که چیزی را اراده کند ، تنها به آن می گوید : موجود باش ، او نیز بلافاصله موجود می شود .

آری حیات و مرگ به معنی وسیع کلمه ، چه در گیاهان و چه انواع حیوانات و انسان ها به دست خداوند است ، حیات در اشکال مختلف و انواع گوناگون ظاهر می شود .

جالب این که از موجودات زنده تک سلولی گرفته ، تا حیوانات غول پیکر و از اعماق

اقیانوس‌های تاریک و ظلمانی گرفته ، تا پرندگانی که بر اوج آسمان‌ها پرواز می‌کنند ، از گیاه ذره‌بینی بسیار کوچکی که در لابلای امواج اقیانوس شناور است ، تا درختانی که ده‌ها متر طول قامت دارند ، هر یک دارای نوعی حیات و شرایطی مخصوص به خود می‌باشند و به همین نسبت مرگ‌های آن‌ها نیز متفاوت است و بدون شک چهره‌های حیات متنوع‌ترین چهره‌های جهان خلقت و اعجاب‌انگیزترین آن‌ها است.

مخصوصاً انتقال از جهان بی‌جان به جهان موجودات زنده و انتقال از جهان حیات به مرگ دارای شگفتی‌هایی است که اسرار آفرینش را بازگو می‌کند و هر کدام آیتی است از آیات خدا .

اما قابل توجه این‌که هیچ‌یک از این مسائل مهم و پیچیده در برابر قدرت او صعوبت و اشکالی ندارد و به محض اراده و فرمانش صورت می‌گیرد .

حتی تعبیر به « کُنْ » (موجود باش) و به دنبال آن « فَيَكُونُ » (موجود می‌شود) نیز از عدم گنجایش الفاظ است ، والا حتی نیاز به جمله کُن نیست ، اراده خداوند

همان و تحقق یافتن موجودات همان . (۱)

﴿۶۹﴾ أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ يُجَادِلُونَ فِي آيَاتِ اللَّهِ أَنِّي يُضْرَفُونَ

آیندیدی کسانی را که مجادله در آیات ما می کنند، چگونه از راه حق منحرف می شوند؟

﴿۷۰﴾ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِالْكِتَابِ وَبِمَا أَرْسَلْنَا بِهِ رُسُلَنَا فَسَوْفَ يَعْلَمُونَ

کسانی که کتاب (آسمانی) و آنچه را بر فرستادگان خود نازل کردیم تکذیب کردند ،

اما به زودی (نتیجه کار خود را) می فهمند .

سرنوشت ستیزه جویان مغرور

این مجادله و گفتگوهای توأم با لجاجت و عناد ، این تقلیدهای کورکورانه و تعصب های

بی پایه سبب می شود که آن ها از صراط مستقیم به بیراهه کشیده شوند ،

۱- در مورد تفسیر کلمه «كُنْ قَيِّكُونُ» در جلد ۱ تفسیر نمونه ، ذیل آیات ۱۱۷ سوره بقره ،

صفحه ۴۱۸ (چاپ جدید) مشروحاً بحث شده است .

چراکه حقایق تنها در پرتو روح حق جویی آشکار می گردد .
 در این سوره بارها از « مجادله کنندگان در آیات الهی » سخن به میان آمده است که در سه مورد به صورت « الَّذِينَ يُجَادِلُونَ فِي آيَاتِ اللَّهِ » مطرح شده ، (آیه ۳۵ و ۵۶ و آیه مورد بحث) و قرائن نشان می دهد که مقصود از « آيَاتِ اللَّهِ » بیشتر همان آیات نبوت و محتوای کتب آسمانی است ، البته از آنجا که آیات توحید و مسائل مربوط به معاد نیز در کتب آسمانی مطرح بوده ، آنها نیز در قلمرو مجادله آنها قرار داشته است .
 « يُجَادِلُونَ » به صورت فعل مضارع است که دلالت بر استمرار دارد ، اشاره به این که این گونه افراد که آیات الهی را تکذیب کرده اند ، برای توجیه عقاید و اعمال زشت خود مرتباً به مجادله و گفتگوهای بی اساس می پردازند .

﴿ ٧١ ﴾ اِذِ الْأَغْلَالُ فِي أَعْنَاقِهِمْ وَالسَّلَاسِلُ يُسْحَبُونَ

در آن هنگام که غل ها و زنجیرها بر گردن آنان قرار گرفته و آنها را می کشند .
 « أَغْلَالٌ » جمع « غُلٌّ » به معنی طوقی است که بر گردن یا دست و پا می نهند و در اصل از

ماده «غَلَل» به معنی آبی است که در میان درختان جاری می شود و اگر به خیانت «غُلُول» و به حرارت ناشی از تشنگی «غَلِيل» می گویند به خاطر نفوذ تدریجی آن ها در درون انسان است و «سَلَسِلٌ» جمع «سِلْسِلَة» به معنی زنجیر است و «يُسَخَّبُونَ» از ماده «سَخَب» به معنی کشیدن است .

﴿۷۲﴾ فِي الْحَمِيمِ ثُمَّ فِي النَّارِ يُسْجَرُونَ

و در آب جوشان وارد می کنند ، سپس در آتش دوزخ افروخته می شوند .
 «يُسْجَرُونَ» از ماده «سَجَر» به معنی برافروختن آتش و شعله ور ساختن آن است و به گفته جمعی دیگر از ارباب لغت و مفسران به معنی پرکردن تنور از آتش است .
 به همین جهت بعضی از آیه چنین فهمیده اند که این گروه از کافران خود آتش گیره های دوزخ می شوند ، همان گونه که در آیه ۲۴ سوره بقره می خوانیم : « فَاتَّقُوا النَّارَ الَّتِي وَقُودُهَا النَّاسُ وَالْحِجَارَةُ : از آتشی بپرهیزید که هیزم آن سنگ ها و انسان ها است » و جمعی از این تعبیر چنین فهمیده اند که تمام وجود آن ها پراز آتش می شود (البته این دو معنی باهم منافاتی ندارد).

﴿۷۳﴾ ثُمَّ قِيلَ لَهُمْ أَيْنَ مَا كُنْتُمْ تُشْرِكُونَ

سپس به آنها گفته می‌شود: کجا هستند آنچه را شریک خدا قرار می‌دادید.

﴿۷۴﴾ مِنْ دُونِ اللَّهِ قَالُوا ضَلُّوا عَنَّا بَلْ لَمْ نَكُنْ نَدْعُوا مِنْ قَبْلُ شَيْئًا كَذَلِكَ يُضِلُّ اللَّهُ الْكَافِرِينَ

همان معبودهایی را که جز خدا پرستش می‌کردید، آنها می‌گویند: همه از نظر ما پنهان و گم شدند، بلکه ما اصلاً قبل از این چیزی پرستش نمی‌کردیم، این گونه خداوند کافران را گمراه می‌سازد.

علاوه بر این عذاب‌های جسمانی آنها را با یک سلسله عذاب‌های دردناک روحی مجازات می‌کنند، از جمله همان است که در این آیه به آن اشاره کرده است.

بدون شک همان گونه که در سایر آیات قرآن نیز آمده، این معبودان دروغین در جهنم هستند و ای بسا در کنارشان باشند، اما از این نظر که هیچ نقش و تأثیر و خاصیتی ندارند، گویی گم و گور شده‌اند.

سپس آن‌ها می‌بینند که اصل اعتراف به عبودیت بت‌ها داغ ننگی بر پیشانی‌شان است ، لذا در مقام انکار برمی‌آیند و می‌گویند : « این‌ها اوهام و خیالاتی بیش نبودند که ما آن‌ها را واقعیت‌هایی می‌پنداشتیم ، سراب‌هایی بودند در بیابان زندگی ما ، که آن‌ها را آب گمان می‌کردیم ، اما امروز برای ما روشن شده که آن‌ها اسم‌هایی بی‌مسمی و الفاظی بی‌معنی و مفهومی که پرستش آن‌ها جز ضلالت و گمراهی و بیهودگی هیچ نبود ، بنابراین آن‌ها یک واقعیت غیرقابل انکار را بازگو می‌کنند » .

﴿ ۷۵ ﴾ ذَلِكُمْ بِمَا كُنْتُمْ تَفْرَحُونَ فِي الْأَرْضِ بِغَيْرِ الْحَقِّ وَبِمَا كُنْتُمْ تَمْرَحُونَ
این به‌خاطر آن است که به ناحق در زمین شادی می‌کردید و از روی غرور و مستی به خوشحالی می‌پرداختید .

« تَفْرَحُونَ » از ماده « فرح » به معنی شادی و خوشحالی است که گاهی ممدوح است و شایسته ، همان‌گونه که در آیه ۴ - ۵ سوره روم آمده است « وَ يُؤْمِنُ بِالْفَرْحِ الْمُؤْمِنُونَ بِنَصْرِ

اللَّهُ: در آن روز (که رومیان اهل کتاب بر مشرکان مجوس پیروز گردند) مؤمنان شاد خواهند شد». و گاه مذموم است و براساس باطل، چنانکه در داستان قارون در آیه ۷۶ سورة قصص می‌خوانیم: «إِذْ قَالَ لَهُ قَوْمُهُ لَا تَفْرَحْ إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْفَرِحِينَ: به خاطر بیاور هنگامی را که قومش به او گفتند، این همه شادی مغرورانه مکن که خداوند شادی‌کنندگان مغرور را دوست نمی‌دارد». البته این تفاوت باید از قرائن شناخته شود و پیداست که در آیه مورد بحث «فرح» از نوع دوم منظور است.

«تَفْرَحُونَ» از ماده «مَرَح» به گفته جمعی از ارباب لغت و مفسران به معنی شدت فرح و گسترده‌گی آن است.

آری این‌گونه شادی‌های توأم با غرور و غفلت و بی‌خبری و همراه با هوس‌رانی و شهوت، انسان را به سرعت از خدا دور می‌کند و از درک حقایق باز می‌دارد، واقعیت‌ها را شوخی و حقایق را مجاز جلوه می‌دهد و چنین کسانی سرنوشتی جز آنچه در آیات فوق گفته شد، ندارند.

﴿ ۷۶ ﴾ اَدْخُلُوا ابْوَابَ جَهَنَّمَ خَالِدِينَ فِيهَا فَبِئْسَ مَثْوًى الْمُتَكَبِّرِينَ

از درهای جهنم وارد شوید و جاودانه در آن بمانید و چه بد جایگاهی است ، جایگاه متکبران .

این جمله تأکید مجددی است بر این که سرچشمه اصلی بدبختی های آنها همان کبر و غرور بوده است ، همان کبری که ام الفساد و حجاب در برابر دیدگان حق بین انسان و عامل مقاومت در برابر انبیاء و اصرار در مسیر باطل است .

در این آیه باز به « اَبْوَابِ جَهَنَّمَ » (درهای دوزخ) برخورد می کنیم .

آیا داخل شدن از درهای دوزخ به این معنی است که هر گروهی از دری وارد می شوند ، یا یک گروه از درهای متعدد می گذرند ؟ به این معنی که دوزخ همانند بعضی از زندان های وحشتناک و تو در تو از بندها یا طبقات گوناگون تشکیل شده ، گروهی از گمراهان سرسخت باید از همه این طبقات بگذرند و در « درک اسفل » و « قعر جهنم » جای گیرند .

شاهد این سخن حدیثی است که از امیرمؤمنان علی علیه السلام در تفسیر آیه « لَهَا سَبْعَةُ

أَبْوَابٍ لِّكُلِّ بَابٍ مِنْهُمْ جُزْءٌ مَّقْسُومٌ» (۴۴ / حجر) نقل شده که فرمود : «جهنم هفت در دارد ، هفت طبقه بعضی بالای بعضی قرار گرفته ، سپس یکی از دست‌های خود را روی دیگری قرار داد و فرمود : این چنین» .^(۱)

در این جا تفسیر دیگری نیز وجود دارد که خلاصه‌اش این است : درهای جهنم ، همانند درهای بهشت ، اشاره به عوامل گوناگونی است که انسان را به جهنم یا بهشت می‌کشاند ، هر نوع از گناهان و هر نوع از اعمال خیر ، دری محسوب می‌شود ، در روایات اسلامی نیز به آن اشاره شده است ، مطابق این تفسیر عدد ۷ برای «تکثیر» است ، نه «تعداد» و این که گفته می‌شود بهشت دارای هشت در است ، اشاره به افزون بودن عوامل رحمت از عوامل عذاب و غضب است ، این دو تفسیر با هم تضادی ندارند .^(۲)

۱- «مجمع البیان» جلد ۵- ۶ ، صفحه ۳۳۸ ذیل ۴۴ / حجر .

۲- جهت شرح بیشتر به جلد ۱۱ تفسیر نمونه ، صفحه ۷۷ ذیل آیه ۴۴ / سورة حجر مراجعه فرمایید .

﴿۷۷﴾ فَأَصْبِرْ إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ فَأَمَّا نُرِّيَنَّكَ بَعْضَ الَّذِي نَعِدُهُمْ أَوْ نَتَوَفَّيَنَّكَ فَإِلَيْنَا يُرْجَعُونَ

صبر کن که وعده خدا حق است ، هر گاه قسمتی از مجازات‌هایی را که به آنها وعده داده‌ایم در حال حیات به تو ارائه دهیم ، یا تو را (پیش از آن) از دنیا ببریم (مهم نیست) چرا که بازگشت آنها به سوی ماست .

توصیه مجدد به صبر و استقامت در مقابل مشکلات

ای پیامبر وظیفه تو تنها ابلاغ آشکار و اتمام حجت بر همگان است ، تا دل‌های بیدار در پرتو تبلیغ تو روشن گردد و برای مخالفان نیز جای عذر و بهانه‌ای باقی نماند ، تو به هیچ چیزی جز انجام این وظیفه دلبستگی نداشته باش و حتی دربند این نباش که آتش سوزان دلت نسبت به این گروه سرکش با مجازات سریع الهی تسکین یابد .

این سخن در ضمن ، تهدید روشنی نسبت به آنها است تا بدانند در هر حال در چنگال عذاب الهی گرفتار خواهند شد ، همان‌گونه که گروهی از آنان در همین دنیا در میدان بدر و صحنه‌های مشابه آن به کیفر خود رسیدند ، گروه بیشتری در قیامت سزای اعمال خود را خواهند دید .

﴿ ۷۸ ﴾ **وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلًا مِنْ قَبْلِكَ مِنْهُمْ مَنْ قَصَصْنَا عَلَيْكَ وَمِنْهُمْ مَنْ لَمْ نَقْصُصْ عَلَيْكَ وَمَا كَانَ لِرَسُولٍ أَنْ يَأْتِيَ بِآيَةٍ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ فَإِذَا جَاءَ أَمْرُ اللَّهِ قُضِيَ بِالْحَقِّ وَخَسِرَ هُنَا لِكَ الْمُبْطِلُونَ**

ما پیش از تو رسولانی فرستادیم ، گروهی از آنان سرگذشتشان را برای تو بازگو کرده‌ایم و گروهی را برای تو بازگو نکرده‌ایم ، هیچ پیامبری حق نداشت معجزه‌ای جز به فرمان خدا بیاورد و هنگامی که فرمان خداوند (برای مجازات آنها) صادر شود ، در میان آنها به حق داوری خواهد شد و در آن هنگام اهل باطل زیان خواهند کرد . باز برای مزید تسلی خاطر و دل‌داری پیامبر اشاره به وضع مشابه

پیامبران پیشین می‌کند، که آن‌ها نیز گرفتار چنین مشکلاتی بودند ولی هم‌چنان به راه خود ادامه دادند و پیروزی را در آغوش گرفتند.

قرآن در دنباله این سخن اضافه می‌کند: «وَمَا كَانَ لِرَسُولٍ أَنْ يَأْتِيَ بِآيَةٍ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ». اصولاً همه معجزات در اختیار خدا است، و نمی‌تواند باز یچه دست کفار باشد و پیامبر در برابر «معجزات اقتراحی»^(۱) آنان هرگز نمی‌تواند سر تسلیم فرود آورد، آنچه را برای هدایت مردم و پیدا کردن حق ضروری و لازم است، بر دست پیامبرانش ظاهر می‌سازد. سپس با لحنی جدی و تهدیدآمیز به کسانی که می‌گفتند اگر راست می‌گویی چرا عذاب الهی به سراغ ما نمی‌آید، هشدار می‌دهد که: «فَإِذَا جَاءَ أَمْرُ اللَّهِ...».

در آن روز درهای توبه بسته می‌شود، راه‌های بازگشت مسدود می‌گردد و ناله‌ها و فریادها و شیون‌ها به جایی نخواهد رسید، آن روز است که رهروان راه باطل به روشنی

۱- منظور معجزاتی است که هر کس به دلخواه بخواند.

می بینند که تمام سرمایه های هستی خود را از کف داده و متاعی نخریدند ، بلکه گرفتار خشم و غضب و کیفر دردناک الهی شده اند ، پس چرا این همه اصرار دارند که آن روز غیرقابل برگشت فرا رسد ؟

تعبیر به « أَقْرَأَ اللَّهُ » و مانند آن در آیات متعددی (از جمله ۴۳ و ۷۶ و ۱۰۱ سورة هود) در مورد عذاب دنیا به کاررفته است .

﴿ ۷۹ 》 اللَّهُ الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ الْأَنْعَامَ لِتَرْكَبُوا مِنْهَا وَمِنْهَا تَأْكُلُونَ
خداوند کسی است که چهارپایان را برای شما آفرید تا بعضی را سوار شوید و از بعضی تغذیه کنید .

منافع گوناگون چهارپایان

«أَنْعَام» جمع «نعم» در اصل بر شتر اطلاق می شده، ولی بعداً توسعه یافته و به شتر و گاو و گوسفند گفته می شود، این واژه از کلمه «نعمت» گرفته شده، به خاطر این که یکی از بزرگ ترین نعمت ها بر ای انسان ها چهارپایان محسوب می شود، حتی امروز که آن همه وسایل نقلیه سریع السیر

هوایی و زمینی اختراع شده است ، باز در بعضی از موارد منحصرأ باید از چهارپایان استفاده کرد ، دریابان‌های شنزاکه عبور وسایل نقلیه در آن بسیار مشکل است و در بعضی از گذرگاه‌های باریک کوهستان‌ها ، تنها وسیله‌ای که با آن می‌توان عبور کرد هنوز هم چهارپایانند . اصولاً آفرینش چهارپایان با آن خلقت‌های متفاوت و مخصوصاً با آن روح تسلیم و قابلیت برای رام شدن ، در حالی‌که در بسیاری از اوقات نیرومندتر از قوی‌ترین انسان‌ها هستند ، خود نشانه‌ای از نشانه‌های بزرگ خدا است .

حیوانات کوچک و کم جثه‌ای را سراغ داریم که به‌خاطر توحش برای انسان‌ها سخت خطرناکند ، در حالی‌که گاهی افسار یک قطار بزرگ از شتران عظیم الجثه را به دست کودکی می‌سپارند « و می‌برد هر جا که خاطرخواه اوست » .

﴿ ۸۰ ﴾ وَ لَكُمْ فِيهَا مَنَافِعُ وَ لِيَتَّبِعُوا عَلَيْهَا حَاجَةً فِي صُدُورِكُمْ وَ عَلَيْهَا وَ عَلَى الْفُلْكِ تَحْمَلُونِ

و برای شما در آن‌ها منافع قابل ملاحظه‌ای (غیر از این‌ها) است ، منظور این است که

به وسیله آن‌ها به مقصدی که در دل دارید، برسید و بر آن‌ها و بر کشتی‌ها سوار می‌شوید. از شیر و پشم و پوست و سایر اجزای آن‌ها استفاده می‌کنید و حتی فضولات بدن آن‌ها نیز در کشاورزی و غیره قابل استفاده است، خلاصه در تمام وجود این چهارپایان چیزی بی‌مصرف نیست، تمام مفید و سودمند است، حتی بعضی از مواد دارویی را از بدن چهارپایان می‌گیرند.^(۱) در کشتی‌ها خاصیتی آفرید که با تمام ثقل و سنگینی بر روی آب باقی بماند و جریان بادها را آن‌چنان منظم قرار داده که می‌توان از آن‌ها در مسیرهای معینی پیوسته استفاده کرد و «با آن به دیار آشنا رسید».

﴿۸۱﴾ **وَيُرِيكُمْ آيَاتِهِ فَأَيَّ آيَاتِ اللَّهِ تُنْكِرُونَ**

او آیاتش را همواره به شما نشان می‌دهد، کدامیک از آیات او را انکار می‌کنید؟

۱- درباره منافع حیوانات در جلد ۱۱ تفسیر نمونه، صفحه ۱۵۸ ذیل آیه ۵/ نحل مشروحاً بحث شده است.

آیا آیات و نشانه‌های او را در «آفاق» می‌توانید انکار کنید ، یا آیات او را در انفس ؟ آیا آیات او را در آفرینش خود از خاک و سپس پیمودن مراحل جنینی و مراحل بعد از تولد را می‌توانید انکار کنید ، یا نشانه‌های او را در مسألة حیات و مرگ ؟ و آیا آیات الهی را در آسمان و زمین و آفرینش شب و روز می‌توان با دیده انکار نگرست و یا آفرینش وسایلی برای ادامه حیات همچون ، انعام و چهارپایان ؟ بر هرکجا که بنگرید آثار خدا نمایان است ، «کور باد چشمی که او را نبیند» ، به راستی با این‌که آیات و نشانه‌های او برای همگان روشن است ، چرا گروهی راه انکار را پیش می‌گیرند؟

مفسر بزرگ مرحوم طبرسی در پاسخ این سؤال می‌گوید : «این انکار ممکن است از سه امر ناشی گردد :

۱- «هواپرستی» که سبب می‌شود انسان با شبهات بی‌اساس چهره حق را بپوشاند (و به هوی و هوس خویش ادامه دهد ، چراکه قبول حق او را محدود می‌سازد ، از یک‌سو

وظایفی برای او تعیین می‌کند و از سوی دیگر محدودیت‌هایی ، اما هواپرستانی که نمی‌خواهند ، نه آن وظایف را بپذیرند و نه این محدودیت‌ها را ، به انکار حق برمی‌خیزند هر چند دلایل آن روشن و آشکار باشد) .

﴿ ۲ - "تقلید و پیروی کورکورانه" (از دیگران مخصوصاً از پیشینیان) که آن نیز پرده بر چهره حق می‌افکند .

﴿ ۳ - "پیشداوریهای غلط" و اعتقادهای فاسد پیشین که در ذهن رسوخ یافته ، مانع از بررسی و مطالعه بی‌طرفانه در آیات حق می‌گردد ، لذا از درک آن‌ها عاجز می‌ماند» .

﴿ ۸۲ ﴾ **أَفَلَمْ يَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَيَنْظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ كَانُوا أَكْثَرَ مِنْهُمْ وَأَشَدَّ قُوَّةً وَآثَارًا فِي الْأَرْضِ فَمَا أَعْنَى عَنْهُمْ مَا كَانُوا يَكْسِبُونَ**

آیا آن‌ها روی زمین سیر نکردند تا ببینند عاقبت کسانی که پیش از آن‌ها بودند ، چه شد؟ همان‌ها که نفراشان از این‌ها بیشتر و قوت و آثارشان در زمین فرون‌تر بود ، هرگز آن‌چه را به دست می‌آوردند ، نتوانست آن‌ها را (در برابر عذاب الهی) بی‌نیاز سازد .

اگر در اصالت تاریخ تدوین یافته و آنچه بر صفحات اوراق ثبت شده، شک و تردید دارند، در اصالت آثاری که بر صفحه زمین از کاخ‌های ویران شده شاهان، از استخوان‌های پوسیده در زیر خاک و از ویرانه‌های شهرهای بلازده، که بایبانی‌رسا ماجراهای خویش را شرح می‌دهند، نمی‌توانند شک کنند. کثرت نفرات آن‌ها را از قبورشان می‌توان شناخت و قدرت و آثارشان را در زمین از آنچه از آن‌ها به یادگار مانده .

جایی که آن‌ها با آن‌همه قدرت چنین سرنوشتی پیدا کردند ، این مشرکان ضعیف و ناتوان مکه که در برابر آن‌ها چیزی به حساب نمی‌آیند ، چه می‌اندیشند ؟
 ﴿۸۳﴾ فَلَمَّا جَاءَتْهُمْ رُسُلُهُم بِالْبَيِّنَاتِ فَرِحُوا بِمَا عِنْدَهُمْ مِنَ الْعِلْمِ وَ حَاقَ بِهِمْ مَا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِؤْنَ

هنگامی که رسولان آن‌ها بادلایل روشن به سراغ آنان آمدند، به معلوماتی که خود داشتند خوشحال بودند (و غیر آن را هیچ می‌شمردند) ولی آنچه را (از عذاب) به سخریه می‌گرفتند بر آن‌ها فروآمد .

در این که منظور از این علم و دانشی که آن‌ها به آن مغرور بودند و خود را با داشتن آن بی‌نیاز از تعلیمات انبیاء می‌دیدند، چه بوده است؟ مفسران احتمالات مختلفی داده‌اند که همه با هم قابل جمع است:

۱- شبهات واهی و سفسطه‌های بی‌اساسی را علم می‌پنداشتند و به آن تکیه می‌کردند که نمونه‌های متعددی از آن در آیات قرآن منعکس است. گاه می‌گفتند: «مَنْ يُحْيِ الْعِظَامَ وَ هِيَ رَمِيمٌ» چه کسی می‌تواند این استخوان‌های پوسیده را زنده کند؟ (۷۸ / یس).

گاه می‌افزودند: «مَا هِيَ إِلَّا حَيَاتُنَا الدُّنْيَا نَمُوتُ وَ نَحْيَا وَ مَا يُهْلِكُنَا إِلَّا الدَّهْرُ» جز زندگی این دنیا چیزی در کار نیست، گروهی می‌میرند و گروهی متولد می‌شوند و جز طبیعت ما را هلاک نمی‌کند (۲۴/جاثیه). و امثال این ادعاهای واهی و بدون دلیل که علمش می‌پنداشتند.

۲- منظور علوم مربوط به دنیا و تدبیر زندگی است، همان‌گونه که قارون مدعی آن بود و می‌گفت: «إِنَّمَا أُوتِيتُهُ عَلَىٰ عِلْمٍ عِنْدِي». این ثروت را به‌خاطر آگاهی خاصی که نزد من بوده است به دست آورده‌ام (۷۸ / قصص).

﴿ ۳ - منظور علوم و دانش‌هایی همچون دلایل عقلی و فلسفی خواه در شکل رسمیش یا غیررسمی که گروهی با داشتن این‌گونه علوم خود را از پیامبران بی‌نیاز می‌بینند، چه در گذشته، چه در حال.

هدف این است که با اتکای به علوم محدود بشری، خواه در معارف عقلی و اعتقادات یا در دنیا و شبهات واهی که آن‌را علم می‌پنداشتند، علومی را که از سرچشمه وحی صادر شده بود، نفی می‌کردند و به باد استهزاء می‌گرفتند و به علوم اندک خود خوشحال بودند و خویشتن را به کلی از انبیاء بی‌نیاز می‌دیدند.

﴿ ۸۴ ﴾ فَلَمَّا رَأَوْا بَأْسَنَا قَالُوا آمَنَّا بِاللَّهِ وَحَدُّهُ وَكَفَرْنَا بِمَا كُنَّا بِهِ مُشْرِكِينَ
 هنگامی که شدت عذاب ما را دیدند گفتند: هم اکنون به خداوند یگانه ایمان آوردیم و به معبودهایی که شریک اومی شمردیم، کافر شدیم.

قرآن نتیجه این خودخواهی و غرور را چنین بیان کرده: «هنگامی که شدت عذاب ما را دیدند، عذابی که برای ریشه‌کن کردن آن‌ها نازل شده بود و فرمان قطعی پروردگار را در

زمینه نابودیشان به همراه داشت ، از کرده خود پشیمان شدند ، خود را موجودی ضعیف و ناتوان دیدند و رو به درگاه حق آوردند و فریادشان بلند شد و گفتند : اکنون به خداوند یگانه ایمان آوردیم و نسبت به معبودهایی که شریک او می شمردیم ، کافر شدیم .

﴿ ۸۵ ﴾ فَلَمْ يَكُ يَنْفَعُهُمْ اِيْمَانُهُمْ لَمَّا رَاَوْاْ بَاْسَنَا سُنَّتَ اللّٰهِ الَّتِي قَدْ خَلَتْ فِيْ عِبَادِهِ وَخَسِرَ هُنَا لِكَ الْكَافِرُوْنَ

اما هنگامی که عذاب ما را مشاهده کردند ، ایمان آنها به حالشان سودی نداشت ، این سنت الهی در مورد بندگان پیشین او است و کافران در آن هنگام زیانکار شدند .

به هنگام نزول عذاب ، ایمان بیهوده است

به هنگام نزول «عذاب استیصال»^(۱) درهای توبه بسته می شود و اصولاً این گونه ایمان اضطراری ، فایده ایمان اختیاری را نمی تواند داشته باشد و زائیده آن شرایط فوق العاده

۱- منظور عذابی است که از بیخ و بن آنها را بر می کند .

است ، به همین دلیل هرگاه طوفان بلا فرو بنشیند ، راه گذشته خود را از سر می گیرند .
و نیز به همین دلیل ایمان فرعون به هنگامی که در میان امواج نیل افتاد ، پذیرفته نشد .
آن روز فهمیدند که سرمایه ای جز مثنی غرور و پندار نداشتند و آنچه را
آب حیات خیال می کردند ، سرابی بیش نبود ، سرمایه های وجود خود را همه در این
بیراهه زندگی به هدر داده و محصولی جز گناه و عذاب الیم الهی فراهم نساخته بودند ، چه
زیان و خسروانی از این برتر ؟
و به این ترتیب سوره مؤمن که با توصیف حال کافران مغرور آغاز شده بود ، با پایان
زندگی دردناک آنها خاتمه می یابد .

پایان سوره مؤمن

سورة فصلت

فضیلت تلاوت سورة « فصلت »

پیرامون فضیلت این سوره در حدیثی از پیغمبر گرامی اسلام می خوانیم :
 « هر کس "حم سجده" را بخواند خداوند به تعداد هر حرفی از آن ده حسنه به او اعطا می کند. » (۱)
 در حدیث دیگری از امام صادق علیه السلام آمده است : « کسی که "حم سجده" را تلاوت کند ، این سوره در قیامت نوری در برابر او می شود ، تا آن جا که چشمش کار می کند و مایه سرور و خوشحالی او خواهد بود و در این دنیایز مقامی شایسته پیدا می کند که مایه غیظه دیگران می شود. »
 در حدیث دیگری از « بیهقی » نقل شده که « خلیل بن مره » می گوید : « پیامبر صلی الله علیه و آله هیچ شب به خواب نمی رفت ، مگر این که سورة « تبارک » و « حم سجده » را می خواند. » (۲)

۱- « مجمع البیان » ، آغاز سورة حم سجده ، جلد ۹ صفحه ۲ .

۲- « روح المعانی » ، جلد ۲۴ ، صفحه ۱۴ .

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
 بنام خداوند بخشنده بخشایگر

۱ حم
 حم

در آغاز این سوره به «حروف مقطعه» برخورد می‌کنیم ، «حم» که برای دومین بار در آغاز سوره‌های قرآن خودنمایی می‌کند ، بارها پیرامون تفسیر حروف مقطعه بحث کرده‌ایم و نیاز به تکرار نمی‌بینیم ، جز این‌که بعضی «حم» را نام سوره و یا «ح» را اشاره به «حمید» و «م» را اشاره به «مجید» ، که دو نام از نام‌های بزرگ خداوند است ، دانسته‌اند .

۲ تَنْزِيلُ مِنَ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

این کتابی است که از سوی خداوند رحمن و رحیم نازل شده است .
 «رحمت عامه» خداوند و «رحمت خاصه» او دست به دست هم داده‌اند و نزول این آیات را سبب شده است ، آیاتی که برای دوست و دشمن مایه رحمت است و برای اولیای

خدا برکات و رحمت‌های فراوان ویژه‌ای در بردارد . در حقیقت صفت بارز این کتاب آسمانی که در لابلای تمام آیاتش همچون عطر در ذرات برگ گل قرار گرفته ، همان «رحمت» است ، «رحمت» برای کسانی که راه آن را پیوند و از تعلیماتش الهام گیرند .

﴿۳﴾ كِتَابٌ فُصِّلَتْ آيَاتُهُ قُرْآنًا عَرَبِيًّا لِّقَوْمٍ يَعْلَمُونَ

کتابی که آیاتش هر مطلبی را در جای خود بازگو کرده است ، فصیح و گویا برای جمعیتی که آگاهند .

﴿۴﴾ بَشِيرًا وَ نَذِيرًا فَأَعْرَضَ أَكْثَرُهُمْ فَهُمْ لَا يَسْمَعُونَ

قرآنی که بشارت دهنده و بیم دهنده است ، ولی اکثر آنان روی گردان شدند ، لذا چیزی نمی‌شنوند .

ویژگی‌های پنج‌گانه قرآن کریم

بعد از بیان اجمالی فوق درباره قرآن کریم به بیان تفصیلی پرداخته و اوصاف پنج‌گانه‌ای برای این کتاب آسمانی بیان می‌کند ، اوصافی که ترسیم روشن و گویایی از چهره

اصلی قرآن در بردارد .

- ❧ ۱- نخستین امتیاز این کتاب بزرگ آسمانی این است که مسائل مختلف مورد نیاز بشر در آن تبیین و تشریح شده است ، به گونه‌ای که هر کس در هر سطحی از فکر و اندیشه باشد و در هر مرحله‌ای از نیاز روحی ، به مقدار فکر و نیاز خویش از آن بهره می‌گیرد .
- ❧ ۲- وصف دیگرش این است که مجموعه‌ای کامل است ، زیرا «قرآن» از ماده قرائت در اصل به معنی جمع کردن اجزای سخن است .
- ❧ ۳- در توصیف سوم فصاحت و بلاغت مخصوص آن را بیان می‌کند ، که حقایق را صریح و دقیق و بی‌کم و کاست و گویا و رسا و در عین حال زیبا و جذاب منعکس می‌سازد.
- ❧ ۴- توصیف چهارم و پنجم بیانگر تأثیر عمیق تربیتی آن است ، از طریق بشارت و انذار ، گاه چنان آیاتش در تشویق نیکان و پاکان اوج می‌گیرد ، که تمام وجود انسان را به وجد می‌آورد و گاه در تهدید و انذار فاسدان و مجرمان چنان تکان‌دهنده است که مو بر تن انسان راست می‌شود و این دو اصل تربیتی را دوش به دوش یکدیگر در آیاتش پیش می‌برد.

ولی افسوس که متعصبان لجوج گوش شنوا ندارند ، گویی کردند و هیچ نمی شنوند ، گوش ظاهرشان سالم است ، ولی روح شنوایی و درک حقایق را از محتوای کلام از دست داده اند .
 ﴿٥﴾ **وَقَالُوا قُلُوبُنَا فِي أَكِنَّةٍ مِّمَّا تَدْعُونَا إِلَيْهِ وَفِي آذَانِنَا وَقْرٌ وَمِنْ بَيْنِنَا وَبَيْنِكَ حِجَابٌ فَأَعْمَلْ إِنَّا غَامِلُونَ**

آنها گفتند : قلب های ما در پوشش هایی قرار گرفته و گوش های ما سنگین است و میان ما و تو حجابی وجود دارد ، حالا که چنین است تو به دنبال عمل خود باش ، ما هم برای خود عمل می کنیم .

« أَكِنَّةٌ » جمع « كِنَانٌ » به معنی پوشش است ، نه یک پوشش ، که در حقیقت پوشش های جهل و تعصب ، پوشش لجاجت و عناد ، پوشش تقلید کورکورانه و مانند آن ، قلب های آنها را فرا گرفته بود .

آنها می گفتند : علاوه بر این که « عقل » ما چیزی درک نمی کند ، « گوش » ما هم سنگین است و سخنان تو را نمی شنویم ، یعنی هم مرکز اصلی از کار افتاده و هم ابزارها و وسیله ها .

از همه این‌ها گذشته گویی در میان ما و تو پرده ضخیمی کشیده شده ، که اگر گوش سالمی هم می‌داشتیم ، صدایت به گوش ما نمی‌رسید ، پس چرا این همه خود را خسته می‌کنی ، فریاد می‌زنی ، دل می‌سوزانی ، شب و روز تبلیغ می‌کنی ، ما را به حال خود بگذار که در این‌جا کالای تو مشتری ندارد ، تو بر دین خود و ما هم بر آیین خود .

﴿ ۶ ﴾ قُلْ إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ يُوحَىٰ إِلَيَّ أَنَّمَا إِلَهُ الْوَاحِدُ فَاسْتَقِيمُوا إِلَيْهِ وَاسْتَغْفِرُوهُ وَوَيْلٌ لِّلْمُشْرِكِينَ

بگو من فقط انسانی مثل شما هستم که این حقیقت بر من وحی می‌شود که معبود شما تنها یکی است ، پس تمام توجه خویش را به او کنید و از وی آمرزش طلبید ، وای بر مشرکان .

جمله « فَاسْتَقِيمُوا » از ماده استقامت در این‌جا به معنی مستقیم رو به چیزی بودن است و لذا « إِلَيَّ » متعدی شده ، چرا که مفهوم « استواء » را در بردارد .
نه مدعی فرشته بودنم و نه انسانی از یک نژاد برتر و نه خداوند و نه فرزند خدا هستم ،

بلکه انسانی هم چون شما هستم با این تفاوت که پیوسته فرمان توحید به من وحی می شود ، من هرگز نمی خواهم شما را مجبور به پذیرش این آیین کنم ، تا آن گونه که گفتید سرسختانه در برابر من بایستید و مقاومت یا تهدید کنید ، راهی است روشن ، پیش پای شما می گذارم و بیش از این وظیفه ای ندارم، تصمیم گیری نهایی با خود شماست .

﴿۷﴾ الَّذِينَ لَا يُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ بِالْآخِرَةِ هُمْ كَافِرُونَ

همان ها که زکات را ادا نمی کنند و آخرت را منکرند .

شاخص شناسایی مشرکین

در حقیقت شاخص شناسایی مشرکین دو چیز است : ترک زکات و انکار معاد . منظور از زکات همان مفهوم عام انفاق بوده باشد و ذکر آن در نشانه های شرک به خاطر این است که انفاق های مالی در راه خداوند ، یکی از روشن ترین نشانه های ایثار و گذشت و عشق به الله است ، چراکه مال از محبوب ترین امور نزد انسان می باشد و انفاق و ترک انفاق می تواند شاخصی برای شرک و ایمان در بسیاری از موارد گردد ، تا آن جا که بعضی از اموال

خویش را از جان خود نیز محبوب تر دارند و نمونه های آن را در طول زندگی دیده ایم .
و به عبارت دیگر منظور ترک انفاقی است که نشانه عدم ایمان آن ها به
خدا است و به همین دلیل در ردیف عدم ایمان به معاد ذکر شده و یا ترک زکات
توأم با انکار وجوب آن است .

نکته دیگری که می تواند به روشن شدن تفسیر آیه کمک کند ، این است که « زکات » در
میان دستورات اسلام وضع خاصی دارد و پرداختن آن نشانه به رسمیت شناختن حکومت
اسلامی بوده است و ترک آن غالباً نوعی طغیان و و سرکشی و قیام بر ضد حکومت
اسلامی محسوب می شده و می دانیم قیام بر ضد حکومت اسلامی موجب کفر است .
﴿ ۸ ﴾ **إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَهُمْ أَجْرٌ غَيْرُ مَمْنُونٍ**
اما کسانی که ایمان آوردند و اعمال صالح انجام دادند ، پاداشی جاودانی دارند .
« مَمْنُون » از ماده « مَنَّ » در این جا به معنی قطع یا نقص است ، بنابراین « غَيْرُ مَمْنُون »
یعنی « غیر مقطوع » و بدون نقص .

﴿٩﴾ قُلْ اِنَّكُمْ لَتَكْفُرُونَ بِالَّذِي خَلَقَ الْاَرْضَ فِي يَوْمَيْنِ وَتَجْعَلُونَ لَهُ اَنْدَادًا ذٰلِكَ رَبُّ الْعَالَمِيْنَ

بگو: آیا شما به آن کسی که زمین را در دو روز آفرید کافر هستید و برای او همانندهایی قائل می‌شوید؟ او پروردگار جهانیان است.

دوران‌های آفرینش آسمان و زمین

آیا کسی که این جهان را هم اکنون تدبیر می‌کند، او خالق این آسمان و زمین نیست؟ اگر او خالق و مدبر است پس این بت‌ها و معبودهای ساختگی را چگونه در کنار او قرار می‌دهید؟ شایستگی پرستش تنها برای کسی است که خلقت و تدبیر و مالکیت و حکومت جهان از آن او است.

﴿١٠﴾ وَ جَعَلَ فِيْهَا رَواْسِيْ مِنْ فَوْقِهَا وَ بَارَكَ فِيْهَا وَ قَدَّرَ فِيْهَا اَقْواْتَهَا فِيْ اَرْبَعَةِ اَيَّامٍ سَوَاءً لِلنَّاسِ لَيْلٍ

او در زمین کوه‌هایی قرار داد و برکاتی در آن آفرید و مواد غذایی مختلف آن را مقدر

فرمود ، این ها همه در چهار روز بود ، درست به اندازه نیاز تقاضا کنندگان .
 « این مواد غذایی درست به اندازه نیاز نیازمندان و تقاضا کنندگان است » (سَوَاءٌ لِّلْمَسْأَلِينَ) .
 به این ترتیب خداوند نیازمندی های همه نیازمندان را پیش بینی کرده و برای همه آنها
 آنچه لازم بوده است ، آفریده و هیچ کم و کاستی در آن وجود ندارد ، همان گونه که در آیه
 ۵۰ سوره طه می گوید : « رَبُّنَا الَّذِي أَعْطَى كُلَّ شَيْءٍ حَلْقَهُ ثُمَّ هَدَى : پروردگار ما کسی است که به هر
 موجودی آنچه آفرینش او اقتضا داشت ، عطا کرد و سپس او را در مسیرش هدایت نمود » .
 نه تنها نیاز انسان ها بلکه نیاز حیوانات و گیاهان را از آغاز در زمین پیش بینی کرده
 و آن چه برای ادامه حیات آنها لازم بوده ، آفریده است .
 در این جا سؤال مهمی مطرح است و آن این که :
 چگونه در آیات فوق آفرینش زمین را در دو روز و کوه ها و برکات و غذاها در چهار روز
 و در دنباله این آیات ، آفرینش آسمان ها را نیز در دو روز ذکر کرده که مجموعاً هشت روز
 می شود ، در حالی که در آیات فراوانی از قرآن مجید آفرینش آسمان ها و زمین مجموعاً در

شش روز ، یا به تعبیر دیگر در شش دوران ، بیان شده است .^(۱)
 پاسخ این است: آنجا که می‌گوید «أَرْبَعَةُ أَيَّامٍ» (چهار روز) منظور تَمَّةٌ چهار روز است ،
 به این ترتیب در دو روز اول از این چهار روز زمین ، آفریده شد و در دو روز بعد سایر
 خصوصیات زمین ، به اضافه خلقت آسمان‌ها در دو روز مجموعاً شش روز (شش دوران)
 می‌شود .

نظیر این تعبیر در زبان عرب و تعبیرات فارسی نیز وجود دارد که فی‌المثل گفته می‌شود :
 از این‌جا تا مکه ده روز طول می‌کشد و تا مدینه پانزده روز ، یعنی پنج روز
 فاصله مکه و مدینه است و ده روز فاصله این‌جا تا مکه .
 «روز» که در آیات فوق هرگز به معنی روز معمولی نیست ، چراکه قبل از آفرینش زمین

۱- به آیات ۵۴/اعراف ، ۳/یونس ، ۷/هود ، ۵۹/فرقان ، ۴/سجده ، ۳۸/ق ، ۴/حدید
 مراجعه شود .

و آسمان اصلاً روز به این معنی وجود نداشت ، بلکه منظور از آن دوران‌های آفرینش است که گاه میلیون‌ها یا میلیارد‌ها سال به طول انجامیده است .

توضیح این معنی به‌طور کامل در جلد ششم تفسیر نمونه (ذیل آیه ۵۴ سوره اعراف) صفحه ۲۰۰ به بعد شرح داده شده است .

﴿ ۱۱ ﴾ ثُمَّ اسْتَوَىٰ إِلَى السَّمَاءِ وَهِيَ دُخَانٌ فَقَالَ لَهَا وَلِلْأَرْضِ ائْتِيَا طَوْعاً أَوْ كَرْهاً قَالَتَا أَتَيْنَا طَائِعِينَ

سپس اراده آفرینش آسمان فرمود ، در حالی که به صورت دود بود ، به آن و به زمین دستور داد به‌وجود آید و شکل‌گیرید ، خواه از روی اطاعت و خواه اکراه ، آنها گفتند : ما از روی طاعت می‌آییم .

﴿ ۱۲ ﴾ فَقَضَيْنَ سَبْعَ سَمَوَاتٍ فِي يَوْمَيْنِ وَأَوْحَىٰ فِي كُلِّ سَمَاءٍ أَمْرَهَا وَزَيْنَا السَّمَاءَ الدُّنْيَا بِمَصَابِيحٍ وَحِفْظاً ذَلِكَ تَقْدِيرُ الْعَزِيزِ الْعَلِيمِ

در این هنگام آنها را به صورت هفت آسمان در دو روز آفرید و آنچه را می‌خواست

در هر آسمانی مقدر فرمود و آسمان پایین را با چراغ‌های (ستارگان) زینت بخشیدیم و (با شهاب‌ها) از استراق سمع شیاطین حفظ کردیم، این است تقدیر خداوند دانا. در این دو آیه نکات مهمی است که باید مورد توجه قرار گیرد.

﴿ ۱ - تعبیر به «ثُمَّ» (سپس) معمولاً برای تأخیر در زمان می‌آید، ولی گاه به معنی تأخیر در بیان می‌باشد.

معنی دوم گذشته از این که با اکتشافات علمی هماهنگ‌تر است، با آیات دیگر قرآن نیز موافقت دارد، چراکه در آیات ۲۷ - ۳۳ سورة نازعات چنین می‌فرماید: «آیا زنده شدن شما بعد از مرگ مهم‌تر است یا آفرینش آسمان؟ خداوند آن را بنا کرد و برافراشت و منظم ساخت، شب آن را تاریک و روز آن را آشکار ساخت و زمین را بعد از آن گسترده، آب‌های درونی آن و گیاهان و چراگاه‌های آن را خارج نمود و کوه‌ها را بعد از آن پابرجا ساخت تا وسیله زندگی برای شما و چهارپایان‌تان فراهم گردد».

این آیات به خوبی روشن می‌سازد که گسترش زمین و جوشیدن چشمه‌ها و پیدایش درختان و مواد غذایی، همه بعد از آفرینش آسمان‌ها صورت گرفته است، در حالی که اگر

« ثُمَّ » را به تأخیر زمانی تفسیر کنیم ، باید بگوییم همه این‌ها قبل از آفرینش آسمان صورت گرفته و از آن‌جا که کلمه « بَعْدَ ذَلِكَ » به روشنی همه این‌ها را بعد از آن می‌شمرد ، تفسیر « ثُمَّ » به تأخیر بیانی روشن به نظر می‌رسد .

﴿ ۲ - « اِسْتَوٰی » از ماده « استواء » در اصل به معنی اعتدال یا مساوات دو چیز با یکدیگر است ، ولی به طوری که بعضی از ارباب لغت و مفسران گفته‌اند این ماده هنگامی که با « عَلٰی » متعدی شود به معنی « استیلاء و سلطه بر چیزی » است ، مانند « اَلرَّحْمٰنُ عَلٰی الْعَرْشِ اِسْتَوٰی »: خداوند بر عرش استیلا دارد» (۵/طه).

و هنگامی که با « اِلٰی » متعدی شود به معنی « قصد » می‌آید ، مانند آیه مورد بحث که می‌فرماید : « ثُمَّ اِسْتَوٰی اِلٰی السَّمٰوٰتِ » : سپس اراده آفرینش آسمان کرد .

﴿ ۳ - جمله « هِيَ دُخَانٌ » آسمان‌ها در آغاز به صورت دود بود » نشان می‌دهد که آغاز آفرینش آسمان‌ها از توده گازهای گسترده و عظیمی بوده است و این با آخرین تحقیقات علمی در مورد آغاز آفرینش کاملاً هماهنگ است .

هم اکنون نیز بسیاری از ستارگان آسمان به صورت توده فشرده‌ای از گازها و دخان هستند .

﴿ ۴ - جملۀ « فَقَالَ لَهَا وَلِلْأَرْضِ ائْتِيَا طَوْعاً أَوْ كَرْهاً : خداوند به آسمان و زمین فرمود به شکل خود درآیید از روی طاعت یا اکراه » به این معنی نیست که واقعاً سخنی با لفظ گفته شده باشد ، بلکه گفته خداوند همان فرمان تکوینی و اراده او بر امر آفرینش است و تعبیر به « طوعاً او کرهاً » اشاره به این است که اراده قطعی خداوند به شکل گرفتن آسمانها و زمین تعلق یافته بود و در هر صورت می‌بایست آن مواد به چنین صورت مطلوبی درآیند ، بخواهند یا نخواهند .

﴿ ۵ - جملۀ « اَتَيْنَا طَائِعِينَ : ما از روی اطاعت شکل نهایی به خود گرفتیم » اشاره به این است که مواد تشکیل دهنده آسمان و زمین از نظر تکوین و آفرینش کاملاً تسلیم اراده و فرمان خدا بود ، اشکال لازم را به خود پذیرفت و هیچ‌گونه مقاومتی در برابر این فرمان الهی از خود نشان نداد .

به هر حال روشن است که آن «امر» و این «امثال» جنبه تکلیفی و تشریعی نداشته ، بلکه صرفاً از نظر تکوین صورت گرفته است .

﴿ ۶ - جَمَلَةٌ ۖ فَقَضَاهُنَّ سَبْعَ سَمَوَاتٍ فِي يَوْمَيْنِ ۚ ﴾ آن‌ها را به صورت هفت آسمان در دو روز آفرید» اشاره به وجود دو دوران در آفرینش آسمان‌ها است که هر دورانی از آن میلیون‌ها یا میلیارد‌ها سال به طول انجامیده و هر دوران به نوبه خود به ادوار دیگری تقسیم می‌شود ، این دو دوران ممکن است دوران تبدیل گازهای فشرده به مایع و مواد مذاب و دوران تبدیل مواد مذاب به جامد بوده باشد .

استعمال «یوم» و معادل آن در فارسی (واژه روز) و در لغات دیگر به معنی «دوران» بسیار رایج و متداول است و حتی در کلمات روزمره ما فراوان دیده می‌شود ، فی‌المثل می‌گوییم انسان در زندگی یک‌روز گرفتار ناکامی می‌شود و روز دیگر پیروز می‌گردد ، اشاره به ترکیب زندگی از دوران‌های مختلف شکست و پیروزی است .

شرح مبسوطی در این زمینه در جلد ۶ تفسیرنمونه صفحه ۲۰۰ (ذیل آیه ۵۴ سوره

اعراف) ذکر شده است .

﴿ ۷ - عدد «سَبْع» (هفت) ممکن است در این جا «عدد تکثیر» باشد ، یعنی آسمان های فراوان و کرات بی شماری آفریدیم و نیز ممکن است «عدد تعداد» باشد ، یعنی عدد آسمان ها درست هفت است ، با این قید که تمام آن چه از کواکب و ستارگان ثوابت و سیارات را می بینیم ، طبق گواهی جمله بعد در این آیه جزء آسمان اول است ، به این ترتیب عالم آفرینش از هفت مجموعه بزرگ تشکیل یافته که تنها یک مجموعه آن در برابر دیدگان انسان ها قرار گرفته ، دستگاه های علمی و تحقیقاتی انسان به ماوراء این منطقه یعنی غیر از آسمان اول نفوذ نکرده است .

اما شش عالم دیگر چگونه است و از چه تشکیل یافته ؟ جز خدا نمی داند . این تفسیر صحیح تر به نظر می رسد (شرح بیشتر این موضوع را در جلد اول تفسیر نمونه ، در تفسیر آیه ۲۹ بقره ، تحت عنوان «آسمان های هفت گانه» مطالعه فرمایید (چاپ جدید صفحه ۱۶۵) .

﴿ ۸ - جملہ « وَ أَوْحَىٰ فِي كُلِّ سَمَاءٍ أَمْرَهَا: در هر آسمانی فرمان خود را وحی کرد و نظام لازم را به آن‌ها بخشید » اشاره به این است که تنها با آفرینش آسمان‌ها مسأله تمام نشد ، بلکه در هر کدام آن‌ها موجودات و مخلوقات و نظام و تدبیر خاصی مقرر فرمود که هر یک به تنهایی نشانه‌ای از عظمت و علم و قدرت او است .

﴿ ۹ - جملہ « وَ زَيْنًا السَّمَاءِ الدُّنْيَا بِمَصَابِيحَ وَ حِفْظًا: آسمان پایین را به چراغ‌های روشن ستارگان زینت بخشیدیم و در آن شهاب‌هایی که پهنه آسمان را از شیاطین حفظ می‌کنند ، آفریدیم » دلیل بر این است که همه ستارگان زینت بخش آسمان اول می‌باشند و در نظر انسان‌ها همانند چراغ‌هایی هستند که از سقف این آسمان نیلگون آویزان شده است و نه تنها زینت آسمانند و با تَلَالُؤْ خاص و چشمک زدن‌های پرمعنی و پی در پی قلب عاشقان اسرار آفرینش را به سوی خود جذب می‌کنند و ترانه توحید سر می‌دهند ، بلکه در شب‌های تاریک برای گمشدگان بیابان‌ها چراغ‌هایی هستند که هم با روشنایی خود راهنمایی می‌کنند و هم سمت و جهت حرکت را معین می‌سازند .

«شُهَب» که در حس ما به صورت ستارگان سریع السیری در آسمان ظاهر می شوند ، تیرهایی هستند که بر قلب شیاطین می نشینند و پهنه آسمان را از نفوذ آنها حفظ می کنند (شرح این موضوع را در جلد ۱۱ تفسیر نمونه صفحه ۴۰ به بعد ، ذیل آیه ۱۷ سورة حجر و شرح تکمیلی آن را در جلد ۱۹ ذیل آیه ۷ سورة صافات مطالعه فرمایید) .

﴿ ۱۰ - جملۀ « ذَلِكْ تَقْدِيرُ الْعَزِيزِ الْعَلِيمِ : این آفرینش و اندازه گیری خداوند قادر و دانا است » در حقیقت مکملی است برای ۹ جملۀ قبل و مجموعاً « عشرۀ کامله ای » را تشکیل می دهد و می گوید : تمام آنچه در آسمان و زمین از آغاز آفرینش ، سپس دوران شکل گیری و نظم دقیق رخ داده ، همه برنامه حساب شده ای داشته که از ناحیه آن مبدأ بی پایان علم و قدرت تنظیم گردیده و اندیشه و تفکر در هر کدام راهی به سوی آن مبدأ بزرگ می گشاید .

﴿ ۱۳ ﴾ فَإِنْ أَعْرَضُوا فَقُلْ أَنْذَرْتُكُمْ صَاعِقَةً مِثْلَ صَاعِقَةِ عَادٍ وَ ثَمُودَ

اگر آنها روی گردان شوند ، بگو : من شما را به صاعقه ای همانند صاعقه عاد و ثمود تهدید می کنم .

از صاعقه‌ای همچون صاعقه عاد و ثمود بترسید

« صاعقه » صدای مهیبی است که در جو ایجاد می‌شود و آتش یا مرگ یا عذاب همراه دارد (و به همین جهت است که گاهی صاعقه را به مرگ و گناه به آتش اطلاق می‌کنند). « صاعقه » طبق تحقیقات دانشمندان امروز جرقه عظیم الکتریسته است که در میان قطعه‌ای که بار مثبت دارد با زمین که بار منفی دارد ایجاد می‌شود و معمولاً به نوک کوه‌ها، درختان و هر شیء مرتفع در بیابان‌های مسطح به انسان‌ها و چارپایان می‌خورد، حرارت آن به قدری زیاد است که هر چیزی در میان آن قرار گیرد، تبدیل به خاکستر می‌شود و صدای مهیب و زمین لرزه شدیدی را در همان نقطه به همراه دارد و می‌دانیم که خداوند گروهی از اقوام سرکش پیشین را به وسیله آن مجازات کرد و عجیب این‌که با تمام پیشرفت‌های علمی که نصیب بشر شده، هیچ وسیله‌ای برای دفع آن وجود ندارد و انسان از مبارزه با آن عاجز است.

اما چرا از میان همه اقوام در این جا انگشت روی قوم عاد و ثمود گذاشته شده است؟

این به خاطر آن است که عرب از وضع آن‌ها آگاهی داشته و آثار ویرانه‌های شهرهای آن‌ها را با چشم خود دیده بودند ، به علاوه به حکم آن‌که یک قوم بیابان گرد بودند از خطرات صاعقه به خوبی آگاهی داشتند .

﴿۱۴﴾ **إِذْ جَاءَتْهُمْ الرُّسُلُ مِنْ بَيْنِ أَيْدِيهِمْ وَ مِنْ خَلْفِهِمْ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا اللَّهَ قَالُوا لَوْ شَاءَ رَبُّنَا لَأَنْزَلَ مَلَائِكَةً فَإِنَّا بِمَا أُرْسِلْتُمْ بِهِ كَافِرُونَ**

در آن هنگام که رسولان آن‌ها از پیش رو و پشت سر (و از هر سو) به سراغشان آمدند و آن‌ها را به پرستش خدای یگانه دعوت کردند آن‌ها گفتند : اگر پروردگار ما می خواست فرشتگانی نازل می کرد، لذا ما به آنچه شما مبعوث به آن هستید ، کافریم .

تعبیر « مِنْ بَيْنِ أَيْدِيهِمْ وَ مِنْ خَلْفِهِمْ » ممکن است اشاره به این باشد که پیامبران الهی از تمام وسایل هدایت و تبلیغ استفاده کردند و از هر دری ممکن بود ، وارد شدند تا در دل این سیاه دلان نفوذ کنند .

و نیز ممکن است اشاره به پیامبرانی باشد که در زمان‌های مختلف در میان این

اقوام آمدند و ندای توحید سر دادند .

اما ببینیم آن‌ها در برابر تلاش عظیم و گسترده این رسولان الهی چه پاسخی گفتند ؟
 آن‌ها انتظار داشتند ، پیامبر الهی همیشه فرشته‌ای باشد ، گویی بشر هرگز شایستگی این مقام را ندارد ، چنان‌که در آیه ۷ سورة فرقان نیز آمده است : « آن‌ها گفتند : چرا این پیامبر غذا می‌خورد و در بازارها راه می‌رود ، چرا لاف‌های فرشته‌ای بر او نازل نشده تا همراه وی مردم را انذار کند ؟
 بی‌خبر از آن‌که رهبر انسان باید از نوع انسان باشد ، تا به دردها و نیازها و مشکلات و مسائل مختلف زندگی او آشنایی داشته باشد ، تا بتواند قدوه و اسوه او گردد ، لذا قرآن در آیه ۹ سورة انعام تصریح می‌کند که : « اگر او را فرشته قرار می‌دادیم حتماً وی را به‌صورت انسانی درمی‌آوردیم » (وَلَوْ جَعَلْنَاهُ مَلَكًا لَجَعَلْنَاهُ رَجُلًا) .

﴿ ۱۵ ﴾ فَأَمَّا عَادٌ فَاسْتَكْبَرُوا فِي الْأَرْضِ بِغَيْرِ الْحَقِّ وَقَالُوا مَنْ أَشَدُّ مِنَّا قُوَّةً أَوْ لَمْ يَرَوْا
 أَنَّ اللَّهَ الَّذِي خَلَقَهُمْ هُوَ أَشَدُّ مِنْهُمْ قُوَّةً وَكَانُوا بِآيَاتِنَا يَجْحَدُونَ
 اما قوم عاد به‌ناحق در زمین تکبر ورزیدند و گفتند: چه کسی از ما نیرومندتر است ؟ آیا

آنها نمی دانستند خداوندی که آنها را آفریده از آنها قوی تر است ، آنها (به خاطر این پندار) پیوسته آیات ما را انکار می کردند .

آنها جمعیتی بودند که در سرزمین « احقاف » در ناحیه « حَضْر مُوت » در جنوب « جزیره عربستان » زندگی داشتند و از نظر قدرت جسمانی و تمکن مالی و تمدن مادی کم نظیر بودند ، قصرهای زیبا و قلعه های محکم می ساختند ، مخصوصاً بر مکان های مرتفع بناهایی که نشانه قدرت و وسیله خودنمایی بود برپا می کردند ، مردمانی خشن و جنگجو بودند و این قدرت ظاهری آنها را سخت مغرور کرده بود ، چنانکه خود را جمعیتی شکست ناپذیر و برتر از همه می پنداشتند و به همین دلیل در برابر خدا و پیامبرشان « هود » به طغیان و سرکشی و تکذیب و انکار برخاستند .

﴿ ۱۶ ﴾ فَارْسَلْنَا عَلَيْهِمْ رِيحًا صَرْصَرًا فِي أَيَّامٍ نَحْسَاتٍ لِّنُذِيقَهُمْ عَذَابَ الْخِزْيِ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَلَعَذَابُ الْآخِرَةِ أَخْزَىٰ وَهُمْ لَا يُنصَرُونَ
سرانجام تندبادی شدید و هول انگیز و سرد و سخت در روزهایی شوم و پر غبار بر آنها

فرستادیم، تا عذاب خوارکننده را در زندگی دنیا به آنها بچشاییم و عذاب آخرت از آن هم خوارکننده تر است و (از هیچ سو) یاری نمی شوند. «صُرُصُرٌ» (بر وزن دفتر) در اصل از ماده «صِرَّ» به معنی محکم بستن است و به همین جهت کیسه‌ای را که در آن پول می‌گذارند و در آن را محکم می‌بستند، «صُرَّة» می‌نامیدند، سپس به بادهای بسیار سرد یا پر سر و صدا و یا مسموم و کشنده اطلاق شده است و شاید تندباد عجیبی که قوم عاد را در هم کوبید، دارای همه این صفات سه‌گانه بوده است. «أَيَّامٌ نَّجَسَاتٍ» به معنی روزهای نجس و شوم است و بعضی آنرا به معنی روزهای پر گرد و غبار، یا روزهای بسیار سرد دانسته‌اند، جمع این سه معنی نیز در آیات مورد بحث ممکن است.

انسان بی‌مایه و کم ظرفیت هنگامی که مختصر قدرتی در خود احساس کند، سر به طغیان برمی‌دارد و حتی گاه از بی‌خردی به مبارزه با قدرت خدا برمی‌خیزد و خداوند بزرگ چقدر ساده و آسان بایک اشاره عوامل حیاتشان، نظیر باد را به عامل مرگشان تبدیل می‌کند.

این تندباد عجیب چنانکه در آیات دیگر قرآن آمده ، چنان آنها را از زمین بلند می‌کرد و زمین می‌کوبید ، همچون تنه‌های درخت خرما که از ریشه کنده شده باشد .^(۱) این تندباد هفت شب و هشت روز می‌وزید و تمام زندگی این قوم جبار خودخواه مغرور را درهم می‌کوبید و جز ویرانه‌ای از آن قصرهای پرشکوه و زندگی مرفه و اموال سرشار باقی نماند .

امیرمؤمنان علی علیه السلام به عنوان یک درس بیدار کننده اخلاقی در یکی از خطبه‌های نهج البلاغه انگشت روی همین داستان قوم عاد گذارده ، چنین می‌فرماید : « در این دنیا از کسانی بند گیرید که می‌گفتند : چه کسی از ما نیرومندتر است ، اما همان‌ها را به سوی قبرهایشان حمل کردند ، در حالی که اختیاری از خود نداشتند و درون قبرها وارد شدند ، در حالی که میهمان ناخوانده‌ای بودند ، در دل سنگ‌ها خانه‌های قبر برای آنان ساخته شد و از خاک کفن‌ها و از استخوان‌های پوسیده همسایگان » .^(۲)

۱- ۱۹ و ۲۰ / قمر و آیه ۶ به بعد الحاقه . ۲- « نهج البلاغه » ، خطبه ۱۱۱ .

عامل نابودی قوم عاد چه بود؟

مطابق آیه ۱۳ همین سوره قوم «عاد» و «ثمود» هر دو با «صاعقه» نابود شدند ، در حالی که آیات مورد بحث می گوید : «آن ها با تندباد سرد و شدیدی (صرصر) از میان رفتند» ، آیا این دو منافاتی با یکدیگر ندارد؟

در پاسخ باید گفت : مفسران و ارباب لغت برای «صاعقه» دو معنی ذکر کرده اند : معنی عام و خاص .

«صاعقه» به معنی عام ، به معنی هر چیزی است که انسان را هلاک می کند و به گفته مجمع البیان «الْمَهْلَكَةُ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ» .

معنی خاص ، جرقه عظیم آتشی است که از آسمان فرود می آید و هر چیزی را که در مسیر آن قرار گیرد ، می سوزاند که شرح آن را در تفسیر همین آیات بیان کردیم (این جرقه بزرگ از مبادله الکتریسیته میان ابر و زمین حاصل می شود) . بنابراین اگر «صاعقه» به معنی اول باشد ، هیچ منافاتی با تندباد ندارد .

راغب در مفردات می‌گوید : « بعضی گفته‌اند که «صاعقه» سه گونه است : صاعقه به معنی مرگ و به معنی عذاب و به معنی آتش ، مخصوصاً در آیه " اَنْذَرْتُكُمْ صَاعِقَةً مِثْلَ صَاعِقَةِ عَادٍ وَ ثَمُودَ " به معنی عذاب تفسیر شده است » سپس راغب می‌افزاید : « همه این‌ها در یک معنی جمع می‌شود : صاعقه صدای شدیدی است که از جو برمی‌خیزد که گاه تنها در آن آتش است و گاه عذاب دیگر و گاه مرگ ، صاعقه یک چیز است و این‌ها اثرات آن است » .

﴿ ۱۷ ﴾ **وَأَمَّا ثَمُودُ فَهَدَيْنَاهُمْ فَاسْتَحَبُّوا الْعَمَىٰ عَلَى الْهُدَىٰ فَأَخَذَتْهُمْ صَاعِقَةُ الْعَذَابِ الْهُونِ بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ**

اما ثمود را هدایت کردیم ، ولی آن‌ها ناپیایی را بر هدایت ترجیح دادند ، لذا صاعقه ، آن عذاب خوارکننده ، به خاطر اعمالی که انجام می‌دادند آن‌ها را فرو گرفت .

سرنوشت قوم سرکش ثمود

آن‌ها گروهی بودند که در سرزمین «وادی القری» (منطقه‌ای میان مدینه و شام) زندگی داشتند ، خداوند زمین‌هایی آباد و خرم و سرسبز و باغ‌هایی پر نعمت به آن‌ها داده بود ، در

کشاوری ابتکار و قدرت فراوان به خرج می دادند ، عمرهایی طولانی ، اندامهایی قوی و نیرومند داشتند ، در ساختن بناهای محکم و پیشرفته ، چنان ماهر بودند که قرآن در آیه ۸۲ سورة حجر می گوید : « در دل کوه ها خانه های امن و امان می ساختند » .

پیامبر بزرگشان با منطق نیرومند و توأم با محبت فراوان و همراه با معجزه الهی ، به سراغ آنان آمد ، اما این قوم مغرور و از خود راضی نه تنها دعوت او را نپذیرفتند ، بلکه برای او و یاران اندکش ناراحتی های فراوان به وجود آوردند ، نتیجه آن این شد که خداوند این مغروران را به عذابی سخت و خوارکننده گرفتار ساخت .

در سورة اعراف آیه ۷۸ می خوانیم ، زمین لرزه ای شدید آنها را فرو گرفت و صبحگاهان جسم های بی جان شان در خانه هایشان باقی مانده بود .

و در سورة حاقه آیه ۵ آمده است که « قوم شود به وسیله یک عامل ویرانگر نابود شدند » .

و در سورة هود آیه ۶۷ می خوانیم که « قوم ستمگر شود به وسیله صیحه آسمانی از میان رفتند ،

در خانه هایشان به رو افتادند و مردند » .

اما در آیه مورد بحث چنانکه دیدیم تعبیر به «صاعقه» شده است ، ممکن است در ابتدا تصور شود که میان این تعبیرات منافاتی وجود دارد ، ولی کمی دقت نشان می دهد ، که چهار تعبیر فوق ^(۱) به یک حقیقت بازگشت می کند : زیرا «صَاعِقَة» هم دارای صدای وحشتناکی است که از آن می توان به «صَيْحَة» آسمانی تعبیر کرد و نیز آتش سوزانی همراه دارد و هم بر نقطه ای که فرود می آید ، تولید لرزه شدید می کند و هم یک وسیله ویرانگر است .

در حقیقت بلاغت قرآن ایجاب می کند که ابعاد مختلف یک عذاب را با تعبیرات گوناگون در آیات مختلف بیان کند تا در نفوس انسان ها تأثیر عمیق تری بخشد ، در واقع آن ها با عوامل مختلف مرگ آور در یک حادثه روبرو شدند که هر کدام به تنهایی برای نابودیشان کافی بود ، «صیحه ای مرگبار» «زمین لرزه ای کشنده» «آتشی سوزان» و بالاخره «صاعقه ای وحشتناک» .

۱- «رَجْفَة» و «طَائِفَة» و «صَيْحَة» و «صَاعِقَة» .

انواع هدایت الهی

هدایت بر دو گونه است: «هدایت تشریعی» که همان «ارائه طریق» و نشان دادن راه با تمام نشانه‌هاست و «هدایت تکوینی» که «ایصال به مطلوب» و رسانیدن به مقصود است. در آیات مورد بحث هر دو یکجا جمع شده است، نخست می‌گوید: «ماقوم ثموداً هدایت کردیم» این هدایت همان هدایت تشریعی و ارائه طریق است، سپس می‌افزاید: «آنها ناینیایی را بر هدایت ترجیح دادند» این همان هدایت تکوینی و ایصال به مقصود است. به این ترتیب هدایت به معنی اول که وظیفه مسلم انبیای الهی است، حاصل شد، اما هدایت به معنی دوم که به اراده و اختیار هر انسانی بستگی دارد از سوی این قوم مغرور و خودخواه، منتفی شد، چراکه آنها گمراهی را بر هدایت ترجیح دادند «فَاسْتَحَبُّوا الْعَمَى عَلَى الْهُدَى». این خود دلیل روشن و بارزی است بر مسأله «آزادی اراده انسان» و عدم اجبار او در اعمالش.

﴿۱۸﴾ وَنَجِّنَا الَّذِينَ آمَنُوا وَكَانُوا يَتَّقُونَ

و کسانی را که ایمان آوردند و تقوا را پیشه داشتند ، نجات بخشیدیم .

این گروه را ایمان و تقوایشان نجات داد و آن گروه طاغی را کفر و اعمال سوئشان گرفتار عذاب الهی ساخت و هر کدام می توانند ، الگویی برای گروهی از این امت باشند .

﴿۱۹﴾ وَيَوْمَ يُحْشَرُ أَعْدَاءُ اللَّهِ إِلَى النَّارِ فَهُمْ يُوزَعُونَ

به خاطر بیایورید روزی را که دشمنان خدا را جمع کرده ، به سوی دوزخ می برند و صفوف

پیشین را نگه می دارند تا صف های بعد به آنها ملحق بشوند .

« یُوزَعُونَ » از ماده « وَزَعَ » به معنی بازداشتن است ، این تعبیر

هرگاه در مورد لشکر یا صفوف دیگر به کار می رود مفهومی این است که

اول آنها را نگاه دارند تا آخرین نفرات به آنها ملحق شوند .

برای این که صفوف دشمنان خدا بهم پیوسته باشد « صفوف پیشین را نگه می دارند تا صف های

بعد به آنها ملحق شوند » و آنها را دسته جمعی روانه دوزخ می کنند .

﴿ ۲۰ ﴾ حَتَّىٰ إِذَا مَا جَاءُوهَا شَهِدَ عَلَيْهِمْ سَمْعُهُمْ وَ أَبْصَارُهُمْ وَ جُلُودُهُمْ بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ

وقتی به آن می‌رسند، گوش‌ها و چشم‌ها و پوست‌های تنشان به اعمال آن‌ها گواهی می‌دهد. چه شاهدان عجیبی که عضو پیکر خود انسانند و شهادتشان به هیچ‌وجه قابل انکار نیست، چراکه در همهٔ صحنه‌ها حاضر و ناظر بوده و به فرمان الهی به سخن آمده‌اند. آیا شهادت اعضا از این طریق است که خدا درک و شعور و قدرت سخن در آن‌ها می‌آفریند؟ یا همانند درختی است که خدا در میان آن برای موسی ایجاد صوت کرد؟ و یا آثار گناهان که در طول عمر در آن‌ها نقش بسته، در آن‌جا که «يَوْمَ الْبُرُوزِ» و روز آشکار شدن اسرار نهانی برملا می‌شود؟ در تعبیرات معمولی نیز گاهی از این گونه آثار تعبیر به نطق یا اِخْبَار می‌شود و می‌گوییم «رنگ رخساره خبر می‌دهد از سر درون». همهٔ این تفسیرها قابل قبول است و در لابلای سخنان مفسران کم و بیش آمده. منظور از «جُلُود: پوست‌ها» (به صیغهٔ جمع) چیست؟ ظاهر این است که منظور

پوست‌های قسمت‌های مختلف تن است ، پوست دست و پا و صورت و غیر آن و اگر در بعضی از روایات تفسیر به «فروج» شده است ، در حقیقت از قبیل بیان مصداق است ، نه منحصر بودن مفهوم جلود در آن .

از سوی سوم این سؤال مطرح می‌شود که چرا از میان اعضای بدن تنها چشم و گوش و پوست‌ها گواهان آن دادگاهند ؟ آیا گواهان منحصر به این‌هاست یا اعضای دیگر نیز گواهی می‌دهند ؟

آن‌چه از آیات دیگر قرآن استفاده می‌شود ، این است که علاوه بر این‌ها گواهان دیگری نیز از اعضای بدن وجود دارد ، در آیه ۶۵ سورة یس می‌خوانیم : « وَ تَكَلَّمْنَا بِأَيْدِيهِمْ وَ تَشْهَدُ أَرْجُلُهُمْ بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ » : دست‌های آن‌ها با ما سخن می‌گویند و پاهای آن‌ها به اعمالشان گواهی می‌دهند .

در آیه ۲۴ سورة نور سخن از شهادت « زبان » و « دست و پا » به میان آمده : « يَوْمَ تَشْهَدُ عَلَيْهِمُ أَلْسِنُهُمْ وَ أَيْدِيهِمْ وَ أَرْجُلُهُمْ » .

بنابراین به نظر می‌رسد که اعضای دیگر نیز هر کدام به نوبه خود گواهی دهند ، اما چون بیشترین اعمال انسان به کمک چشم و گوش انجام می‌گیرد و پوست‌های تن نخستین اعضای هستند که با اعمال تماس دارند ، گواهانِ صفِ مقدمند .

﴿ ۲۱ ﴾ وَ قَالُوا لَجُلُودِهِمْ لِمَ شَهِدْتُمْ عَلَيْنَا قَالُوا أَنْطَقَنَا اللَّهُ الَّذِي أَنْطَقَ كُلَّ شَيْءٍ وَ هُوَ خَلَقَكُمْ أَوَّلَ مَرَّةٍ وَ إِلَيْهِ تَرْجِعُونَ

آن‌ها به پوست‌های تن خود می‌گویند: چرا بر ضد ما گواهی دادید؟ آن‌ها جواب می‌دهند: همان خدایی که هر موجودی را به نطق درآورده ، ما را گویا ساخته و او شمارا در آغاز آفرید و بازگشتان به سوی او است .

به هر حال آن روز ، روز رسوایی بزرگ است ، روزی است که تمام وجود انسان به سخن درمی‌آید ، تمامی اسرار او را فاش می‌کنند ، که تمام گنه‌کاران را در وحشت عمیقی فرو می‌برد ، این جاست که « رو به پوست‌های تن خود کرده ، فریاد می‌زنند : چرا شما بر ضد ما گواهی دادید » ؟

ما که سالیان دراز شما را نوازش دادیم ، از سرما و گرما حفظ کردیم ، شستشو و نظافت و پذیرایی نمودیم ، شما چرا این چنین ؟

« آنها در پاسخ می گویند : همان خدایی که هر موجودی را به نطق در آورده ، ما را به سخن در آورده است » .

خداوند مأموریت افشاگری را در این روز و این دادگاه بزرگ بر عهده ما گذارده و ما چاره ای جز اطاعت فرمان او نداریم ، آری همان کس که قدرت نطق را در موجودات ناطق دیگر آفریده ، در ما نیز این توانایی را قرار داده است .

جالب این که آنها تنها از پوست نشان این سؤال را می کنند نه از سایر گواهان ، مانند چشم و گوش .

ممکن است به خاطر این باشد که گواهی پوست از همه عجیب تر و شگفت انگیزتر و از همه گسترده تر و وسیع تر است ، همان پوستی که خود باید قبل از همه اعضا طعم عذاب الهی را بچشد ، به چنین گواهی برمی خیزد و این راستی حیرت آور است .

گواهان شش‌گانه در دادگاه قیامت

هنگامی که می‌گوییم در جهان دیگر همهٔ انسان‌ها محاکمه می‌شوند، ممکن است دادگاه‌هایی را همچون دادگاه‌های عالم دنیا تداعی کند، که هر کس با پرونده‌ای کوچک یا بزرگ با شاهدانی همچون شاهدان این دادگاه‌ها، در برابر قضات حاضر می‌شوند و سؤال و جوابی صورت می‌گیرد و حکم نهایی صادر می‌شود.

ولی بارها گفته‌ایم الفاظ در آنجا مفهوم عمیق‌تری به خود می‌گیرد که گاه تصور مفاهیم آن‌ها برای ما زندانیان دنیا مشکل و گاهی غیر ممکن است، ولی هر گاه اشاراتی را که در آیات قرآن و روایات پیشوایان معصوم وارد شده، مورد توجه قرار دهیم، حقایقی برای ما کشف می‌شود که از عظمت و عمق زندگی در آن جهان اجمالاً پرده برمی‌دارد و نشان می‌دهد که دادگاه رستاخیز چه دادگاه عجیبی است.

مثلاً هنگامی که گفته می‌شود «میزان عمل»، ممکن است این تصور پیدا شود که اعمال ما در آن روز به صورت اجسام سبک و سنگینی درمی‌آید که در ترازوهای دو کفه‌ای وزن

می‌شود ، اما هنگامی که در روایات معصومین می‌خوانیم ، علی علیه السلام میزان اعمال است ، یعنی ارزش اعمال و شخصیت افراد با مقیاس وجودی این بزرگ مرد عالم انسانیت سنجیده می‌شود و هر اندازه به آن شبیه و نزدیک است ، وزن بیشتری دارد و هر قدر بی‌شبهت و دوراست وزن کمتری دارد ، متوجه می‌شویم که میزان عمل در آن جا یعنی چه؟ در مورد مسأله «گواهان» نیز آیات قرآن پرده از روی حقایق برداشته و پای گواهی اموری را به میان کشیده که در دادگاه‌های دنیا مطلقاً مطرح نیستند ، ولی در آن جا نقش اساسی را دارند .

به طور کلی از آیات قرآن استفاده می‌شود که شش نوع گواه برای آن دادگاه وجود دارد :
 ۱- از همه برتر و بالاتر «ذات پاک خداوند» است : «وَمَا تَكُونُ فِي شَأْنٍ وَمَا تَتْلُوا مِنْهُ مِنْ قُرْآنٍ وَلَا تَعْمَلُونَ مِنْ عَمَلٍ إِلَّا كُنَّا عَلَيْكُمْ شُهُودًا إِذْ تُفِيضُونَ فِيهِ» در هر حال که باشی و هر آیه‌ای از قرآن که بخوانی و هرکاری را انجام دهی، ما گواه بر شما هستیم، هنگامی که در آن وارد می‌شوید» (۶۱/یونس).
 البته همین گواهی برای همه چیز و همه کس کافی است ، ولی لطف خداوند و مقام

عدالت او ایجاب کرده که گواهان دیگری نیز معین فرموده است .

۲- پیامبران و اوصیاء

قرآن می‌گوید : « فَكَتِفَ إِذَا جُنُّا مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ بِشَهِيدٍ وَ جِئْنَا بِكَ عَلَى هَؤُلَاءِ شَهِيداً : چگونه خواهد بود آن روز که از هر امتی گواهی می‌آوریم و تو را گواه بر آنها قرار می‌دهیم » (۴۱ / نساء) .

۳- زبان و دست و پا و چشم و گوش نیز گواهی می‌دهند

قرآن می‌گوید : « يَوْمَ تَشْهَدُ عَلَيْهِمْ أَلْسِنَتُهُمْ وَأَيْدِيهِمْ وَأَنْجُلُهُمْ بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ : در آن روز زبان‌ها و دست‌ها و پاهایشان بر ضد آنها نسبت به اعمالی که مرتکب شدند، گواهی می‌دهد » (۲۴ / نور) .
از آیه مورد بحث نیز استفاده می‌شود که چشم و گوش در زمره گواهانند و از پاره‌ای از روایات برمی‌آید که همه اعضای تن به نوبه خود اعمالی را که انجام داده‌اند ، گواهی می‌دهند .

۴- پوست‌های تن نیز گواهی می‌دهند

آیه مورد بحث با صراحت از این موضوع سخن می‌گفت و حتی اضافه می‌کند که گنهکاران که هرگز انتظار نداشتند ، پوست‌های تن آنها به صورت گواهانی بر ضد آنان

در آیند ، آن ها را مخاطب ساخته می گویند : « چرا شما بر ضد ما گواهی دادید ؟ آن ها پاسخ می دهند :
خدایی که همه چیز را به نطق در آورده ما را به سخن در آورده است » (۲۱ / فصلت) .

۵- فرشتگان

قرآن می گوید : « وَ جَاءَتْ كُلُّ نَفْسٍ مَعَهَا سَائِقٌ وَ شَهِيدٌ : در آن روز هر انسانی وارد صحنه محشر می شود ، در حالی که فرشته ای با او است که او را به سوی حساب سوق می دهد و گواهی از فرشتگان است که بر اعمال او شهادت می دهد » (۲۱ / ق) .

۶- زمین

آری زمین که زیر پای ما قرار دارد و ما همیشه میهمان آن هستیم و با انواع برکاتش از ما پذیرایی می کند ، نیز دقیقاً مراقب ما است و در آن روز همه گفتنی ها را می گوید ، چنان که می خوانیم : « يَوْمَئِذٍ تُحَدِّثُ أَخْبَارَهَا : در آن روز زمین اخبار خود را بازگو می کند » (۴ / زلزال) .

۷- زمان نیز از شهود است

گرچه در متن آیات قرآن به این امر اشاره نشده ، ولی در روایات معصومین شاهد

بر آن وجود دارد ، چنانکه از علی علیه السلام می خوانیم : « مَا مِنْ يَوْمٍ يَمُرُّ عَلَى ابْنِ آدَمَ إِلَّا قَالَ لَهُ ذَلِكَ الْيَوْمُ يَا ابْنَ آدَمَ! إِنَّا يَوْمَ جَدِيدٌ وَأَنَا عَلَيْكَ شَهِيدٌ ، فَقُلْ فِي خَيْرٍ أَوْ أَعْمَلْ فِي خَيْرٍ ، أَشْهَدُ لَكَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ : هِيَ رُوزِي بِرِ فَرْزَنْدِ آدَمَ نَمِي كَزَرْد ، مَكْرَ اَيْنِ كِه بِه اَوْ مِي كَوِيْد : اِي فَرْزَنْدِ آدَمَ مِنْ رُوزِ تَاْزِه اِي هِسْتَم وَ بِرِ تُو كُوَاهِم ، دَر مِنْ سَخِنْ خُوب بَكُو وَ عَمَلْ نِيَك اَنْجَام دِه ، تَا دَر قِيَامَتْ بِه نَفْعْ تُو كُوَاهِي دَهَم » . (۱)

به راستی عجیب است این همه گواهان حق و شاهدان آن دادگاه بزرگ ، از زمان و مکان گرفته ، تا فرشتگان و اعضای پیکر ما و انبیاء و اولیاء و برتر از همه ذات پاک خدا ، مراقب اعمال ما هستند و گواه بر ما و ما چه بی خبریم .

آیا ایمان به وجود چنین مراقبانی کافی نیست که انسان را کاملاً در مسیر حق و عدالت و پاکی و تقوا قرار دهد .

﴿ ۲۲ ﴾ وَ مَا كُنْتُمْ تَسْتَتِرُونَ أَنْ يَشْهَدَ عَلَيْكُمْ سَمْعُكُمْ وَلَا أَبْصَارُكُمْ وَلَا جُلُودُكُمْ وَ

۱- « سفينة البحار » ، جلد ۲ ، مادة يوم .

لَكِنْ ظَنَنْتُمْ أَنَّ اللَّهَ لَا يَعْلَمُ كَثِيرًا مِّمَّا تَعْمَلُونَ

شما اگر گناهانتان را مخفی می کردید ، نه به خاطر این بود که از شهادت گوش و چشم ها و پوست های تنتان بیم داشتید ، بلکه شما گمان می کردید که خداوند بسیاری از اعمالی را که انجام می دهید ، نمی داند .

خداوند در همه جا شاهد و ناظر بر اعمال شماست و از اسرار درون و برون شما آگاه است و مأموران مراقبت او همه جا با شما هستند ، آیا هرگز می توانید پنهان از چشم و گوش و حتی پوست تنتان ، عملی انجام دهید ؟ آری شما چنان در قبضه قدرت او و مراقبان مخفی و آشکارش قرار دارید ، که حتی ابزارهای گناه شما گواهانی هستند بر ضد شما .

﴿ ۲۳ ﴾ وَ ذَٰلِكُمْ ظَنُّكُمُ الَّذِي ظَنَنْتُمْ بِرَبِّكُمْ أَرْدَاكُمْ فَأَصْبَحْتُمْ مِنَ الْخَاسِرِينَ
آری این گمان بدی بود که درباره پروردگارتان داشتید و همان موجب هلاکت شما گردید و سرانجام از زیانکاران شدید .
« اَرْدَاكُمْ » از ماده رَدَى به معنی هلاکت است .

حسن ظن و سوء ظن به خدا

آیه فوق به خوبی گواهی می‌دهد که گمان بد درباره خداوند به قدری خطرناک است ، که گاه موجب هلاکت و عذاب ابدی انسان می‌گردد ، نمونه آن گمان گروهی از کفار بود که گمان می‌کردند ، خدا اعمال آن‌ها را نمی‌بیند و سخنان آن‌ها را نمی‌شنود ، همین سوء ظن سبب خسران و هلاکتشان شد .

به عکس حسن ظن درباره خداوند موجب نجات در دنیا و آخرت است ، چنان‌که در حدیثی از امام صادق علیه السلام می‌خوانیم : « يَنْبَغِي لِلْمُؤْمِنِ أَنْ يَخَافَ اللَّهَ خَوْفًا كَأَنَّهُ يُشْرِفُ عَلَى النَّارِ وَ يَرْجُوهُ رَجَاءً كَأَنَّهُ مِنْ أَهْلِ الْجَنَّةِ ، إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى يَقُولُ : وَ ذَلِكَ ظَنُّكُمُ الَّذِي ظَنَنْتُمْ بِرَبِّكُمْ ... ثُمَّ قَالَ إِنَّ اللَّهَ عِنْدَ ظَنِّ عَبْدِهِ : إِنَّ خَيْرًا فَخَيْرٌ وَ إِنَّ شَرًّا فَشَرٌّ : سزاوار است بنده مؤمن آن‌چنان از خدا بترسد که گویی در کنار دوزخ قرار گرفته و مشرف بر آتش است و آن‌چنان به او امیدوار باشد که گویی اهل بهشت است ، چنان‌که خداوند متعال می‌فرماید : این گمانی است که شما به خدا پیدا کردید و سبب هلاکتان شد ، سپس امام علیه السلام افزود : خداوند نزد گمان بنده خویش است ، اگر گمان نیک ببرد نتیجه‌اش نیک و اگر

گمان بد ببرد ، نتیجه اش بد است» . (۱)

در حدیث دیگری از امام صادق علیه السلام از پیامبر اسلام آمده است : « آخرین کسی را که دستور داده می شود به سوی دوزخ ببرند ، ناگهان به اطراف خود نگاه می کند ، خداوند بزرگ دستور می دهد او را برگردانید ، او را برمی گردانند ، خطاب می کند : چرا به اطراف خود نگاه کردی و در انتظار چه فرمانی بودی ؟ عرض می کند : پروردگارا من درباره تو این چنین گمان نمی کردم ، می فرماید : چه گمان می کردی ؟ عرض می کند : گمانم این بود که گناهان مرا می بخشی و مرا در بهشت خود جای می دهی ، خداوند می فرماید : ای فرشتگان من به عزت و جلال و نعمت ها و مقام والا یم سوگند ، این بنده ام هرگز گمان خیر درباره من نبرده و اگر ساعتی گمان خیر برده بود ، من او را به جهنم نمی فرستادم ، گرچه او دروغ می گوید ، ولی با این حال اظهار حسن ظن او را بپذیرید و او را به بهشت برید ، سپس پیامبر فرمود : هیچ بنده ای نیست که نسبت به خداوند متعال گمان خیر ببرد ، مگر این که خدا نزد گمان وی خواهد بود و این همان است که

۱- « مجمع البیان » ، ذیل آیات مورد بحث .

می فرماید: « وَ ذَلِكُمْ ظَنُّكُمُ الَّذِي ظَنَنْتُمْ ... » (۱).

﴿ ۲۴ ﴾ فَإِنْ يَصْبِرُوا فَالنَّارُ مَثْوًى لَهُمْ وَإِنْ يَسْتَعْتِبُوا فَمَا هُمْ مِنَ الْمُعْتَبِينَ
اگر آن‌ها صبر کنند (یا نکنند) به هر حال دوزخ جایگاه آن‌هاست و اگر تقاضای عفو نمایند، مورد عفو قرار نمی‌گیرند.

« مَثْوًى » از ماده « ثَوًى » به معنی قرارگاه و محل استقرار است .
« يَسْتَعْتِبُونَ » در اصل از « عتاب » گرفته شده که به معنی اظهار خشونت است و مفهومش این است که شخص گنهکار خود را تسلیم سرزنش‌های صاحب حق کند تا او را مورد عفو قرار دهد و راضی گردد و لذا این ماده (استعتاب) به معنی استرضاء و تقاضای عفو نیز به کار می‌رود .

این آیه در حقیقت شبیهه آیه ۱۶ سوره طور است که می‌گوید : « در آتش دوزخ وارد شوید ،

۱- « نورالتقلین » ، جلد ۴ ، صفحه ۵۴۴ .

می خواهید صبر کنید یا نکیند ، تفاوتی برای شما نمی کند» و همچون آیه ۲۱ سورة ابراهیم «برای ما یکسان است خواه صبر کنیم یا نکینم ، راه نجاتی نیست» .

﴿۲۵﴾ **وَقَيِّضْنَا لَهُمْ قُرَنَاءَ فَزَيَّنُوا لَهُمْ مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَما خَلْفَهُمْ وَحَقَّ عَلَيْهِمُ الْقَوْلُ فِي أُمَمٍ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِمْ مِنَ الْجِنَّ وَالْإِنْسِ إِنَّهُمْ كَانُوا خَاسِرِينَ**

ما برای آنها همشینیان (زشت سیرتی) قرار دادیم و آنها زشتی ها را از پیش رو و پشت سر در نظرشان جلوه دادند و فرمان الهی درباره آنها تحقق یافت و به سرنوشت اقوام گمراهی از جن و انس که قبل از آنها بودند گرفتار شدند ، آنها مسلماً زیانکار بودند .
« قَيِّضْنَا » از ماده « قَيَّضَ » در اصل به معنی پوست روی تخم مرغ است ، سپس در مواردی که افرادی کاملاً بر انسان مسلط می شوند ، مانند تسلط پوست بر تخم مرغ به کار رفته است ، اشاره به این که این دوستان تبهکار و فاسد آنها را از هر سو احاطه می کنند ، افکارشان را می دزدند و چنان بر آنان چیره می شوند که حس تشخیص خود را از دست دهند و زشتی ها در نظر آنها زیبا می گردد و چه دردناک است چنین حالتی برای انسان ،

زیرا به آسانی در گرداب فساد فرو می‌رود و درهای نجات به روی او بسته می‌شود. جمله « مَا بَيِّنَ أَيْدِيَهُمْ وَمَا خَلْفَهُمْ » (آنچه پیش رو و پشت سر آنها است) ممکن است اشاره به احاطه همه جانبه این شیاطین و تزیین آنها باشد.

﴿۲۶﴾ وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لَا تَسْمَعُوا لِهَذَا الْقُرْآنِ وَالْغَوْا فِيهِ لَعَلَّكُمْ تَعْلَبُونَ
کافران گفتند: گوش به این قرآن فراندهید و به هنگام تلاوت آن جنجال کنید تا پیروز شوید.

جنجال آفرینی و سرگرم کردن مردم به منظور منزوی کردن قرآن

در بعضی از روایات آمده است که هرگاه پیامبر در مکه صدای خود را به تلاوت قرآن معجید و کلمات شیرین و جذاب و پرمحتوای خداوند بلند می‌کرد، مشرکان مردم را از او دور می‌کردند و می‌گفتند: سوت و صفیر بکشید و صدای بلند کنید تا سخنان او را نشنوند.^(۱) این یک روش قدیمی برای مبارزه در برابر نفوذ حق است که امروز نیز به صورت

۱- «تفسیر مراغی»، جلد ۲۴، صفحه ۱۲۵ و «تفسیر روح المعانی» جلد ۲۴، صفحه ۱۰۶.

گسترده تر و خطرناک تری ادامه دارد ، که برای منحرف ساختن افکار مردم و خفه کردن صدای منادیان حق و عدالت ، محیط را آن چنان پر از جنجال می کنند ، که هیچ کس صدای آن ها را نشنود و با توجه به این که «وَالْغَوَا» از ماده «لَغَو» معنی گسترده ای دارد و هر گونه کلام بیهوده ای را شامل می شود ، وسعت این برنامه روشن خواهد شد .

گاه با جار و جنجال و سوت و صفیر .

گاه با داستان های خرافی و دروغین .

گاه با افسانه های عشقی و هوس انگیز .

گاه از مرحله سخن نیز فراتر رفته ، مراکز سرگرمی و فساد و انواع فیلم های مبتذل و مطبوعات بی محتوای سرگرم کننده و بازی های دروغین سیاسی و هیجان های کاذب و خلاصه هر چیزی که افکار مردم را از محور حق منحرف سازد ، به وجود می آورند . و از همه بدتر این که گاه بحث های بیهوده ای در میان دانشمندان یک قوم مطرح می کنند و چنان آن ها را به قیل و قال درباره آن وامی دارند که هر گونه مجال تفکر در مسائل

بنیادی از آن‌ها گرفته شود .

ولی آیا مشرکان توانستند با این اعمالشان بر قرآن غلبه کنند ؟ نه ، آن‌ها و شیطنت‌هایشان بر باد رفت و قرآن روز به روز گسترده‌تر و پربارتر شد و در سراسر جهان درخشیدن گرفت .

﴿ ۲۷ ﴾ فَلَنُذِيقَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا عَذَابًا شَدِيدًا وَلَنَجْزِيَنَّهُمْ أَسْوَأَ الَّذِي كَانُوا يَعْمَلُونَ
به طور مسلم به کافران عذاب شدیدی می‌چشاییم و آن‌ها را به بدترین اعمالی که انجام می‌دادند ، جزا می‌دهیم .

با این‌که مجازات همه اعمال خود را خواهند دید چرا تنها روی « اَسْوَأَ » (بدترین آن‌ها) تکیه شده است ؟

این تعبیر ممکن است به خاطر این باشد که موضوع مجازات را با تأکید و تهدیدی جدی‌تری روشن سازد و نیز اشاره‌ای باشد به مانع شدن مردم از شنیدن صدای پیامبر بزرگ خدا .
تعبیر به « كَانُوا يَعْمَلُونَ » دلیل بر این است که بیشتر روی اعمالی تکیه می‌شود که

پیوسته آن را ادامه می‌دادند و به عبارت دیگر یک لغزش دفعی نبوده ، بلکه یک برنامهٔ همیشگی برای آن‌ها بوده است .

﴿ ۲۸ ﴾ ذَٰلِكَ جَزَاءُ أَعْدَاءِ اللَّهِ النَّارُ لَهُمْ فِيهَا دَارُ الْخُلْدِ جَزَاءُ بِمَا كَانُوا بِآيَاتِنَا يَجْحَدُونَ
کیفردشمنان خدا آتش است که در آن سرای جاویدشان است ، جزایی است در مقابل این که آیات ما را انکار می‌کردند .

« يَجْحَدُونَ » از مادهٔ « جَحَدَ » در اصل به معنی نفی چیزی است که در دل اثبات آن است ، یا اثبات چیزی که در قلب نفی آن است و به تعبیر دیگر انکار کردن واقعیات با علم به آن‌ها است و این بدترین نوع کفر است (شرح بیشتر پیرامون این موضوع را در جلد ۱۵ تفسیر نمونه صفحه ۴۱۲ ذیل آیه ۱۴ انمل مطالعه کنید) .

دشمنان الهی نه تنها آیات الهی را انکار می‌کردند ، بلکه دیگران را نیز از شنیدن آن باز می‌داشتند .

﴿ ۲۹ ﴾ وَ قَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا رَبَّنَا أَرِنَا الَّذِينَ أَضَلَّانَا مِنَ الْجِنَّ وَالْإِنْسِ نَجْعَلُهُمَا تَحْتَ

أَقْدَامُنَا لِيَكُونَا مِنَ الْأَسْفَلِينَ

کافران گفتند: پروردگار! آن‌هایی را که از جن و انس ما را همراه کردند به ما نشان ده ، تا زیر پای خود بگذاریم (و لگد مالشان کنیم) تا از پست‌ترین مردم باشند . آن‌ها یک عمر بالای سر ما بودند و ما را به مسیرهای بدبختی کشاندند ، اکنون آرزوی ما این است که آن‌ها را زیر پا قرار دهیم ، تا سوز دل ما فرو نشیند ، همان کسانی که به ما می‌گفتند : گوش به سخنان محمد ندهید ، او ساحر است ، او مجنون است و هذیان می‌گوید ، آن‌ها جار و جنجال می‌کردند تا ما صدای او را نشنویم و آهنگ دلربایش در دل ما مؤثر نشود ، از رستم و اسفندیار و افسانه‌های دیگر به هم می‌بافتند تا ما را سرگرم کنند ، حالا می‌فهمیم که آب حیات جاویدان در سخنان او جاری بوده و نغمه‌های دلنوازش همچون نفس مسیحا مردگان را زنده می‌کرده ، ولی افسوس که دیگر دیر شده است . بدون شک منظور از جن و انس در این جا ، گروه شیاطین و انسان‌های اغواگر شیطان صفت هستند ، نه دو شخص معین و تثبیه بودن فعل در جایی که فاعل دو گروه باشد ، مانعی

ندارد همان گونه که در آیه « فَبَيِّتُوا الْآءِ رَبُّكُمْ تَكْذِبَانِ » آمده است .

﴿ ۳۰ ﴾ إِنَّ الَّذِينَ قَالُوا رَبُّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقَامُوا تَتَنَزَّلُ عَلَيْهِمُ الْمَلَائِكَةُ أَلَّا تَخَافُوا وَلَا تَحْزَنُوا وَأَبْشِرُوا بِالْجَنَّةِ الَّتِي كُنتُمْ تُوعَدُونَ

کسانی که گفتند پروردگار ما، خداوند یگانه است سپس استقامت کردند ، فرشتگان بر آنها نازل می شوند که ترسیدو غمگین مباشید و بشارت باد بر شما به آن بهشتی که به شما وعده داده شده است .

﴿ ۳۱ ﴾ نَحْنُ أَوْلَىٰكُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَفِي الْآخِرَةِ وَلَكُمْ فِيهَا مَا تَشْتَهِي أَنْفُسُكُمْ وَلَكُمْ فِيهَا مَا تَدْعُونَ

ما یاران و مددکاران شما در زندگی دنیا و در آخرت هستیم و برای شما هر چه بخواهید در بهشت فراهم است و هر چه طلب کنید به شما داده می شود .

﴿ ۳۲ ﴾ نُزُلًا مِنْ غَفُورٍ رَحِيمٍ

این ها به عنوان پذیرایی از سوی خداوند غفور و رحیم است .

نزول فرشتگان بر مؤمنان با استقامت

«إِسْتَقَامُوا» از ماده «استقامت» به معنی ملازم طریق مستقیم بودن و ثبات بر خط صحیح است.

چه تعبیر جامع و جالبی که در حقیقت همه نیکی‌ها و صفات برجسته را در بردارد، نخست دل به خدا بستن و ایمان محکم به او پیدا کردن، سپس تمام زندگی را به رنگ ایمان درآوردن و در محور آن قرار دادن.

بسیارند کسانی که دم از عشق الله می‌زنند، ولی در عمل استقامت ندارند، افرادی سست و ناتوانند که وقتی در برابر طوفان شهوات قرار می‌گیرند، با ایمان وداع کرده و در عمل مشرک می‌شوند و هنگامی که منافعشان به خطر می‌افتد، همان ایمان ضعیف و مختصر را نیز از دست می‌دهند.

علی علیه السلام در یکی از خطبه‌های نهج البلاغه این آیه را با عبارت گویا و پرمعنایی تفسیر می‌کند و بعد از تلاوت آن می‌فرماید: «شما گفتید پروردگار ما «الله» است، اکنون بر سر این سخن

بایمردی کنید ، بر انجام دستورهای کتاب او و در راهی که فرمان داده و در طریق پرستش شایسته او ، استقامت به خرج دهید ، از دایره فرمایش خارج نشوید ، در آیین او بدعت مگذارید و هرگز با آن مخالفت نکنید .^(۱) کوتاه سخن این که ارزش انسان که در ایمان و عمل صالح خلاصه می شود ، در این آیه در جمله « قَالُوا رَبُّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقَامُوا » منعکس شده و لذا در حدیثی از پیغمبر گرامی آمده که شخصی خدمتش عرض کرد : « أَخْبِرْنِي بِأَمْرِ أَعْتَصِمُ بِهِ : دسوری به من ده که به آن جنگ زنم و در دنیا و آخرت اهل نجات شوم » .

پیغمبر فرمود : « قُلْ رَبِّيَ اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقِيمْ : بگو پروردگار من الله است و بر این گفته خود بایست » .

سپس می گوید : « پرسیدم : خطرناک ترین چیزی که باید از آن بترسم چیست » ، پیامبر زبانش را گرفت و فرمود : « این » .^(۲)

۱- « نهج البلاغه » ، خطبه ۱۷۶ . ۲- « روح البیان » ، جلد ۱ ، صفحه ۲۵۴ .

مواهب هفت‌گانه ایمان به خدا و استقامت بر این ایمان

اکنون ببینیم کسانی که این دو اصل مهم را در وجود خود زنده می‌کنند ، مشمول چه مواهبی از سوی خدا هستند .

قرآن در این آیات به هفت موهبت بزرگ اشاره می‌کند ، مواهبی که از سوی فرشتگان الهی که بر آن‌ها نازل می‌شوند ، به آن‌ها بشارت داده می‌شود .

آری کار انسان به جایی می‌رسد که در پرتو ایمان و استقامت فرشتگان بر او نازل می‌گردند و پیام الهی را که سراسر لطف و مرحمت است به او اعلام می‌دارند .

۱ و ۲- عدم « خوف » و « حزن » که به آن اشاره شد .

۳- فرشتگان به آن‌ها می‌گویند : « بشارت باد بر شما به آن بهشتی که به آن وعده داده می‌شدید » (وَأَبَشِّرُوا بِالْجَنَّةِ الَّتِي كُنْتُمْ تُوعَدُونَ) .

۴- در چهارمین بشارت می‌افزایند : « مایاران و مددکاران شما در زندگی دنیا و آخرت هستیم » هرگز شما را تنها نمی‌گذاریم ، در نیکی‌ها به شما کمک می‌کنیم و از لغزش‌ها شما را حفظ

می‌نمایم تا وارد بهشت شوید (نَحْنُ أُولَیْئَا وَكُم فِی الْحَیْوةِ الدُّنْیَا وَ فِی الْآخِرَةِ).

۵- در پنجمین بشارت می‌گویند : « در بهشت برای شما هر چه بخواهید از مواهب و نعمت‌ها فراهم است و هیچ قید و شرطی در کار نیست » (وَ لَكُمْ فِیْهَا مَا تَشْتَهَیْ أَنْفُسُكُمْ).

۶- ششمین بشارت این که نه تنها نعمت‌های مادی و آنچه دلخواه شما است ، به شما می‌رسد ، بلکه « آنچه از مواهب معنوی طلب کنید در اختیار شما است » (وَ لَكُمْ فِیْهَا مَا تَدَّعُونَ).

۷- و بالاخره هفتمین و آخرین مژده‌ای که به آن‌ها می‌دهند ، این است که شما میهمان خدا در بهشت جاویدان او هستید و « همه این نعمت‌ها به عنوان پذیرایی یک میزبان از یک میهمان گرامی از سوی پروردگار غفور و رحیم به شما ارزانی داشته است » (نَزَّلًا مِنْ غَفُورٍ رَحِیمٍ).

فرق بین خوف و حزن چیست ؟

در این که میان « خوف » و « حزن » چه تفاوتی است ، جمعی از مفسران گفته‌اند :

« خوف » و ترس مربوط به حوادث بیمناک آینده است و « حزن » و اندوه مربوط به حوادث ناگوار گذشته ، به این ترتیب فرشتگان به آن‌ها می‌گویند ، نه از حوادث سختی که در پیش

دارید ، چه در دنیا و چه در هنگام مرگ و چه در مراحل رستاخیز نگران باشید و نه از گناهان گذشته خود یا فرزندی که از شما در دنیا باقی می ماند ، غمی به دل راه دهید .

تقدیم « خوف » بر « حزن » نیز ممکن است به همین ملاحظه باشد ، که نگرانی انسان با ایمان بیشتر از حوادث آینده ، مخصوصاً دادگاه محشر است .

با دقت در عمق این مفاهیم و عظمت این وعده های الهی که به وسیله فرشتگان به مؤمنان داده می شود ، روح آدمی به پرواز در می آید و تمام وجود او را به سوی ایمان و استقامت جذب می کند .

در پرتو این فرهنگ و تعلیمات بود که اسلام از یک مشت عرب جاهلی ، انسان های نمونه ای ساخت که از هیچ گونه اضرار و فداکاری مضایقه نداشتند و همین ها است که امروز می تواند الهام بخش مسلمانان در راه پیروزی بر همه مشکلات باشد .

البته نباید فراموش کرد که « استقامت » همچون « عمل صالح » میوه درخت « ایمان » است ، زیرا ایمان هنگامی که عمق و نفوذ کافی پیدا کند ، انسان را دعوت

به استقامت خواهد کرد ، همان‌گونه استقامت در مسیر حق بر عمق ایمان نیز می‌افزاید و این دو تأثیر متقابل دارند .

از آیات دیگر قرآن نیز استفاده می‌شود که ایمان و استقامت نه تنها برکات معنوی را به سوی انسان سرازیر می‌کند ، بلکه از برکات مادی این جهان نیز در سایه این دو بهره‌مند خواهد شد ، در سورة « جن » آیه ۱۶ می‌خوانیم : « وَاللّٰوِ اسْتَقَامُوا عَلَى الطَّرِيقَةِ لَأَسْقِينَهُمْ مَّاءً غَدَقًا : هر گاه افراد با ایمان بر طریقه حق پایداری کنند ، آب فراوان به آنها می‌نشانیم » (و سال‌هایی پر باران و پر برکت نصیب آنها می‌کنیم) .

﴿ ۳۳ ﴾ وَ مَنْ أَحْسَنُ قَوْلًا مِّمَّنْ دَعَا إِلَى اللَّهِ وَ عَمِلَ صَالِحًا وَقَالَ إِنِّي مِنَ الْمُسْلِمِينَ
گفتار چه کسی بهتر است ، از آن‌کس که دعوت به سوی خدا می‌کند و عمل صالح انجام می‌دهد و می‌گوید : من از مسلمین هستم .

صفات چهارگانه بهترین گویندگان الهی

گرچه آیه به صورت استفهام است ، ولی پیدا است که استفهام انکاری است ، یعنی

هیچ کس سخنش از داعیان به سوی الله و منادیان توحید بهتر نیست ، همان منادیانی که با عمل صالح خویش ، دعوت زبانی خود را تأکید و تثبیت می کنند و با اعتقاد به اسلام و تسلیم در برابر حق ، بر عمل صالح خویش صحنه می گذارند .

این آیه با صراحت ، بهترین گویندگان را کسانی معرفی کرده که دارای این سه صفتند : دعوت به الله ، عمل صالح و تسلیم در برابر حق .

در حقیقت چنین کسانی علاوه بر سه رکن معروف ایمان ، اقرار به لسان ، عمل به ارکان و ایمان به جَنان (قلب) بر رکن چهارمی نیز چنگ زده اند و آن تبلیغ و نشر آیین حق و اقامه دلیل بر مبانی دین و زدودن آثار شک و تردید از قلوب بندگان خدا است . این منادیان با این چهار وصف بهترین منادیان جهانند .

گرچه گروهی از مفسران این اوصاف را تطبیق بر شخص پیامبر و یا پیامبر و امامانی که دعوت به سوی حق می کردند و یا خصوص مؤذن ها کرده اند ، ولی پیدا است آیه مفهوم وسیع و گسترده ای دارد که تمام منادیان توحید را که واجد این صفاتند فرا می گیرد ، هر چند برترین مصداقش شخص پیامبر است (مخصوصاً با توجه به زمان نزول آیه)

و در درجه بعد ائمه معصومین و بعد از آنها تمام علماء و دانشمندان و مجاهدان راه حق و آمرین به معروف و ناهین از منکر و مبلغان اسلام از هر قشر و گروه هستند و این آیه بشارتی است بزرگ و افتخاری است بی نظیر برای همه آنها که می توانند به آن دلگرم باشند .

﴿ ۳۴ ﴾ **وَلَا تَسْتَوِي الْحَسَنَةُ وَلَا السَّيِّئَةُ ادْفَعْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ فَإِذَا الَّذِي بَيْنَكَ وَبَيْنَهُ عَدَاوَةٌ كَأَنَّهُ وَلِيٌّ حَمِيمٌ**

هرگز نیکی و بدی یکسان نیست، بدی را با نیکی دفع کن، تا دشمنان سر سخت همچون دوستان گرم و صمیمی شوند .

بدی را با نیکی دفع کن

« وَلِيٌّ » در این جا به معنی دوست و « حَمِيمٌ » در اصل به معنی آب داغ و سوزان است و اگر به عرق بدن حمیم گفته می شود به خاطر گرمی آن است و حمام را نیز به همین مناسبت حمام می گویند ، به دوستان پرمحبت و گرم و داغ نیز « حمیم » گفته می شود و منظور در آیه همین است .

بعد از بیان دعوت به سوی خداوند و اوصاف داعیان الی الله ، این آیه روش دعوت را شرح داده است (وَ لَا تَسْتَوِی الْحَسَنَةُ وَ لَا السَّیِّئَةُ) .

در حالی که مخالفان حق سلاحی جز بدگویی و افتراء و سخریه و استهزاء و انواع فشارها و ستم‌ها ندارند ، باید سلاح شما پاکی و تقوا و سخن حق و نرمش و محبت باشد .

گرچه « حَسَنَةُ » و « سَیِّئَةُ » مفهوم وسیعی دارد ، تمام نیکی‌ها و خوبی‌ها و خیرات و برکات در مفهوم حسنه جمع است ، همان‌گونه که هر گونه انحراف و زشتی و عذاب در مفهوم سیئه خلاصه شده است ، ولی در آیه مورد بحث آن شاخه‌ای از « حَسَنَةُ » و « سَیِّئَةُ » که مربوط به روش‌های تبلیغی است منظور می‌باشد .

در پایان آیه به فلسفه عمیق این برنامه در یک جمله کوتاه اشاره کرده ، می‌فرماید :

نتیجه این کار آن خواهد شد که « دشمنان سرسخت همچون دوستان گرم و صمیمی شوند » (فَإِذَا الَّذِي بَيْنَكَ وَ بَيْنَهُ عَدَاوَةٌ كَأَنَّهُ وَلِيٌّ حَمِيمٌ) .

آنچه را قرآن در این آیه بیان کرده و در آیه ۹۶ سوره مؤمنون نیز به شکل دیگری آمده

(اِذْفَعْ بِالَّتِي هِيَ اَحْسَنُ السَّيِّئَةِ) از مهم ترین و ظریف ترین و پربارترین روش های تبلیغ ، مخصوصاً در برابر دشمنان نادان و لجوج است و آخرین تحقیقات روانشناسان نیز به آن منتهی شده است .

زیرا هر کس بدی کند ، انتظار مقابله به مثل را دارد ، مخصوصاً افراد بد چون خودشان از این قماشند و گاه یک بدی را چند برابر پاسخ می گویند ، هنگامی که ببینند که طرف مقابل نه تنها بدی را به بدی پاسخ نمی دهد ، بلکه با خوبی و نیکی به مقابله برمی خیزد ، این جا است که طوفانی در وجودشان برپا می شود ، وجدانشان تحت فشار شدیدی قرار می گیرد و بیدار می گردد ، انقلابی در درون جانشان صورت می گیرد ، شرمندگی می شوند ، احساس حقارت می کنند و برای طرف مقابل عظمت قائل می شوند .

این جا است که کینه ها و عداوت ها با طوفانی از درون جان برخاسته و جای آن را محبت و صمیمیت می گیرد .

بدیهی است این یک قانون غالبی است نه دایمی ، زیرا همیشه اقلیتی هستند که از این

روش سوء استفاده می‌کنند و تا زیر ضربات خردکننده شلاق مجازات قرار نگیرند ، آدم نمی‌شوند و دست از اعمال زشت خود بر نمی‌دارند .

البته حساب این گروه جدا است و باید در برابر آن‌ها از شدت عمل استفاده کرد ، ولی نباید فراموش کرد که این دسته همیشه در اقلیت هستند ، قانونی که حاکم بر اکثریت است ، همان قانون « دفع سیئه با حسنه » است .

و لذا ملاحظه می‌کنیم که پیغمبر گرامی اسلام و پیشوایان معصوم همیشه از این روش عالی قرآنی بهره می‌گرفتند ، فی المثل به هنگام فتح مکه که نه تنها دشمنان ، بلکه دوستان انتظار انتقام‌جویی شدید مسلمین و به راه انداختن حمام خون در آن سرزمین کفر و شرک و نفاق و کانون دشمنان سنگ‌دل و بی‌رحم داشتند و حتی بعضی از پرچم‌داران سپاه اسلام در آن روز رو به سوی ابوسفیان کرده و شعار « الْيَوْمُ يَوْمُ الْمَلْحَمَةِ ، الْيَوْمُ تُسَبَى الْحُرَمَةُ ، الْيَوْمُ أَذَلَّ اللَّهُ قُرَيْشًا : امروز ، روز انتقام ، روز از بین رفتن احترام نفوس و اموال دشمنان و روز ذلت و خواری قریش است » سر دادند ، پیغمبر گرامی اسلام با جمله « اِذْهَبُوا فَأَنْتُمْ الطُّلُقَاءُ : بروید

و همه آزادید» همه را مشمول عفو خود قرار داد، رو به سوی ابوسفیان فرمود و شعار انتقام جویانه را به این شعار محبت آمیز تبدیل فرمود: «الْيَوْمَ يَوْمَ الْمَرْحَمَةِ الْيَوْمَ أَعَزَّ اللَّهُ قُرَيْشًا: امروز، روز رحمت است، امروز روز عزت قریش است» (۱).

همین عمل چنان طوفانی در سرزمین دل‌های مکیان مشرک بر پا کرد که به گفته قرآن: «يَدْخُلُونَ فِي دِينِ اللَّهِ أَفْوَاجًا: فوج، فوج مسلمان شدند و آیین اسلام را با جان و دل پذیرا گشتند» (۲/نصر). ولی با تمام این احوال به طوری که در تواریخ اسلام آمده است پیامبر چند نفر را نام برد و از عفو عمومی مستثنی کرد، چراکه افرادی خطرناک و غیر قابل بخشش بودند، اما بقیه را جز این چند نفر مشمول عفو عمومی ساخت و در ضمن این جمله پرمعنی را بیان کرد: «من درباره شما همان می‌گویم که یوسف درباره برادران خود که بر او ستم کرده بودند، گفت: لَا تَثْرِيْبَ عَلَيْكُمُ الْيَوْمَ يَعْفُورُ اللَّهُ لَكُمْ وَ هُوَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ: امروز ملامتی بر شما نیست، خدا شما را

۱- «بحار الانوار»، جلد ۲۱، صفحه ۱۰۹.

بخشد که او ارحم الراحمین است» (۱).

﴿۳۵﴾ وَمَا يُلْقِيهَا إِلَّا الَّذِينَ صَبَرُوا وَمَا يُلْقِيهَا إِلَّا ذُو حَظٍّ عَظِيمٍ

اما به این مرحله جز کسانی که دارای صبر و استقامتند نمی‌رسند و جز کسانی که بهره عظیمی از ایمان و تقوا دارند به آن نایل نمی‌گردند.

آری انسان مدت‌ها باید خودسازی کند تا بتواند بر خشم و غضب خویش چیره گردد، باید در پرتو ایمان و تقوی آن‌قدر روح او وسیع و قوی شود، که به آسانی از آزار دشمنان متأثر نگردد و حس انتقام‌جویی در او شعله‌ور نشود، روحی بزرگ و شرح صدر کافی لازم است، تا شخص به چنین مرحله‌ای از کمال انسانیت برسد که بدی‌ها را با نیکی پاسخ گوید و در راه خدا و برای رسیدن به اهداف مقدسش حتی از مرحله عفو و گذشت فراتر رود و به مقام «دفع سیئه به حسنه» برسد.

باز در این جا به مسأله « صبر » برخورد می کنیم که ریشه همه ملکات فاضله اخلاقی و پیشرفت ها و موفقیت های مادی و معنوی است .

﴿ ۳۶ ﴾ **وَإِمَّا يَنْزَغَنَّكَ مِنَ الشَّيْطَانِ نَزْغٌ فَاسْتَعِذْ بِاللَّهِ إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ**
و هر گاه وسوسه هایی از شیطان متوجه تو گردد از خدا پناه طلب که او شنونده و آگاه است .

« نَزْغ » به معنی ورود در کاری به قصد فساد است و به همین جهت به وسوسه های شیطانی « نَزْغ » گفته می شود .

این هشدار در واقع به خاطر این است که در این گونه مواقع معمولاً خطوراتی از ذهن می گذرد و یا افراد به اصطلاح مصلحت اندیش توصیه هایی از این قبیل می کنند .

« مردم را جز با زور نمی توان اصلاح کرد » « خون را با خون باید شست » « ترحم بر پلنگ تیز دندان ستمکاری بر گوسفندان است » و مانند این ها و با این وسوسه ها می خواهند مقابله به مثل را در همه جا توصیه کنند و بدی را به بدی پاسخ گویند .

قرآن می‌گوید: «مبادا گرفتار این وسوسه‌ها شوید و جز در موارد خاص و استثنایی تکیه بر خشونت کنید و هرگاه در برابر چنین سخنانی قرار گرفتید، پناه به خدا ببرید و بر او اعتماد کنید که او همه سخنان را می‌شنود و از نیت همگان آگاه است».

البته آیه فوق مفهوم وسیعی دارد و می‌گوید: «در برابر همه وسوسه‌های شیطانی باید به خدا پناه برد، ولی آنچه گفته شد یکی از مصادیق روشن آن است».

برنامه چهار مرحله‌ای داعیان الی الله

در چهارآیه فوق چهار بحث در زمینه دعوت به سوی خدا آمده است.

۱- خودسازی دعوت کنندگان از نظر ایمان و عمل صالح.

۲- استفاده از روش «دفع بدی‌ها به نیکی‌ها».

۳- فراهم ساختن مبادی اخلاقی برای انجام این روش.

۴- برداشتن موانع از سر راه و مبارزه با وسوسه‌های شیطانی.

پیامبر اسلام و امامان معصوم خود بهترین الگو و اسوه برای این برنامه

بودند و یکی از دلایل پیشرفت سریع اسلام در آن محیط تاریک و پر از جهل استفاده از همین برنامه بود .

امروز روانشناسان کتابها و رساله‌هایی در زمینه راه نفوذ در دیگران نوشته‌اند که در برابر عظمت آیات فوق مطلب قابل ملاحظه‌ای به نظر نمی‌رسد ، به خصوص این‌که روش‌هایی را که آن‌ها توصیه می‌کنند ، غالباً جنبه ظاهر سازی و تحمیق و گاه نیرنگ و فریب دارد ، در حالی‌که روش قرآنی بالا که بر ایمان و تقوی و اصالت‌ها استوار است از همه این امور برکنار می‌باشد .

چه خوب است که مسلمانان امروز این روش را احیا کنند و دامنه اسلام را در دنیایی که تشنه آن است ، از این طریق گسترش دهند .

برای مقابله با وسوسه‌های شیطانی چه باید کرد ؟

در مسیر دور و درازی که انسان به سوی سعادت و جلب رضای خدا دارد ، گردنه‌های صعب العبوری است که شیاطین در آن جا کمین کرده‌اند و اگر انسان تنها بماند هرگز توانایی

پیمودن این راه را ندارد ، باید دست به دامن لطف الهی زند و با تکیه و توکل بر او این راه پر خطر را بسپرد، هرگاه طوفان‌ها شدید و شدیدتر می‌شود او بیشتر به سایه لطف خدا پناه‌برد. در حدیثی می‌خوانیم که در حضور پیامبر یکی نسبت به دیگری بدگویی کرد ، آتش غضب در دل او افروخته شد ، پیامبر فرمود: «إِنِّي لَا عَلَمُ كَلِمَةً لَوْ قَالَهَا لَذَهَبَ عَنْهُ الْعَصَبُ: أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ: «من سخنی می‌دانم که اگر مرد خشمگین آن را بگوید خشمش فرو می‌نشیند و آن جمله "اعوذ بالله من الشیطان الرجیم" است.»

مرد خشمگین عرض کرد: «أَمْجُنُونًا تَزَانِي: یعنی فکر می‌فرمایید من دیوانه‌ام؟ (و شیطان در پوست من رفته است)؟

پیامبر به قرآن استناد فرمود و این آیه را تلاوت کرد: «وَأَمَّا يَنْزَغَنَّكَ مِنَ الشَّيْطَانِ نَزْغٌ فَاسْتَعِذْ بِاللَّهِ: هرگاه وسوسه‌های شیطانی به سراغ تو بیاید به خدا پناه بر.» (۱)

اشاره به این که طوفان غضب از وسوسه های شیطان است ، همان گونه که طوفان شهوت و هوی و هوس هر کدام یکی از آن وسوسه ها است .

﴿ ۳۷ ﴾ وَمِنْ آيَاتِهِ اللَّيْلُ وَالنَّهَارُ وَالشَّمْسُ وَالْقَمَرُ لَا تَسْجُدُوا لِلشَّمْسِ وَلَا لِلْقَمَرِ وَاسْجُدُوا لِلَّهِ الَّذِي خَلَقَهُنَّ إِن كُنتُمْ إِيَّاهُ تَعْبُدُونَ

از نشانه های او شب و روز و خورشید و ماه است ، برای خورشید و ماه سجده نکنید ، برای خدایی که آفریننده آن هاست سجده کنید ، اگر می خواهید او را عبادت نمایید .

فقط برای خدا سجده کنید^(۱)

شب مایه آرامش و روشنایی روز وسیله جنبش و حرکت است و این دو توأماً چرخ های زندگی انسان ها را به گردش منظم و متناوبی در می آورند که اگر هر کدام جاویدان و یا حتی طولانی بود ، زندگی تمام موجودات زنده دستخوش فنا می شد ، لذا کره ماه که شب هایش

۱- این آیه از آیاتی است که به هنگام تلاوت یا شنیدن آن سجده کردن واجب است .

معادل ۱۵ شبانه روز زمین و روزهایش به همین اندازه است ، به هیچ وجه قابل سکونت نیست ، چراکه در شب‌های سرد و تاریکش همه چیز منجمد می‌شود و در روزهای سوزانش همه چیز آتش می‌گیرد ، به همین دلیل زندگی کردن موجودات زنده‌ای همچون انسان در آن‌جا غیرممکن است .

اما خورشید منبع همه برکات مادی در منظومه ما است ، نور و گرما و حرکت و جنبش و نزول باران‌ها و رویدن گیاهان و رسیدن میوه‌ها ، حتی رنگ‌های زیبای گل‌ها همه از پرتو وجود او است . ماه نیز روشنی بخش شب‌های تار و چراغ پر فروغ و زیبای رهروان بیابان‌ها و گمشدگان صحراها است و با جزر و مد خود نیز برکات فراوانی می‌آفریند . ولی به خاطر همین برکات گروهی در مقابل این دو کوکب پر فروغ آسمان سجده می‌کردند و آن‌ها را پرستش می‌نمودند ، آن‌ها در عالم اسباب ، متوقف مانده ، بی آن‌که مُسَبَّبُ الْأَسْبَابِ را ببینند .

لذا قرآن بعد از این بیان بلافاصله می‌گوید : « برای خورشید و ماه سجده نکنید ، برای خدایی که

آفریننده آنهاست ، سجده کنید اگر می خواهید او را عبادت نمایید .

شما چرا به سراغ سرچشمه این برکات نمی روید ؟ چرا سر بر آستان او نمی ساید ؟ چرا موجوداتی را می پرستید که خود اسیر قوانین آفرینش اند و دارای طلوع و غروبند و دستخوش انواع تغییرات .

باید به سراغ کسی رفت که حاکم و خالق این قوانین است ، هرگز غروب و افولی ندارد و دست تغییر و دگرگونی به دامان کبریايش دراز نمی شود .

به این ترتیب یکی از شعبه های گسترده شرک و بت پرستی را که به صورت پرستش موجودات مختلف طبیعت که دارای فواید هستند ، نفی می کند و به همه آنها پیام می دهد به سراغ خالق این موجودات بروید و در معلول متوقف نشوید ، به دُنْبَالِ عِلَّةِ الْعِلَلِ بگردید . در حقیقت در این آیه از نظام واحدی که بر خورشید و ماه و شب و روز حاکم است ، استدلال بر وجود خداوند یکتا شده و از خالقیت و حاکمیت او برای لزوم عبادتش اتخاذ سند کرده است .

جمله «إِنْ كُنْتُمْ إِيَّاهُ تَعْبُدُونَ» در حقیقت اشاره به این نکته دارد، که اگر قصد عبادت خدا را دارید غیر او را حذف کنید و چیزی را در عبادت او شریک قرار ندهید، چراکه عبادت او با عبادت دیگری هرگز جمع نمی‌شود.

﴿۳۸﴾ فَإِنْ اسْتَكْبَرُوا فَالَّذِينَ عِنْدَ رَبِّكَ يُسَبِّحُونَ لَهُ بِاللَّيْلِ وَالنَّهَارِ وَهُمْ لَا يَسْأَمُونَ
هرگاه (از عبادت پروردگار) تکبر کنند، کسانی که نزد پروردگار تواند، شب و روز برای او تسبیح می‌گویند و خسته نمی‌شوند.

«لَا يَسْأَمُونَ» از ماده «سَأَمَت» به معنی خستگی از ادامه کار یا جریانی است. اگر گروهی نادان و جاهل و بی‌خبر در برابر ذات پاکش سجده نکنند مسأله‌ای نیست، این عالم وسیع پر است از فرشتگان مقرب که دائماً در حال رکوع و سجود و حمد و تسبیحند، تازه نیازی به عبادت آن‌ها نیز ندارد، آن‌ها نیازمند عبادت اویند، چراکه هر افتخار و کمالی برای ممکنات است، در سایه عبودیت او است. اما به عقیده علمای امامیه براساس روایاتی که از اهل بیت وارد شده،

محل سجده همان جمله «تَغْبُدُونَ» است و این از سجده‌های واجب قرآن می‌باشد .
توجه به این نکته نیز لازم است که آن‌چه واجب است ،
اصل سجده می‌باشد ، اما ذکر آن مستحب است .

﴿ ۳۹ ﴾ وَمِنْ آيَاتِهِ أَنْتَ تَرَى الْأَرْضَ خَاشِعَةً فَإِذَا أَنْزَلْنَا عَلَيْهَا الْمَاءَ اهْتَزَّتْ وَرَبَتْ إِنَّ
الَّذِي أَحْيَاهَا لَمُحْيِ الْمَوْتِ إِنَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ

از آیات او این است که زمین را خشک و خاضع می‌بینی ، اما هنگامی که آب بر آن
می‌فرستیم به جنبش درمی‌آید و نمو می‌کند ، همان‌کس که آن را زنده کرد ، مردگان را
نیز زنده می‌کند ، او بر هر چیز تواناست .

« خَاشِعَةً » از ماده « خشوع » در اصل به معنی تضرع و تواضع توأم با ادب است و به کار
بردن این تعبیر در مورد زمین خشکیده در حقیقت یک نوع کنایه است . آری زمین به
هنگامی که خشکیده و فاقد آب می‌شود ، از هر گونه گل و گیاه خالی می‌گردد و به صورت
انسان افتاده و یا مرده بی‌جان می‌آید ، اما نزول باران حیات جدیدی به آن

می‌بخشد، آن را به حرکت و نمو و رشد وامی‌دارد .
 « اِهْتَزَّتْ » از ماده « هَزَّ » به معنی تحریک شدید است .
 جمله « رَبَّتْ » از ماده « رُبُوْ » به معنی افزایش و نمو است و ربا نیز از همین ماده است ، چراکه رباخوار طلب خود را با افزایشی می‌گیرد .
 زمینی خشک و مرده و بی‌حرکت کجا و این همه آثار حیات و جلوه‌های گوناگون آن کجا ؟ کدام قدرت است که با نزول چند قطره باران از خاک مرده ، این همه حرکت و جنبش و حیات می‌آفریند ؟ این یکی از نشانه‌های علم و قدرت بی‌پایان پروردگار و علایم وجود ذی‌جود او است .
 سپس از این مسأله روشن توحیدی یعنی مسأله « حیات » که هنوز اسرارش برای بزرگ‌ترین دانشمندان کشف نشده ، با یک انتقال سریع و جالب به مسأله معاد می‌پردازد .
 درباره طرق اثبات معاد جسمانی و چگونگی استدلال از جهان گیاهان بر این مسأله در

پایان سورة يس (اواخر جلد هیجدهم تفسیر نمونه) بحث مشروح تری داشته ایم .
 ﴿۴۰﴾ إِنَّ الَّذِينَ يُلْجِدُونَ فِي آيَاتِنَا لَا يَحْفَظُونَ عَلَيْنَا أَفَمَنْ يُلْقَى فِي النَّارِ خَيْرٌ أَمْ مَنْ يَأْتِي آمِنًا يَوْمَ الْقِيَمَةِ اعْمَلُوا مَا شِئْتُمْ إِنَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ

کسانی که آیات ما را تحریف می کنند بر ما پوشیده نخواهند بود ، آیا کسی که در آتش افکنده می شود ، بهتر است یا کسی که در نهایت امن و امان در قیامت به عرصه محشر می آید ، هر چه می خواهید انجام دهید ، او به آنچه انجام می دهید بیناست .

سرنوشت تحریف گران آیات حق

«يُلْجِدُونَ» از ماده «الحاد» در اصل از «لَحَد» (بر وزن عَهْد) گرفته شده و به معنی حفره ای است که در یک طرف قرار گیرد و به همین جهت به حفره ای که در یک جانب قبر قرار گرفته «لَحَد» گفته می شود ، سپس به هر کاری که از حد وسط به سوی افراط و تفریط متمایل شود ، «الحاد» گفته اند ، اطلاق این کلمه بر «شُرک و بت پرستی و کفر و بی دینی» نیز به همین مناسبت است .

منظور از «الحاد در آیات خدا» ایجاد وسوسه در دلایل توحید و معاد است که در آیات قبل با عنوان «وَمِنْ آيَاتِهِ» بیان شد و یا همه آیات الهی اعم از آیات تکوینی گذشته یا آیات تشریعی که در قرآن مجید و کتب آسمانی نازل شده است .

مکتب‌های مادی و الحادی جهان امروز که برای منحرف ساختن مردم جهان از توحید و معاد ، گاه دین را زائیده جهل و ترس و گاه مولود عوامل اقتصادی و گاه امور مادی دیگر معرفی می‌کنند ، نیز بدون شک از کسانی هستند که مشمول این آیه‌اند .

قرآن مجازات همه آن‌ها را در ادامه این بحث با یک مقایسه روشن بیان می‌کند .

آن‌ها که با ایجاد شک و فساد عقاید و ایمان مردم را به آتش کشیدند ، باید در آن روز طعمه آتش شوند و آن‌ها که در سایه ایمان محیط امن و امانی برای جامعه بشری آفریدند ، باید در قیامت در نهایت امنیت به سر برند ، مگر در آن روز همه اعمال ما تجسم نمی‌یابد ؟

﴿٢١﴾ إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بِالذِّكْرِ لَمَّا جَاءَهُمْ وَإِنَّهُ لَكِتَابٌ عَزِيزٌ

کسانی که به این ذکر (قرآن) هنگامی که به سراغ آن‌ها آمد کافر شدند (نیز بر ما مخفی

نخواهند ماند) و این کتابی است قطعاً شکست‌ناپذیر .
 اطلاق « ذِکْر » بر « قرآن » به خاطر این است که قبل از هر چیز انسان را متذکر و بیدار می‌سازد و حقایقی را که انسان اجمالاً با فطرت خدادادی دریافته با وضوح و تفصیل شرح می‌دهد .

کتابی است که هیچ‌کس نمی‌تواند همانند آن را بیاورد و بر آن غلبه کند ، کتابی است بی‌نظیر ، منطقش محکم و گویا ، استدلالش قوی و نیرومند ، تعبیراتش منسجم و عمیق ، تعلیماتش ریشه‌دار و پرمایه و احکام و دستوراتش هماهنگ با نیازهای واقعی انسان‌ها در تمام ابعاد زندگی .

﴿ ۴۲ ﴾ لَا يَأْتِيهِ الْبَاطِلُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَلَا مِنْ خَلْفِهِ تَنْزِيلٌ مِنْ حَكِيمٍ حَمِيدٍ
 که هیچ‌گونه باطلی ، نه از پیش رو و نه از پشت سر ، به سراغ آن نمی‌آید ، چرا که از سوی خداوند حکیم و شایسته ستایش نازل شده است .

واژه « باطل » چنان‌که « راغب » در « مفردات » می‌گوید : « نَقْطَةُ مُقَابِلِ حَقِّ اسْت » ، منتهی

گاه آن‌را به یکی از مصداق‌هایش تفسیر کرده‌اند ، مانند شرک ، شیطان ، موجود فناشونده و ساحر و این‌که شخص شجاع و قهرمان را «بَطْل» می‌گویند ، به‌خاطر آن است که مخالفان خود را ، باطل می‌کند و از میدان بیرون کرده یا به قتل می‌رساند .

در تفسیر جمله « لَا يَأْتِيهِ الْبَاطِلُ ... » مفسران سخنان بسیار گفته‌اند که جامع‌تر از همه آن‌ها این است : «هیچ‌گونه باطل ، از هیچ نظر و از هیچ طریق ، به سراغ قرآن نمی‌آید» یعنی : نه تناقضی در مفاهیم آن است ، نه چیزی از کتب و علوم پیشین بر ضد آن می‌باشد و نه اکتشافات علمی آینده با آن مخالفت خواهد داشت ، نه کسی می‌تواند حقایق آن را ابطال کند و نه در آینده منسوخ می‌گردد ، نه در معارف و قوانین و اندرزها و خبرهایش خلافی وجود دارد و نه خلافی بعداً کشف می‌شود ، نه آیه و حتی کلمه‌ای از آن کم شده و نه چیزی بر آن افزون می‌شود و به تعبیر دیگر دست تحریف کنندگان از دامان بلندش کوتاه بوده و هست .

در حقیقت این آیه تعبیر دیگری است از آیه ۹ سورة حجر : «إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا

لَهُ لِحَافِظُونَ: ما قرآن را نازل کردیم و ما حافظ آئیم .

از آن چه گفتیم چنین می توان نتیجه گرفت که جمله « مِنْ يَتَّبِعْ يَدِّيهِ وَ لَا مِنْ خَلْفِهِ » (نه از پیش رو و نه از پشت سر) کنایه از همه جانبه بودن است ، یعنی از هیچ سو و از هیچ طرف و ناحیه ، بطلان و فساد به سراغ این کتاب بزرگ نیامده و نخواهد آمد .

به هر حال این آیه از آیات روشنی است که نفی هر گونه تحریف ، چه از نظر نقصان و چه اضافه ، از قرآن مجید می کند (شرح بیشتر درباره عدم تحریف قرآن در جلد ۱۱ تفسیر نمونه صفحه ۱۸ به بعد ، ذیل آیه ۹ سورة حجر : « إِنَّا نَحْنُ نُزِّلْنَا الذِّكْرَ وَ إِنَّا لَهُ لِحَافِظُونَ » بیان شد و دلایل مختلف آن را شرح داده و به سؤالاتی که در این زمینه است پاسخ گفته ایم).

﴿ ۴۳ ﴾ مَا يُقَالُ لَكَ إِلَّا مَا قَدْ قِيلَ لِلرُّسُلِ مِنْ قَبْلِكَ إِنَّ رَبَّكَ لَذُو مَغْفِرَةٍ وَ ذُو عِقَابٍ أَلِيمٍ
نسبت های ناروایی که به تو می دهند، همان است که به پیامبران قبل از تو نیز داده شده،
پروردگار تو دارای مغفرت و مجازات دردناکی است .

اگر مجنون و ساحرت می خوانند ، به پیامبران بزرگ پیشین همین نسبت ها را دادند و

اگر دروغ‌گویت می‌نامند ، آنها نیز از این نسبت در امان نبودند ، خلاصه نه دعوت تو به سوی آیین توحید و حق مطلب تازه‌ای است و نه تهمت و تکذیب آنها ، محکم بایست و به این سخنان اعتنا مکن و دعوت توحید را تداوم بخش و بدان خدا با تو است .

سپس در پایان آیه می‌افزاید: «إِنَّ رَبَّكَ لَذُو مَغْفِرَةٍ وَذُو عِقَابٍ أَلِيمٍ» . رحمت و آمرزش برای آنها که پذیرا شوند و عذاب الیم برای آنها که تکذیب کنند و تهمت زنند و به مخالفت برخیزند .

مقدم داشتن « مغفرت » بر « عقاب » همانند موارد دیگر دلیل بر « پیشی گرفتن رحمت بر غضب » است ، چنان‌که در دعا آمده : « يَا مَنْ سَبَقَتْ رَحْمَتُهُ غَضَبَهُ » .^(۱)

﴿ ۴۴ ﴾ وَلَوْ جَعَلْنَاهُ قُرْآنًا أَعْجَمِيًّا لَقَالُوا لَوْلَا فُصِّلَتْ آيَاتُهُ أَأَعْجَمِيٌّ وَعَرَبِيٌّ قُلْ هُوَ لِلَّذِينَ آمَنُوا هُدًى وَشِفَاءً وَالَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ فِي آذَانِهِمْ وَقُرْ وَهُوَ عَلَيْهِمْ عَمًى

۱- « دعای جوشن کبیر » ، فصل ۱۹ ، جمله ۸ .

أُولَئِكَ يُنَادَوْنَ مِنْ مَكَانٍ بَعِيدٍ

هرگاه آن را قرآنی عجمی قرار می دادیم، حتماً می گفتند: چرا آياتش روشن نیست؟ آیا قرآن عجمی از پیغمبری عربی درست است؟ بگو: این برای کسانی که ایمان آورده اند هدایت و درمان است، ولی کسانی که ایمان نمی آورند گوش هایشان سنگین است، گویی ناینها هستند و آن را نمی بینند، آن ها همچون کسانی هستند که از راه دور صدا زده می شوند.

قرآن هدایت است و درمان

«أَعْجَمِيَّ» از ماده «عَجَمَة» به معنی عدم فصاحت و ابهام در سخن است و «عَجَم» را به غیر عرب می گویند، چراکه زبان آن ها را به خوبی نمی فهمند و «أَعْجَم» به کسی گفته می شود که مطالب را خوب ادا نمی کند (خواه عرب باشد یا غیر عرب). بنابراین واژه «أَعْجَمِيَّ» همان «أَعْجَم» است که با یاء نسبت توأم شده است. آن ها بیمار دلانی هستند که هر طرحی ریخته شود و هر برنامه ای پیاده گردد به آن ایرادی

می‌کنند و بهانه‌ای می‌تراشند ، اگر عربی باشد سحر و افسونش می‌خوانند و اگر عجمی باشد نامفهومش می‌شمرند و اگر مخلوطی از الفاظ عربی و عجمی باشد ، ناموزونش معرفی می‌کنند .

سپس قرآن خطاب به پیامبر می‌افزاید : « بگو این کتاب آسمانی برای کسانی که ایمان آورده‌اند ، مایهٔ هدایت و درمان است » (قُلْ هُوَ لِلَّذِينَ آمَنُوا هُدًى وَ شِفَاءٌ) .

« اما کسانی که ایمان نمی‌آورند ، گوش‌هایشان سنگین است » و آن را درک نمی‌کنند (وَالَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ فِي آذَانِهِمْ وَقْرٌ) ، « و بر اثر ناپیایی آن را نمی‌بینند » (وَ هُوَ عَلَيْهِمْ عَمًى) .

« درست مثل کسانی هستند که آن‌ها را از راه دور صدا می‌زنند » : (أُولَئِكَ يَنَادُونَ مِنْ مَّكَانٍ بَعِيدٍ) . و معلوم است چنین کسانی نه می‌شنوند و نه می‌بینند .

آری برای پیدا کردن راه و رسیدن به مقصد ، تنها وجود نور کافی نیست ، چشم بینا نیز لازم است ، همچنین برای تعلیم یافتن تنها وجود مبلغ دانشمند و فصیح کفایت نمی‌کند ، گوش شنوایی نیز باید باشد .

در لطافت دانه‌های باران و تأثیر حیات‌بخش آن شک نیست ، اما «در باغ سبزه روید و در شوره‌زار خس» .

آن‌ها که با روح حق‌طلبی به سراغ قرآن می‌آمدند ، هدایت و شفا از آن می‌یافتند ، بیماری‌های اخلاقی و روحی آن‌ها در شفاخانه قرآن درمان می‌شد ، سپس بار سفر را می‌بستند و در پرتو نور هدایت قرآن ، با سرعت به‌سوی کوی دوست حرکت می‌کردند . اما لجوجان متعصب و دشمنان حق و حقیقت و آن‌ها که از قبل تصمیم خودشان را بر مخالفت انبیا گرفته بودند ، چه بهره‌ای می‌توانستند از آن بگیرند ؟ آن‌ها همچون کوران و کرانی بودند که در نقطه دور دستی قرار داشتند ، آن‌ها گرفتار ناشنوایی و ناینبایی مضاعف بودند ، هم از نظر ابزار دید و شنود و هم از نظر بعد مکان . در این‌که چگونه قرآن مایه شفا و درمان دردهای جانکاه انسان‌ها است ، بحث مشروحی ذیل آیه ۸۲ سورة اسراء آورده‌ایم (جلد ۱۲ تفسیر نمونه صفحه ۲۳۶ به بعد) .

﴿ ۲۵ ﴾ وَ لَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ فَاحْتُلِفَ فِيهِ وَلَوْلَا كَلِمَةٌ سَبَقَتْ مِنْ رَبِّكَ لَقُضِيَ

بَيِّنَهُمْ وَإِنَّهُمْ لَفِي شَكٍّ مِنْهُ مُرِيبٍ

مابه‌موسی کتاب آسمانی دادیم، سپس در آن اختلاف شد و اگر فرمانی از ناحیه پروردگار تو در این زمینه صادر نشده بود (که باید به آن‌ها مهلت داد تا اتمام حجت شود) در میان آن‌ها داوری می‌شد (و مشمول عذاب الهی می‌گشتند) ولی آن‌ها هنوز در کتاب تو شک و تردید دارند. «مُرِيبٍ» از ماده «رَيب» به معنی شکی است که آمیخته با بدینی و سوءظن و اضطراب باشد، بنابراین مفهوم جمله این می‌شود که مشرکان نه تنها در سخنان تو تردید دارند، بلکه مدعی هستند که قرائن خلاف که مایه بدینی است، نیز در آن موجود است. اگر مشاهده می‌کنی ما در مجازات این دشمنان لجوج تعجیل نمی‌کنیم، به‌خاطر این است که مصالح تربیتی ایجاب می‌کند، آن‌ها آزاد باشند و تا آن‌جا که ممکن است اتمام حجت شود، «و اگر فرمانی از ناحیه پروردگار در این زمینه صادر نشده بود، در میان آن‌ها داوری می‌شد» و مجازات الهی به سرعت دامانشان را می‌گرفت. این فرمان الهی بر اساس مصالح هدایت انسان‌ها و اتمام حجت بوده و این سنت در

میان تمام اقوام گذشته مانند قوم موسی علیه السلام جاری شده و درباره قوم تو نیز جاری است .

﴿ ۴۶ ﴾ مَنْ عَمِلْ صَالِحًا فَلِنَفْسِهِ وَ مَنْ أَسَاءَ فَعَلَيْهَا وَ مَا رَبُّكَ بِظَالَمٍ لِلْعَبِيدِ

کسی که عمل صالحی به جا آورد، نفعش برای خود اوست و هر کس بدی کند به خویشتن

بدی کرده و پروردگارت هرگز به بندگان ستم نمی کند

بنابراین اگر آن ها به این کتاب و این آیین بزرگ ایمان نیاورند ، نه به خداوند زبانی

می رسانند و نه به تو ، چراکه خوبی ها و بدی ها همه به صاحبانش باز می گردد و آن ها هستند

که میوه شیرین یا تلخ اعمال خویش را می چینند .

اختیار و عدالت

جمله « وَ مَا رَبُّكَ بِظَالَمٍ لِلْعَبِيدِ » دلیل روشنی است بر مسأله اختیار و آزادی اراده و

بیانگر این حقیقت است که خداوند نه بی جهت کسی را کیفر می دهد و نه بر مجازات کسی

بدون دلیل می افزاید ، برنامه او عدالت محض است ، چراکه سرچشمه ظلم ، کمبودها و

نقصانها، جهل و ناآگاهی و یا هوای نفس است و ذات پاک او از همه این امور منزّه می باشد.

تعبیر به «ظَلَام» که صیغه مبالغه و به معنی «بسیار ظلم کننده» است، در این جا و در بعضی دیگر از آیات قرآن ممکن است، اشاره به این باشد که مجازات بی دلیل از سوی خداوند بزرگ همیشه مصداق ظلم بسیار خواهد بود، چرا که از او هرگز چنین انتظاری نیست.

قرآن در این آیات بینات خود قلم بطلان بر مکتب جبر را که مایه اشاعه فساد و امضای انواع زشتی ها و نفی هرگونه تعهد و مسئولیت است، می کشد، همگان را در برابر اعمالشان مسؤول می شمرد و نتایج اعمال هر کس را در درجه اول متوجه خود او می داند. لذا در حدیثی از امام علی بن موسی الرضا (علیه السلام) می خوانیم که یکی از یارانش سؤال کرد: «آیا خداوند بندگان را برگناه مجبور می کند؟»

فرمود: «نه بلکه آن ها را آزاد می گذارد و مهلت می دهد تا از گناه خویش توبه کنند.»

مجدد سؤال می کند: «آیا بندگان خود را تکلیف مالا یتق می کند؟»

امام (علیه السلام) فرمود: «كَيفَ يَفْعَلُ ذَلِكَ وَهُوَ يَقُولُ: "وَمَا رَبُّكَ بِظَلَّامٍ لِلْعَبِيدِ": چگونه چنین کاری

را می‌کند در حالی که خودش فرموده: پروردگار تو به بندگان ظلم و ستم روا نمی‌دارد». سپس امام علی‌علیه السلام افزود: «پدرم موسی بن جعفر علی‌علیه السلام از پدرش جعفر بن محمد علی‌علیه السلام چنین نقل فرمود: «کسی که گمان کند خداوند بندگان را مجبور بر گناه می‌کند، یا تکلیف مالا یطاق می‌نماید، از گوشت حیوانی که او ذبح می‌کند نخورد، شهادتش را نپذیرید، پشت سرش نماز نخوانید و از زکات نیز چیزی به او ندهید» (خلاصه احکام اسلام را بر او جاری نکنید). (۱)

حدیث فوق ضمناً اشاره‌ای است به این نکته ظریف که مکتب جبر سر از «تکلیف به مالا یطاق» درمی‌آورد، چراکه اگر انسان از یک سو مجبور به گناه باشد و از سوی دیگر او را از آن نهی کنند، مصداق روشن تکلیف به مالا یطاق است.

گناه و سلب نعمت

امیر مؤمنان علی علی‌علیه السلام می‌فرماید: «وَ أَيْمُ اللَّهِ مَا كَانَ قَوْمٌ قَطُّ فِي غَصٍّ نِعْمَةٍ مِنْ عَيْشٍ

فَرَّالَ عَنْهُمْ إِلَّا بِذُنُوبٍ اجْتَرَحَوْهَا، لِأَنَّ اللَّهَ لَيْسَ بِظَلَّامٍ لِلْعَبِيدِ: به خدا سوگند هیچ ملتی از آغوش ناز و نعمت زندگی گرفته نشد، مگر به واسطه گناہانی که مرتکب شدند، زیرا خداوند هرگز به بندگانش ستم روا نمی‌دارد.

سپس افزود: «وَلَوْ أَنَّ النَّاسَ حِينُ نُنْزِلُ بِهِمُ النَّقْمَ وَتَزُولُ عَنْهُمْ النَّعْمُ، فَزِعُوا إِلَىٰ رَبِّهِمْ بِصِدْقٍ مِنْ نَبَاتِهِمْ وَوَلَهُ مِنْ قُلُوبِهِمْ، لَرَدَّ عَلَيْهِمْ كُلَّ شَارِدٍ وَأَصْلَحَ لَهُمْ كُلُّ فَاسِدٍ: هرگاه مردم موقعی که بلاها نازل می‌شود و نعمت‌های الهی از آنها سلب می‌گردد، با صدق نیت رو به درگاه خدا آورند و با قلب‌هایی آکنده از عشق و محبت به خدا از او درخواست حل مشکل کنند، خداوند آنچه را از دستشان رفته به آنها باز می‌گرداند و هر گونه فساد را برای آنها اصلاح می‌کند» (۱).

و از این بیان رابطه گناہان با سلب نعمت‌ها به‌خوبی آشکار می‌شود.

پایان جزء بیست و چهارم

فهرست مطالب

موضوع	صفحه
متن تأییدیۀ مرجع عالیقدر حضرت آیه الله العظمی مکارم شیرازی	۶
متن تأییدیۀ حضرت آیت الله خزعلی مفسر و حافظ کل قرآن کریم	۸
ویزگی ها و مزایای کتاب «تفسیر جوان»	۱۰
نخستین صدیق که بود؟	۱۳
«خدا» کافی است	۱۶
آیا معبودان شما توانایی بر حل مشکلی دارند؟	۲۰
خداوند ارواح را به هنگام مرگ و خواب می گیرد	۲۴
«خواب» در روایات اسلامی	۲۶

فهرست مطالب

موضوع	صفحه
آن‌ها که از نام خدا وحشت دارند	۳۱
خداوند همه گناهان را می‌آمرزد	۴۱
گام‌های سه گانه وصول به رحمت خدا	۴۴
آن روز پشیمانی بیهوده است	۴۶
تقریظ در جنب اب‌الله	۴۸
اگر مشرک شوی، اعمالت بر باد می‌رود	۶۲
بحثی پیرامون «حبط اعمال»	۶۴
«نفخه صور» و مرگ و حیات عمومی بندگان	۶۸

فهرست مطالب

موضوع	صفحه
صور اسرافیل چیست؟	۷۲
چه کسانی از مرگ پایانی جهان مستثنی هستند؟	۷۵
آن روز که زمین به نور خدا روشن می شود.	۷۷
آن ها که گروه گروه، وارد دوزخ می شوند	۸۳
جمعیتی که گروه گروه وارد بهشت می شوند	۸۸
فضیلت تلاوت سوره « مؤمن »	۹۶
اسباب آمرزش در قرآن مجید	۱۰۰
قدرت نمایی ظاهری کافران	۱۰۴

فهرست مطالب

موضوع	صفحه
روش مجادله به احسن	۱۰۶
فرمان قطعی پروردگار در مورد کفار	۱۱۱
حاملان عرش الهی پیوسته به اهل ایمان دعا می کنند	۱۱۲
عرش خدا چیست؟	۱۱۳
دعاهای چهارگانه حاملان عرش	۱۲۰
آداب دعا کردن	۱۲۱
چرا دعاهای بار بَنا شروع می شود	۱۲۲
ما به گناه خود معتزفیم، آیا راه جبرانی هست	۱۲۶

فهرست مطالب

موضوع	صفحه
دو مرگ و دو حیات.....	۱۲۶
دعای دور از حاجت.....	۱۲۹
تنها خدا را بخوانید هر چند کافران نپسندند.....	۱۳۳
روز قیامت، روز تلاقی و ظهور و بروز باطن همه موجودات است.....	۱۳۸
قیامت روزی است که جانها به لب می‌رسد.....	۱۴۳
عاقبت دردناک پیشینیان ستمگر را بنگرید.....	۱۴۸
آیا کسی را به خاطر دعوت به سوی خدا می‌کشند؟.....	۱۵۸
تقیه یک وسیله مؤثر مبارزه.....	۱۶۱

فهرست مطالب

موضوع	صفحه
اخطار مؤمن آل فرعون با استفاده از تجارب تاریخی.....	۱۶۴
متکبران جبار از درک صحیح محرومند.....	۱۶۸
عوام فریبی فرعون در پوشش رفتن به آسمان ها و خبر گرفتن از خدای موسی.....	۱۷۲
تنه راه نجات تقوا و خداپرستی است نه اصلاحات دروغین فرعونى.....	۱۷۶
مجازات آخرت مشابه اعمالی است که انسان در دنیا انجام داده است.....	۱۷۷
آخرین سخن مؤمن آل فرعون.....	۱۷۹
سرگذشت مؤمن آل فرعون یک درس بزرگ مبارزه با طاغوت ها.....	۱۸۵
تقویض کار به خدا.....	۱۸۸
گفتگوی ضعیفاء و مستکبران در دوزخ.....	۱۹۰

فهرست مطالب

موضوع	صفحه
ما مؤمنان را در دنیا و آخرت یاری می‌دهیم	۱۹۳
اگر خدا وعده پیروزی پیامبران و مؤمنان را داده، چرا در طول تاریخ جمعی از آن‌ها شکست خورده‌اند	۱۹۴
بینا و نابینا، همچنین مؤمن و کافر یکسان نیستند	۲۰۵
مرا بخوانید تا اجابت کنم	۲۰۷
اهمیت دعا و شرایط استجابات	۲۰۸
موانع استجابات دعا	۲۱۴
این است پروردگار شما	۲۲۰
مراحل هفت‌گانه خلقت انسان	۲۲۶

فهرست مطالب

موضوع	صفحه
سرنوشت ستیزه‌جویان مغرور	۲۳۲
توصیه‌ مجدد به صبر و استقامت در مقابل مشکلات	۲۴۰
منافع گوناگون چهارپایان	۲۴۳
به هنگام نزول عذاب، ایمان بیهوده است	۲۵۱
فضیلت تلاوت سوره « فصلت »	۲۵۳
ویژگی‌های پنج‌گانه قرآن کریم	۲۵۵
شاخص شناسایی مشرکین	۲۵۹
دوران‌های آفرینش آسمان و زمین	۲۶۱
از صاعقه‌ای همچون صاعقه‌ عاد و ثمود بترسید	۲۷۲

فهرست مطالب

موضوع	صفحه
عامل نابودی قوم عاد چه بود؟	۲۷۸
سرنوشت قوم سرکش ثمود	۲۷۹
انواع هدایت الهی	۲۸۲
گواهان شش‌گانه در دادگاه قیامت	۲۸۸
حسن ظن و سوء ظن به خدا	۲۹۴
جنجال آفرینی و سرگرم کردن مردم به منظور منزوی کردن قرآن	۲۹۸
نزول فرشتگان بر مؤمنان با استقامت	۳۰۴
مواهب هفت‌گانه ایمان به خدا و استقامت بر این ایمان	۳۰۶
فرق بین خوف و حزن چیست؟	۳۰۷

فهرست مطالب

موضوع	صفحه
صفات چهارگانه بهترین گویندگان الهی.....	۳۰۹
بدی را با نیکی دفع کن.....	۳۱۱
برنامه چهار مرحله‌ای داعیان الی الله.....	۳۱۸
برای مقابله با وسوسه‌های شیطانی چه باید کرد؟.....	۳۱۹
فقط برای خدا سجده کنید.....	۳۲۱
سرنوشت تحریف‌گران آیات حق.....	۳۲۷
قرآن هدایت است و درمان.....	۳۳۳
اختیار و عدالت.....	۳۳۷
گناه و سلب نعمت.....	۳۳۹